

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دعاء در قرآن

(تفسیر موضوعی)

متن ویرایش شده سخنرانیهای

دکتر سید علی اصغر غروی

١	جلسة اول
٨	جلسة دوم
١٥	جلسة سوم
٢٠	جلسة چهارم
٢٨	جلسة پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

مباحثی را که وعده کرده بودیم روی آن صحبت کنیم، «دعاء» بود. دعاء همیشه به نحوی در میان بشر وجود داشته و بخشی از ارتباط بشر با ماوراءالطبیعه در چهارچوب آن شکل گرفته و تحت چنین عنوانی در ادبیات و فرهنگهای مختلف نمود یافته است. در اسلام نیز دعاء مطرح بوده و هست، و در قرآن هم از زبان تمام انبیاء دعاهایی آمده است. اما آنچه که امروز در میان مسلمانها مطرح است، دعائی نیست که انبیاء الهی از طریق آن با خالق عالم ارتباط برقرار می‌کرده‌اند. شاید به صراحت و با قاطعیت بتوان گفت که این روش دعاء و خواندن خدا مخالف صریح قرآن و طریقه انبیاء است. مخصوصاً در میان اقوامی که دعاء را به زبان دیگری اداء می‌کنند و می‌خوانند، مثلاً کردها به زبان عربی، فارسها به زبان عربی، بلوچها، ترکمنها و لرها نیز به زبان عربی. بدیهی است که این انسانها هیچ مفهومی از این دعاء دستگیرشان نمی‌شود که چه می‌گویند و چه می‌کنند، و حتی متوجه نیستند که چه چیزهایی را از خداوند می‌خواهند! روشن است که این روش دعاء و خواندن خدا بدون اثر و نتیجه است، یا تأثیری اندک بر روان و اخلاق انسان می‌گذارد.

ابتداء باید توجه داشته باشیم که اصلاً دعاء از کجا آغاز می‌شود. من برای روشن تر شدن مسأله، یک مثال می‌زنم: ما اقوام، فرزندان و نزدیکانی داریم که در سفرند و پیش ما نیستند، یا حتی در شهر ما هستند ولی در منزل ما نیستند، وقتی که دلتنگ آنها می‌شویم، با یکی از وسایل ارتباطی با آنها ارتباط برقرار می‌کنیم. مثلاً نامه می‌نویسیم و در نامه‌مان می‌توانیم از اشعار شاعران استفاده کنیم و بدینوسیله نوع دلتنگی خودمان را بهتر بیان کنیم و یا تلفن بزنییم، و مثلاً در مکالمه تلفنی، برای اینکه بتوانیم احساسات خودمان را خیلی بهتر نشان دهیم، گریه کنیم و بگوییم که برایت دلتنگ شده‌ایم و یا اینکه اصلاً حرکت کنیم و برویم پیش او. تمام این کارها «دعاء» یا خواندن است. حالا شما همین مثال را گسترش دهید، آیا زمانی که ما می‌خواهیم با خدا ارتباط برقرار کنیم و از او چیزی بخواهیم، زمانی است که شدیداً دلتنگ او شده‌ایم؟! یعنی احساس نیاز می‌کنیم؟ اگر احساس نیاز نکنیم، در واقع کار بیهوده‌یی کرده‌ایم. مثلاً یک وقت ما با بعضی از افراد تماس می‌گیریم، تلفن می‌زنیم، نامه می‌نویسیم، ولی این نامه یا تلفن از سردلتنگی نیست، بلکه برای این است که مثلاً فلانی هم بدش نیاید یا اینکه نگویید به ما هم یک تلفنی نزن! این‌گونه رفتارها متضمن ریا و نفاق است. و به همین جهت هم با قسر (زور) و فشار درونی به خودمان و با وجود اینکه دلمان نمی‌خواهد، این کار را انجام می‌دهیم. این عمل ما نه تنها آثار مثبتی ندارد، بلکه آثار سوء هم دارد. یعنی اگر طرف مقابل احساس کند که کار ما زوری و از روی نفاق و دورویی است، ارتباط معنوی بین ما برقرار نمی‌شود، و او هم همین حالت تظاهر و ریا را نسبت به ما پیدا می‌کند. جامعه امروز بشر دچار این خصوصیت گشته، یعنی روابط انسانها با یکدیگر این چنین شده است، چرا؟ به جهت اینکه روابطشان با خدا هم همین طور است. یعنی دعاء از جایگاه خودش خارج شده، و به معنای خواندن و اینکه من خدا را از سر دلتنگی و به خاطر دوری از او بخوانم، نیست. اگر از سر دلتنگی و دوری من از خدا باشد، و این دلتنگی مدام توسعه پیدا کند، باید هر چه که ارتباط بیشتر می‌شود، دلتنگی‌مان نیز بیشتر شود. مثلاً شما بچه‌یی دارید که در آمریکا، کانادا و یا در یکی از کشورهای اروپایی است، اگر هر گونه تماسی از شما با او یا از او با شما قطع شود، کم‌کم فراموش می‌شود. ولی اگر هر روز صبح و عصر تلفن بزنیید، نامه بنویسید و او هم نامه بنویسد، مدام دلتنگی‌تان بیشتر می‌شود. آیا ارتباط ما با خدا این طور است؟ یک وقت می‌شود که آن دلتنگی بین شما و فرزند در اثر این ارتباطات هر روزه آنقدر توسعه پیدا می‌کند که یکی از طرفین تصمیم می‌گیرد که این فراق را از میان بردارد، یا او می‌آید اینجا یا شما می‌روید آنجا. یا او هر دلبستگی که در آنجا دارد باید رها کند و بیاید اینجا. یا شما هر دلبستگی که دارید باید رها کنید و بروید آنجا. مثلاً خانه‌تان را بفروشید، اتومبیلتان را بفروشید، از خویشان دست بکشید و بروید آنجا تا وصال تحقق یابد. پس یکی از نتایج مهم دعاء این است که خواندن به وصال منتهی شود. ما باید ارتباطمان با خدا و این خواندن‌ها را آنقدر توسعه دهیم که وصال تحقق پیدا کند.

خواندن‌های ما در حال حاضر چگونه است؟ نماز، تلفن صبح، تلفن ظهر، تلفن عصر، تلفن مغرب، تلفن عشاء. یا خواندن نامه خدا که قرآن است. باید مدام نامه او را بخوانیم و ببینیم چه چیزی به ما نوشته است و جواب بنویسیم و بدین ترتیب پیوسته ارتباط‌های ما توسعه پیدا می‌کند. کم‌کم چنین انسانی به جایی می‌رسد که می‌گوید: دیگر اینجا ماندن و این فراق فایده‌ی ندارد! خانه را باید بفروشم، از عمه و خاله و حسن و حسین و تقی و اینها دست بردارم و بروم. آیا خواندن ما اینچنین است؟ یعنی دعاء ما و خواندن ما موجب دل‌کنندگی ما از دنیا شده است؟ عمل به کتاب خدا یعنی رفتن به سوی وصال! اما آن وصل متحقق نمی‌شود مگر اینکه این قطع از دنیا تحقق یابد. شما در همین زندگی، هر روز هر اقدامی که بخواهید انجام دهید باید از جایی بریده و به جایی وصل شوید؛ تا از اینجا نبرید، به آنجا وصل نمی‌شوید! این جمعی که الآن اینجا حضور دارید و بنده در خدمت شما هستم، تا خودتان را از خانه‌هایتان و از دل‌بستگی‌های دیگران نکنید و حرکت نکرید به اینجا نرسیدید، به اینجا وصل نشدید! تا یک محصلی از دل‌بستگی‌های خانه، پدر، مادر و راحتی خانه دل نکند، به مدرسه نمی‌رسد، و تا به مدرسه نرسد به علم نمی‌رسد، و تا به علم نرسد به آن اهدافی که برای خودش تعیین کرده نمی‌رسد. با این مثالها می‌خواهم خوب متوجه بشوید که اصلاً دعاء به کجا کشانده شده و چقدر انحراف پیدا کرده است.

اکنون ما چگونه انتظار داریم کسی که برای او دلتنگ نشده‌ایم و او می‌داند که ما برای او دلتنگ نشده‌ایم، جواب ما را بدهد؟! وقتی نمی‌دانیم به طرف مقابلمان چه می‌گوییم، چگونه انتظار داریم به ما جواب بدهد؟! او که می‌داند که ما نمی‌دانیم به او چه می‌گوییم! مثل این دعاء‌های عربی که از روی آن می‌خوانیم! و نکته جالب اینکه بر خلاف آنچه ما گمان می‌کنیم، حتی عرب زبانها هم - اگر دقت به معانی و دقائق نمایند - معنای قرآن و دعاءها را نمی‌فهمند. من همین چند روز پیش یکی از این تفاسیر را مطالعه می‌کردم که عربی است و در مصر هم نوشته شده، آنجا توضیح داده بود علت اینکه ما از دینداری خودمان بهره‌مند نمی‌شویم و خداوند عنایتی به ما ندارد، این است که در نماز بی‌توجه به مفاهیم آن هستیم. ببینید این مطالب را برای عرب زبانها نوشته! یعنی عربها هم، با اینکه زبانشان عربی است، اگر بی‌توجه به مفاهیم نماز باشند، از آن بهره‌مند نمی‌شوند. نماز نیز خواندن خداست و به همین سبب نوعی دعاء است، ما در پیشگاه خدا می‌ایستیم و به همان روشی که خدا به ما یاد داده، او را می‌خوانیم. پس دعاء، خواندن است، و در این خواندن، اولاً انسان باید وجودش مشتاق و دلتنگ باشد، و ثانیاً بداند و بفهمد که چه می‌خواند و چه می‌خواهد، و از که می‌خواهد!

نکته دیگر اینکه «دعاء» در این محصور نیست که چیزی از خدا بخواهیم، و اسم این خواستن، دعاء باشد. «دعوت» یکی از مصادر دعاء و به معنای «فراخوان» و «فراخواندن» است. مثلاً فلانیها را «دعوت» کنید بیایند اینجا! یعنی آنها را برای آمدن فراخوانید و به آنها بگویید و صدایشان بزنید که بیایند. پس دعاء چنین خواندنی است؛ قرار دادن وجود خویش است در آستانه پاسخ به «دعوت الهی». همین دعوت است که در نماز متبلور شده، و از همین روست که نماز شوق و دلتنگی انسان را افزون می‌سازد، البته اگر با توجه برپا داشته شود. و برپاداشتن نماز چیزی نیست جز پاسخ به دعوت الهی. یعنی توجه به تعالیم قرآن و پیاده ساختن آن در زندگی. آن وقت است که معنای واقعی نماز را به آن داده‌ایم. بناءبراین باید از این «دعاء»، یعنی از این «نماز» که پیوسته انجام می‌گیرد، اشتیاق و خواستن وصل الهی را در درون خودمان افزایش دهیم. البته نه به طور زوری! نه اینکه به خودمان تلقین کنیم که حالا باید خدا را دوست داشته باشیم! نه! محبت الهی و احساس فراق از وجود باری تعالی باید در وجود انسان ذاتی شود. یعنی دائم از اینکه از خدا دور است نگران باشد، احساس فراق کند، و این خواندن‌ها، آن درد فراق او را التیام بدهد و او را آرام کند. ما چه وقت و چطور به این حد می‌رسیم؟! وقتی که اوامر الهی را اجراء کنیم و از نواهی او، یعنی از چیزهایی که او نهی کرده چشم‌پوشیم، و در این راه باید سختی‌ها را تحمل کنیم، و این کار آسانی نیست، اما دعاء و خواندن باید این‌گونه باشد.

من قصد دارم در لابلای این مباحث، مرحله به مرحله نواقص دعاء‌های خودمان و تحریفاتی را که در آنها صورت گرفته ذکر کنم. اگر ما بنشینیم و حتی گریه و زاری نکنیم و از خدا چیزی بخواهیم، ولی آنچه را که خدا از ما خواسته است انجام ندهیم، مثل این است که یکی از در بیاید و ببیند یک پدر یا مادری نشسته و گریه و زاری می‌کند، می‌پرسد چه شده است؟ می‌گوید فراق بچه‌ام جانم را به لب رسانده! این یکی پاسخ می‌دهد: خوب بلند شو! بچه‌ات کجاست؟ بلند شو برویم!

کاری که ندارد، می‌رویم دیدنش و برمی‌گردیم. خوب تا این پدر یا مادر، تحمل رنج سفر را نکنند، وصالی صورت نمی‌گیرد و گریه تنهای او فایده‌ی ندارد! پس ما نیز باید یک گام برداریم تا خدا هزارها گام بردارد. اگر بنشینیم و دعاء کنیم و بخواهیم که خدا فلان مشکل را حل کند، یا فلان مریض را شفاء دهد، و یا فلان اتفاق بیفتد، اما از اسبابی که خدا آفریده است استفاده نکنیم، دعاء ما کارساز نخواهد بود. اگر فقط دعاء صرف کارساز بود، انبیاء الهی بالاترین ارتباط و تقرب را با خداوند و نسبت به او داشتند، پس چرا باید کار می‌کردند؟ چرا باید تبلیغ می‌کردند؟ چرا باید آیات نازل می‌شد؟ خوب یک دعاء می‌کردند که «خدایا این امت را هدایت کن!» و خدا هم هدایت می‌کرد! چرا پیامبر اسلام باید در غزوات و جنگها شرکت می‌کرد؟ چرا باید از خودش و شهرش و وطنش دفاع می‌کرد؟ می‌توانست دعاء کند که «خدایا ریشه دشمنان را بکن! خدایا دشمنان مرا با خاک یکسان کن!» چرا نکرد؟! آیا اصلاً در قرآن از زبان انبیاء این چنین دعاهایی هست؟ نوح دعاء می‌کند و می‌گوید: «قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا، فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا» (نوح ۶۵)، خدایا من شبانه‌روز امت خود را دعوت کردم، ولی هر چه بیشتر آنها را خواندم، دعاء من و فراخوان من برای آنها اثری نداشت، جز اینکه آنها بیشتر از من گریزان بشوند، «وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ» (نوح ۷) و هرگاه آنها را به سوی آموزش تو فراخواندم، انگشتهایشان را در گوشهایشان فرو کردند که نشنوند، «وَاسْتَعْشُوا نِيَابَهُمْ» (نوح ۷)، و عبایشان را بر سرشان کشیدند، «وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» (نوح ۷)، و بر این کار خود پافشاری کردند و استکبار کردند، چه استکباری! ببینید نوح تا این مرحله رفته و بعد تازه دعاء می‌کند و از خدا می‌خواهد که: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» (نوح ۲۶)، و هم چنین می‌گوید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي» (نوح ۲۸)، یعنی خدایا مرا ببامرز! وقتی انسان در راه آموزش دعاء می‌کند و غفران الهی را می‌طلبد، آیا کاری کرده که مستحق و سزاوار آموزش الهی باشد؟ آیا آموزش الهی مفت است؟! آیا آنجا گونی‌گونی چیده‌اند، تا یکی گفت یک گونیش را می‌ریزند روی سرش؟! باید نوح به آن درجه برسد! ببینید چه همه کار کرده است، چه همه زحمت کشیده، تازه حالا طلب استغفار می‌کند: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ» (نوح ۲۸)، من و پدر و مادرم را ببامرز! چرا؟ چرا این اجازه را به خودش می‌دهد که برای پدر و مادرش طلب آموزش کند؟ برای اینکه پدر و مادرش او را تربیت کردند که پیامبر بشود. اگر پدر و مادری در این راه حرکت نکرده باشند، و یک فرزند صالح تحویل جامعه نداده باشند که تمام عمر در راستای احقاق حق و احقاق کلمه‌الله زحمت کشیده باشد (حتی زحمت بی‌نتیجه!) که نوح به پیامبری نمی‌رسید. ببینید نوح پس از نهصد و پنجاه سال دعوتی که به گریزان شدن قومش انجامیده، همچنان امیدوار است و تازه این استحقاق را در خودش و در پدر و مادرش که او را این‌طور مقاوم، پایدار و با ثبات قدم تربیت کرده‌اند می‌بیند. نوح در ادامه دعاء خود می‌گوید: «وَلَمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا» (نوح ۲۸)، و برای هر کسی که با ایمان داخل خانه من شد. خانه نوح یعنی حیطة دعوت او و اهل خانه، یعنی کسانی که در راه وصول به هدف، همراه انسان هستند و در یک جا جمع شده‌اند، در یک مکتب هستند، پس نوح از خدا می‌خواهد هر آن کس را که با ایمان داخل خانه‌اش شده است، ببامرز. خوب دیگر برای چه کسی طلب آموزش می‌کند؟ «وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» (نوح ۲۸)، مردان و زنان مؤمن را هم ببامرز! دعاء را ببینید که چگونه برای طول تاریخ و برای تمام اهل ایمان طلب آموزش می‌کند! برای چه کسانی ما حق داریم از پیشگاه خدا طلب مغفرت بکنیم؟ «وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ». نوح این دعاهای خود را با نفرینی سخت ادامه می‌دهد: «وَلَا تَرِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا» (نوح ۲۸)، یعنی خداوند! به ظالم‌ها هیچ چیز می‌فرزای جز نابودی. این دعاء در زمان خود نوح به ثمر می‌نشیند و سیل و طوفان همه را فرو می‌گیرد. دو نکته در اینجا هست، یکی اینکه تا ما نهایت کوشش خودمان را برای از بین بردن ظالم بکار نبریم، دعاء ما که «خدایا ظالم را از بین ببر» مستجاب نمی‌شود. این نکته برای ماست، اما یک نکته هم برای ستمگران و ظالم‌ها در این دعاء نهفته است و آن اینکه اگر نهصد و پنجاه سال هم در برابر دعوت نوح بایستید، زمانی می‌رسد که شما تماماً دچار تباهی و نابودی خواهید شد. این دو نکته‌ی است که دو طرف قضیه باید به آن توجه داشته باشند. یعنی انسان از تمام امکانات و تمام ابزار و وسایل موجود برای محو ظلم و ظالمان باید کوشش کند، تا آنجایی که دیگر تمام بشود. بعد وقتی می‌بیند که دیگر ابزاری نیست، آن وقت از خدا بخواهد: «خدایا من وظیفه‌ام را انجام دادم، حالا نوبت توست»، آنگاه خدا وظیفه خودش را انجام می‌دهد، و این نکته‌ی است که ستمگران و ظالم‌ها هم باید به آن عنایت کنند، مخصوصاً ستمگران و ظلمه‌ی بی‌که خود را اهل دین و پیرو یکی از ادیان الهی می‌دانند، و

به ویژه ظلمه و ستمگرانی که خودشان را اهل دین اسلام و تابع قرآن می‌دانند و مخصوصاً و مخصوصاً تر (هر چند که این کلمه غلط است لکن برای اینکه مطلب تفهیم شود ناگزیر از آن استفاده می‌کنیم) آن ظلمه و ستمگرانی که خودشان را تابع مکتب تشیع می‌دانند، اینان باید ایمان بیاورند به کلام نبی مرسل اسلام که فرمود: «الملك يقي مع الكفر و لا يقي مع الظلم»، یعنی حکومت و دولت با کفر پایدار می‌ماند ولی با ظلم پایدار نمی‌ماند، یعنی به هر نحوی از دست شما خارج می‌شود.

بنابراین دعاء اگر در چهارچوبی که خداوند تعیین کرده، سیر کند، به نتیجه می‌رسد، و ما باید حتماً کوشش کنیم که خواندن ما و دعاء ما و ارتباط ما با خالق از این نوع شود. دعاء ما باید از حرکت در طریق الهی و در عین حال احساس فراقی که نسبت به خالق می‌کنیم ناشی باشد. از احساس دوری، از اینکه این وصل کی اتفاق می‌افتد! پیامد چنین دعائی آسودگی و راحتی نیست! چون پیمودن راه وصال، سختی و تعب و رنج دارد! همان‌طور که پیمودن هر راهی این چنین است. دست برداشتن از دلبستگی‌ها لازمه این حرکت است، همان‌گونه که وصال‌های دنیایی این چنینند. یعنی اگر ما بخواهیم به یک محبوبی در نقطه دیگری وصل شویم، باید از خیلی چیزها در این نقطه کنونی چشم ببوشیم و قطع امید کنیم تا به آنجا برسیم. برای وصال به حق نیز باید از دلبستگی‌هایمان چشم ببوشیم! چرا که هر دوی آنها با هم نمی‌شود! دعاء باید از این نوع احساس نشأت بگیرد.

حال با این مقدمه، هم از نهج البلاغه و هم اگر برسیم از روایات و هم از شعر و ادب فارسی، دعاء را برای شما در جلسات بعد تعریف خواهیم کرد. ان شاء الله بحث کاملی در موضوع دعاء شکل بگیرد و فقط موجب این نشود که ما علم پیدا کنیم که دعاء از منظر قرآن و انبیاء الهی چیست! بلکه همگی مان را اهل دعاء گرداند و در سلوک طریق حق یاریمان دهد. در تعریف مؤمنان و اینکه هدف مؤمن از دعاء چیست، قرآن در آیه ۵۷ از سوره اسراء می‌گوید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ»، آن کسانی که خدا را می‌خوانند، «يَتَّبِعُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ السَّبِيلَ»، و برای وصل به پروردگارشان دنبال یافتن وسیله هستند، «أَيُّهُمْ أَقْرَبُ»، کدام یک از اینها به خدا نزدیک‌ترند؟ قرآن در آیات قبل از این آیه دو گروه کافر و مؤمن را مقایسه می‌کند، سپس می‌پرسد کدام یک از اینها به خدا نزدیک‌ترند؟ در آیه قبل آمده: «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ» (اسراء، ۵۶)، یعنی ای پیامبر! بگو بروید و دیگرانی را بخوانید که گمان می‌برید از خدا بهترند. این آیات بسیار دقیق است و قابل تأمل! زیرا متأسفانه خدایی را که ما می‌خوانیم، خدای دست آخر است! یعنی آن ته‌ته‌های صف، یک «وجود» ضعیفی افتاده (البته بهتر است به آنچه ما می‌پرستیم «موجود» اطلاق گردد، اما چون این تعبیر متضمن کفر است، من نیز از اصطلاح خارج نمی‌شوم و «وجود» را بکار می‌برم، چون خداوند موجود نیست) که برای او حاضر به پرداخت هیچ هزینه‌ی نیستیم. مثلاً هزار تومان داریم، به اول صفی دویست تومان می‌دهیم، به دومی صد تومان می‌دهیم و به همین صورت مدام کم می‌شود تا به آخری که خداست، ده‌شاهی می‌دهیم! به خدا ده‌شاهی می‌دهیم و می‌گوییم این هم مال تو! گویا همه کسانی که در دنیا در برابر ما هستند، برای ما مهم‌ترند تا خدا! و یکی از عوامل عدم استجاب دعاء همین است که: «ثم تدعون فلا يستجاب لكم» (نهج البلاغه - نامه ۴۷)، یعنی به جایی می‌رسید که خدا را می‌خوانید و به شما جواب داده نمی‌شود! و ما در این مرحله هستیم. خیلی کم اتفاق می‌افتد که دعاء کسی مستجاب بشود، خیلی کم! برای اینکه وسایل و ابزارش فراهم نیست.

بازگردیم به آیات سوره اسراء: «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ»، بروید آنهایی را که گمان می‌کنید از خدا بهتر و جلوترند، همان‌ها را بخوانید، «فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا» (اسراء، ۵۶)، تا ببینید که آنها نمی‌توانند زیان را از شما برگردانند. نمی‌توانند «کشف ضرر» از شما بکنند، و حتی نمی‌توانند جهت زیان رسیدن به شما را عوض کنند! مگر هر روز به ما زیان نمی‌رسد؟! و مگر این خدایانی که ما می‌پرستیم می‌توانند جلوی زیانها را بگیرند؟! چه همه مقامات و مسؤولان ما مدعی هستند که ما می‌خواهیم فلان مشکل را حل بکنیم، از کوچک تا بزرگ می‌گویند: ما می‌خواهیم جلوی گرانی را بگیریم، بیانیه صادر می‌کنند، سخنرانی می‌کنند، فرمان می‌دهند، لغو بکنید، تثبیت بکنید، قانون تصویب بکنید، اما آن گرانی هم چنان ادامه دارد! پس می‌بینید که نه قادرند «کشف ضرر» کنند و آن را از میان بردارند، و نه می‌توانند «تحویل ضرر» کنند و جهت زیان را برگردانند، یا از شدتش بکاهند. قرآن می‌گوید بروید و همان‌ها را بخوانید! البته ما باید مرتب

بگوییم و بنویسیم و از تمامی روش‌ها و ابزارها بهره بگیریم، تا مسؤولان و وظائفشان را به درستی انجام دهند. این «خواندن» نیست؛ «خواندن» آن جمعیت عظیمی است که، به اختیار یا بی‌اختیار، به استقبال این مقامات می‌رود! این «تدعون» است! آنها را می‌خوانیم و بت می‌سازیم! خدا می‌سازیم! پس این دعاء و خواندن واقعی ماست! بعداً در مسجد می‌نشینیم و می‌گوییم: «خدایا خدایا خودت!»، چنان تودهنی از خدا می‌خوریم که نمی‌فهمیم! همان جا له می‌شویم! همانجا که داریم می‌گوییم دندانهایمان خرد می‌شود، بی‌مهلت! خدا می‌گوید: تو که الآن آنجا بودی، تو که وسط آن جمعیت بودی، تو که آنجا مشت گره می‌کردی، حالا آمدی جلو من و اینها را می‌گویی! «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ»، بروید همان‌ها را که فکر می‌کنید خوب هستند بخوانید. در میان چنین امتی دعاء مستجاب نمی‌شود، حتی اگر بی‌اختیار رفته باشند! زیرا انسان نباید تا این اندازه ناآگاه باشد. مگر ما شیعه نیستیم و مگر امیرالمؤمنین برای ما الگو نیست؟! اگر برای دیگر مسلمانان الگو نباشد، برای ما که هست! ببینید امیرالمؤمنین وقتی وارد شهر «انبار» (یکی از شهرهای ایران قدیم که در عراق امروز واقع است) می‌شود و مردم آن شهر از او استقبال می‌کنند، به مردم می‌گوید مگر شما بیکار هستید؟! برای چه آمدید؟! آیا با من کاری دارید؟! گفتند: نه، ای امیر مؤمنان! پرسید: پس برای چه آمدید؟! گفتند: «هذه سیرتنا نعظم بها امرانا»، این سیره و روش ماست که بوسیله آن پادشاهان خودمان را تعظیم می‌کنیم. علی علیه السلام گفت: بروید! بروید دنبال کارتان! و ایستاد تا جمعیت متفرق شود. اما حالا ما چکار می‌کنیم؟ حتی علماء ما که این عبارت امیرالمؤمنین را حداقل حافظ هستند، و پیش از انقلاب صدها بار بر فراز منابر می‌گفتند، جمعیت را که می‌بینند تشکر می‌کنند: «خیلی ممنون»، «متشکر»، متشکر از چی؟ که شما را (العیاذ بالله، من عذرخواهی می‌کنم) مثل حیوانات می‌آورند توی یک جایی و حصار می‌کشند و توی آفتاب نگاه‌تان می‌دارند! ببینید دین از کجا تا به کجا با حقیقت خود فاصله و افتراق دارد! بعد قرآن می‌گوید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ»، آن کسانی که به واقع خدا را می‌خوانند، «يَتَّعُونَ إِلِي رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ»، برای رسیدن به خدا دنبال ابزار و وسیله‌اند، بدون فراهم کردن ابزار ممکن نیست، «أَيُّهُمْ أَقْرَبُ»، یعنی حالا شما بگویید کدامیک به خدا نزدیکترند؟ آن کسی که به گمان خود در پی آن قدرتها می‌رود، و البته خدا را هم می‌خواند، نماز هم می‌خواند، مسجد هم می‌رود، حتی مسجد می‌سازد، تمام خطرات را تحمل می‌کند تا به کربلا برود، امامزاده می‌سازد، خواب می‌بیند، چهل شبانه‌روز جمکران می‌رود، آیا او به خدا نزدیکتر است؟! قرآن می‌گوید بروید و همین خداهای زعمی و گمانی را بپرستید! اما سؤال می‌کند و می‌پرسد که آیا اینهایی که به واقع خدا را می‌خوانند و در جستجوی یافتن وسیله هستند، به خدا نزدیکترند یا آنها؟! کدام یک به خدا نزدیکترند؟! پاسخ این پرسش را از خودمان می‌خواهد. و در ادامه شرح صفات موحدان حقیقی می‌گوید: «وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ»، یعنی امید به رحمت خدا دارند. تفاوت را ببینید! کسی که می‌خواهد در کنار صاحبان ثروت و قدرت، از راههای غیر انسانی و غیر عقلی امرار معاش کند، چنین شخصی امید به رحمت خداوند ندارد! دروغ می‌گوید که خدا را می‌پرستد! قرآن مقایسه می‌کند میان دو گروهی که خدا را می‌خوانند، یک گروه به زبان، ولی عملاً در پی صاحبان قدرت و ثروتند، اینها اگر امید به رحمت خدا داشتند که آنجا نمی‌رفتند و رحمت را از خدا می‌خواستند! امتی که قطع امید از خالق عالم کرد، دیگر از طریق دعاء و خواندن این چنینی چه چیزی از خداوند می‌خواهد؟ و خدا چگونه جواب بدهد؟! چقدر ما گمراه شده‌ایم! «فی شفاق بعید» و «فی ضلال بعید». فاصله ما با خدا یک دره عمیق است! و یک گمراهی دور و عمیق! خیلی فاصله داریم.

ویژگی دیگر این خداپرستان حقیقی این است که: «وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ» (اسراء، ۵۷)، از عذاب خدا هراسناکند. کسی که از عذاب خدا هراسناک باشد عملش در دنیا چگونه است؟ هر یک گام کوچکی که بخواد بردارد می‌بیند به سمت عذاب می‌رود یا به سمت رحمت. ببینید «عذاب» و «رحمت» را کنار هم گذاشته، «يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ»، امید به رحمت او دارند و از عذابش بیمناکند. سرانجام در پایان آیه می‌فرماید: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا»، عذاب پروردگار تو محذور است، یعنی آنقدر جدی است که باید از آن حذر شود! نکته مهم اینکه قرآن دارد به پیامبر چنین خطاب می‌کند، و ما چقدر خودمان را بالاتر از پیامبر می‌دانیم که به حرف قرآن گوش نمی‌دهیم! لغت «محذور» را امروزه هم فارسی زبانها و هم عربها استفاده می‌کنند. مثلاً در فارسی هنگامی که می‌گوییم «فلانی محذور داشت»، مرادمان این است که چیزی او را برحذر داشته بود که نباید یا نتواند بیاید. در زبان عربی نیز مثلاً در مکان‌هایی می‌نویسند: «السباحه محذور»، یعنی شنا محذور

است، و خطرش هم آنقدر جدی است که باید از آن حذر شود. یا مثلاً «عبور از روی ریل آهن محذور است»، یعنی خطر جدی است و باید از آن حذر شود. عذاب خدا نیز محذور است، یعنی جدی است و باید از آن حذر شود.

آیات سوره اسراء که بیان گردید، آشکارا نشان می‌دهد که اساساً دعاء دو سمت دارد، یکی به سمت دنیاداران و صاحبان قدرت، و دیگری به سوی خالق عالم. قرآن مشخصه‌های هر دو گروه را برمی‌شمارد. پس تاکنون، برای ما که خداپرست هستیم، سه عنصر در دعاء باید به طور جدی مطمح نظر باشد؛ نخست ابتغاء وسیله در دعاء است، یعنی در تهیه وسایل، تمهید اسباب و تحقق آن چیزی که از خدا می‌خواهیم، کوشش کنیم. به عنوان نمونه، می‌گوییم: «خدایا بیمار را شفاء بده!». «ابتغاء وسیله» یعنی جستجوی اینکه دکترش چه کسی است؟ کجا او را باید ببریم؟ بیمارستانش کجاست؟ چه داروهایی می‌خواهد؟ پس باید به دنبال تهیه وسایل تحقق دعاء برویم. ابتغاء وسیله برای اینکه شهردار ظالمی را برکنار کنیم، این است که تمام راههایی را که منتهی به برداشتن وی می‌شود طی کنیم. اگر همه افراد جامعه، یا همه افراد محل، این راهها را طی کنند، خدا هم کمک می‌کند و دعاء مستجاب می‌شود، و این می‌شود «ابتغاء وسیله».

فرض کنید کسی می‌خواهد عالم شود، باید درس بخواند. درس خواندن، کلاس، کتاب، قلم، مداد، محیط آرام، معلم، استاد و دانشگاه خوب می‌خواهد. اینها همه ابتغاء وسیله است برای عالم شدن، و اینها همه باید تهیه شود تا شخصی عالم گردد.

پس به تصریح قرآن، «ابتغاء وسیله» نخستین ویژگی دعاء اهل ایمان است.

دوم «امید داشتن به رحمت خداست»، یعنی از خدا رحمت می‌خواهند و به رحمتش امید دارند. بخشش، آرامش، صفا، صمیمیت، اینها همه رحمت است. آری! اینها رحمت است. رحمت یک چیز خاصی نیست، «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف ۱۵۶)، می‌گوید: رحمت من همه چیز را شامل می‌شود.

خصیصه سوم اهل ایمان «خوف و ترس از عذاب الهی» است. ببینید ما از عذاب الهی نمی‌ترسیم! من همیشه یک موضوع را خیلی جدی می‌گیرم و مثال می‌زنم! حتی در بازجویی‌ها هم به من می‌گفتند: تو روی دروغ خیلی حساسی و سخنرانی‌هایت را که گوش داده‌ایم متوجه شدیم که روی دروغ گفتن خیلی حساس هستی و بناء بر این می‌دانیم که اینجا دروغ نمی‌گویی و از این جهت در بازجویی‌هایت خیلی به این فکر نمی‌کنیم که ممکن است دروغ بنویسی یا حرف‌هایت دروغ باشد! من در اینجا باز همان مثال دروغ را مطرح می‌کنم! اینکه ما با نهایت جرأت دروغ می‌گوییم، و این امر بسیار هم در میان ما رایج است. بعضی از دروغ‌ها به نظر ما کوچکند ولی در واقع خیلی بزرگند! زیرا از منظر خداوند دروغ کوچک و بزرگ هیچ فرقی نمی‌کند؛ چه در خانه باشیم و بگوییم که نیستیم، چه ده هزار تومان پول برای قرض دادن از ما بخواهند و داشته باشیم و ندهیم، یا اینکه خواست‌های بزرگتری مطرح باشد، در هر صورت دروغ است و کوچک و بزرگ هم ندارد. حتی وقتی کسی از ما بخواهد که چند قدم دنبالش برویم و حالش را نداشته باشیم، به جای اینکه راستش را بگوییم، می‌گوییم حالا کار دارم! این دروغ است و این دروغها در بین ما خیلی طبیعی و رایج است. با این اوصاف ما از عذاب خدا نمی‌ترسیم. به همین جهت از اولین مرحله ورود به مقام دعاء، شیپور را از دهانه گشادش می‌زنیم! نه ابتغاء وسیله می‌کنیم، نه در جستجوی رحمت خداییم و نه از عذابش می‌ترسیم.

تا کنون آیات ۵۶ و ۵۷ سوره اسراء را که نام‌های دیگرش «بنی اسرائیل» و «آسری» است، معنا نمودیم. در ضمن توجه داشته باشید «آسری» فعل ماضی است از باب افعال، یعنی فعل ماضی «اسراء» است. «اسراء» یعنی «در شب سیر دادن»، «سری» یعنی «در شب سیر کرد» و «آسری» (که به باب افعال رفته و متعدی گشته است) یعنی «شب سیر داد». آیه اول سوره اسراء می‌گوید: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا»، یعنی آن خداوندی که سبحان و منزّه است بنده‌اش را شبانگاه «مَنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» سیر داد. چون آیه با فعل ماضی شروع شده است، می‌توانیم بگوییم سوره «آسری»، اما اگر بگوییم سوره «اسراء» غلط است. بناء بر این هر سه اسم «آسری» و «اسراء» و «بنی اسرائیل» بر این سوره اطلاق گشته است.

اینک به سراغ آیه ۲۸ از سوره كهف می‌رویم. به مشخصه‌هایی که قرآن برای دعاء و دعاء‌کنندگان بیان می‌کند

دقت کنید: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ». قرآن به پیامبر آموزش می‌دهد و این آموزه‌ها قطعاً باید مورد پذیرش و عمل ما که امت او هستیم قرار گیرد. دقت کنید که تصویری که قرآن از پیامبر ترسیم می‌نماید، دقیقاً دارای مشخصات یک انسان معمولی است. یعنی پیامبر هم ممکن است ناراحت بشود، پس خداوند او را خطاب قرار می‌دهد و به او آموزش می‌دهد که ای پیامبر، همه در یک پایگاه و جایگاه نیستند، برخی سوالات بی‌موردی می‌پرسند آن چنان که تو ممکن است در دل بگویی که اینان چقدر هنوز نادانند! اینها همه آیه نازل شده و اینان هم چنان این سوالات را می‌پرسند! نه ای پیامبر! در برابر آنان شکیباً باش و صبر پیشه کن زیرا آنان «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» (انعام ۵۲)، از بامدادان تا شامگاهان خدا را می‌خوانند. البته این خواندن با زبان نیست، بلکه آنان کسانی هستند که در راهند و برای اینکه فراق بین خودشان و خدا را پر کنند، و این فاصله را کوتاه کنند، گامهای سریعی برمی‌دارند، این معنای «خواندن» است. ببینید آنچه را که ما از اوامر و نواهی الهی فروگذار می‌کنیم، از ترس این است که دنیا را از دست بدهیم. ولی کسی که می‌خواهد هر چه زودتر به این وصال برسد، خواسته‌هایش را به آسانی زیر پا می‌گذارد و رد می‌شود. چرا من امروز رشوه می‌دهم که نقشه ساختمانم در شهرداری تصویب شود؟ چون می‌خواهم زودتر صاحب خانه یا مغازه شوم و به فلان جا برسم. اما اگر می‌خواستم زودتر به خدا برسم، می‌گفتم نمی‌خواهم، و اگر قرار است که رشوه بدهم پس اصلاً نمی‌خواهم. این می‌شود: «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ»، یعنی از بامدادان تا شامگاهان خواننده خدا هستند و هرگز خدا را فراموش نمی‌کنند. چنین کسانی در جستجوی چه چیزی هستند؟ «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»، اینان روی خدا را می‌طلبند، یعنی خواهان زیارت و ملاقات خدا هستند. البته غرض این نیست که در روز قیامت موجودی به نام خدا در مکانی نشسته و ما او را می‌بینیم! بلکه مراد این است که انسان به نقطه‌یی می‌رسد که تمام آثار خلقت، آثار رحمت و آثار عظمت الهی بر او مکشوف می‌شود. این زیارت الهی است، و انبیاء در دنیا به این مرحله می‌رسند. در روایت صحیح از پیامبر است که «اگر شما می‌دیدید آنچه را که من می‌بینم بسیار می‌گریستید و کمتر می‌خندیدید»، این همان مقامی است که پس از دعاء و طی مراحل آن، انبیاء به وصولش نائل می‌گردند.

ادامه این آیه بسیار جالب است، قرآن می‌گوید ای پیامبر «وَلَا تَعُدُّ عَيْنًا عَنْهُمْ»، دو چشمت را از آنها باز مگیر! «عدا» یعنی باز گرفت، «یعدو» یعنی باز می‌گیرد، «تعدو» یعنی باز می‌گیری. وقتی از این صیغه فعل نهی بناء می‌شود، واو آخر حذف می‌شود، پس «لا تعد» صیغه نهی از «عدا» است و معنای آن «باز گرفتن و منحرف شدن است». در نتیجه معنای آیه چنین می‌شود: باز مگیر دو چشمت را از آنها، «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، که دنبال زینت زندگی دنیا بروی.

دقت کنید! روابط و ارتباطات دوستانه‌ای که بر اساس ایمان شکل گرفته باشد، آنقدر ارزش دارد که قرآن به پیامبر می‌گوید که حتی لحظه‌یی نباید چشم از این افراد برگیری. آری! حتی لحظه‌یی! «وَلَا تَعُدُّ عَيْنًا عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا». آن وقت ببینید دوستی‌ها چقدر استحکام پیدا می‌کند. به عنوان مثال فرض کنید من ویلایی دارم و صبح جمعه می‌خواهم بروم آنجا. در همان حال، مهمانی از راه می‌رسد، حتی اگر درون دلم اظهار نارضایی کردم که چرا این فرد آمد، این دوستی شکل نمی‌گیرد، و این روابط به استحکام نمی‌رسد. معجزه قرآن همین‌هاست، و من هر چه به این آیات نگاه می‌کنم، می‌بینم که اینها را پیامبر نمی‌توانسته سر هم بکند. بدون تردید این کلام الهی است و اگر ما از کائنات و نماز و دعاء نمی‌توانیم به شناخت خدا برسیم، قرآن بهترین وسیله برای شناخت خداست. کلام، کلام بزرگی است. به هر صورت قرآن پس از ذکر این نکته که مبادا در جستجوی زینت زندگی دنیا چشم از این آدمها برگیری، چنین ادامه می‌دهد که «وَلَا تَطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا»، و از کسی که دل او را از ذکر خودمان غافل کرده‌ایم تبعیت و اطاعت نکن، «وَاتَّبِعْ هَوَاهُ»، همان شخصی که تابع هوای نفسانی خودش می‌باشد، «وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»، و کارش دیگر از دست رفته است.

اکنون نگاه کنید ببینید چه همه وقت ما تلف می‌شود، نه در راهی که غافلان و پیروان هوای نفس را جلب کنیم، بلکه در این راه که دنباله‌رو آنان باشیم. این هم از آیه ۲۸ سوره كهف. ادامه مبحث در جلسات بعد إن شاء الله.

بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسه قبل معنای «دعاء» را خدمت سروران عزیز عرض کردم و گفتم که «دعاء» یا «خواندن» باید ناشی از اشتیاق باشد، و برایتان مثال زدیم که همان طور که وقتی انسانی نسبت به انسان دیگر مشتاق می شود، اقدام به خواندن او می کند، یعنی برای ایجاد ارتباط با طرفی که نسبت به او اشتیاق پیدا کرده است، اقدام می کند. یا نامه می نویسد یا به وسیله رسانه هایی مثل تلفن، یا دیگر وسایل ارتباطی که وجود دارد، با او ارتباط برقرار می کند. پس خواندن خدا و دعاء باید ناشی از اشتیاق باشد، یعنی انسان مشتاق خداوند شده باشد و او را بخواند. البته این خواندن مرحله ای دارد و مسائل مختلفی در خواندن خدا مطرح می شود، که عبادت بخشی از آن است و نیایش بخش دیگری است. نیایش متضمن تسبیح، حمد، ستایش، شکر و سپاس حق تعالی است. بخش دیگر دعاء یا خواندن، آن قسمتی است که انسان از خداوند چیزی را طلب می کند، که نوع آن را قرآن تعیین کرده و نیازمند استجاب است. یعنی خداوند باید آن خواست و طلب انسان را قبول کند و جواب هم بدهد. قرآن تعیین می کند که انسان باید از چه راههایی این مراحل دعاء را طی کند و چه خصوصاتی باید در دعاء باشد تا مراتب تکاملی خودش را طی کند.

در جلسه قبل دو آیه مطرح شد، یکی آیه ۵۷ سوره اسراء، و یکی هم آیه ۲۸ سوره كهف. در آنجا توضیح دادیم کسی که خدا را می خواند، باید از طرق و وسایل و ابزارها و راههایی که خداوند تعیین کرده است، او را بخواند، «يَتَّغُونَ إِلِي رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ» (اسراء: ۵۷)، یعنی ابتغاء وسیله می کنند، البته این وسائل متعدد است، مثلاً خود قرآن یک وسیله است، کسانی که پیرو قرآن هستند نیز وسیله هستند، یعنی تبعیت از آنها وسیله است، مثل خود پیامبر، یا مثل ائمه ای که ما به آنها معتقد هستیم، یا اولیاء الهی و مجاهدان فی سبیل الله، اینها همه می توانند الگو قرار بگیرند و برای ارتقاء انسان به سطح و مرحله دعاء و خواندن خدا وسیله باشند. آیه دوم که ۲۸ كهف بود، این مطلب را بیان می داشت که انسان باید پیوسته به یاد خدا باشد، «يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ»، یعنی از بامدادان تا شامگاهان خدا را می خوانند، و توضیح دادم که این «خواندن» به زبان نیست و عمل آنها باید در راستای هدایت الهی باشد.

یکی از آیاتی که در این جلسه مطرح می شود آیه ۶۸ سوره فرقان است، که در توصیف (البته کلمه «توصیف» غلط است و «وصف» درست است و کلمه «توصیف» در لغت عرب وجود ندارد، یعنی به باب تفعیل نرفته است) عبادالرحمان است. قرآن در سوره فرقان در وصف عبادالرحمان می گوید: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»، یعنی کسانی که با خدا معبود دیگری را نمی خوانند. و این مهم ترین نقطه افتراق دعوت انبیاء با دعوتهای دیگر است، یعنی انبیاء الهی بشر را به مکتب توحید و یکتاپرستی و زیر پا گذاشتن تمام مظاهر شرک و بت پرستی، دعوت می کنند. بناء بر این خواندن خدا، بسیار بسیار نزدیک است به این که آلوده به مظاهر شرک بشود، یعنی انسان در عین حالی که خدا را می خواند، کنار خدا و همراه خدا و با خدا چیز دیگری یا شخص دیگری را هم مطمح نظر قرار دهد و به او هم نظر داشته باشد و قرآن این را نفی می کند.

قرآن در جواب این سؤال که «عبادالرحمان» چه کسانی هستند؟ می گوید: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»، یعنی هیچ معبود دیگری را در کنار خدا نمی خوانند، یعنی اگر خدا گفته است که «هو الرزاق»، خدا رزاق است، و انسان از شخص دیگری طلب رزق کرد، یا از ابزار و وسیله دیگری طلب رزق کرد، یا از ظالمی ترسید که رزق او را قطع کند و حق را نگفت، و حق را اقامه نکرد، و حق را زیر پا گذاشت، برای خدا شریک قرار داده است. مثلاً فرض کنید که بنده را به یک دادگاهی احضار کنند که برای یک موضوعی شهادت بدهم، و آن شهادت ممکن است به نحوی علیه خود من یا خویشان یا پدر و مادر من باشد، که قرآن هم می گوید: «وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ» (نساء: ۱۳۵)، یعنی حتی اگر آن شهادت علیه خودتان یا پدر و مادر یا خویشانتان باشد، باید بگویید. پس اگر نگفت یعنی می ترسد که روزی قطع شود. روزی چطور قطع می شود؟ مثلاً می گیرند و زندانش می کنند، آن وقت روزی قطع می شود، یا می کشندش، یعنی نفس کشیدن که نوعی روزی است را از او می گیرند. زیرا که این هواء را خدا داده است و این روزی ما است که نفس می کشیم. روزی فقط نان و غذاء و اینها نیست، بلکه همه

چیزهایی که خداوند در اختیار ما قرار داده است، رزق الهی است. از هر چه که ما بهره می‌بریم، از معنویت و ماده، تماماً رزق الهی است. قبلاً برایتان مثال رزقی که مریم از آن سخن می‌گوید و در قرآن بیان شده است را گفته‌ام. قرآن می‌گوید: «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (آل عمران ۳۷)، این روزی که مریم می‌گوید، روزی معنوی است، نبوت و وحی است. بناءبراین تا وقتی که از آن نوع رزق و روزی معنوی هست، من نباید شهادت ناحق بدهم یا حق را نگویم که قاضی خوشش بیاید و یا من مورد تهاجم و تعرض قرار نگیرم، و حتی نباید از اعدام و کشته شدن بترسم. اگر شهادت ناحق دادم یعنی خدای دیگری را هم همراه این خدا خوانده‌ام، که آن قاضی است، یا یک کسی است که قدرتش از من بیشتر است، یا کسی که من فکر می‌کنم که قدرت دارد و از او می‌ترسم! در حالی که ممکن است قدرتی هم نداشته باشد. در هر حال «عبادالرحمان»، خدا و معبودی را جز خدای واحد نمی‌خوانند، یعنی وقتی که در جامعه حرکت می‌کنند، دنبال کار می‌روند، سخن می‌گویند، اقدام می‌کنند، می‌خواهند، «يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» (آل عمران ۹۱)، پیوسته خدا را می‌خوانند و همه جا خدا مطرح است و خشنودی و رضای او.

قرآن در وصف عبادالرحمان اضافه می‌کند که: «وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» (فرقان ۶۸)، و نفسی را که خدا کشتنش را حرام کرده، نمی‌کشند. به طور کلی این آیه مُشعر بر این معنا است که کشتن هر نفسی حرام است، یعنی کسی که خدا را می‌خواند اقدام به کشتن کسی نمی‌کند. البته کشتن هم مراحل دارد، یک وقت شما در ذهنتان نقشه می‌کشید که فلانی را بکشید، این نوعی کشتن است! و مثل زنا که قرآن می‌گوید «وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَاتِ» (اسراء ۳۲)، یعنی به زنا نزدیک نشوید، یعنی در خیال و مخیله و ذهن خودتان هم حتی نباید که می‌شود یک هم‌چنین کاری هم کرد! دقت کنید نمی‌گوید که مرتکب زنا نشوید! می‌گوید نزدیک به زنا نشوید! یعنی در شرایطی که منتهی به زنا می‌شود خودتان را قرار ندهید! قتل هم مثل زنا مقدمات دارد و همان‌طور که برای انجام هر کاری می‌گویند مقدمه واجب، واجب است، یعنی تا مقدماتش فراهم نشود، آن کار اتفاق نمی‌افتد، پس اگر من در ذهن خودم هم نقشه قتل کشیدم، در واقع قاتل هستم. یعنی روحیه کشتن و انگیزه کشتن در من هست و من مخالف کشتن نیستم و کشتن را حرام نمی‌دانم. «إِلَّا بِالْحَقِّ»، مگر اینکه حق باشد، و حق هم در قرآن یکجا بیان شده و آن هم قصاص است. آنجایی هم که می‌گوید «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ» (توبه ۳۶)، یعنی مشرکان را بکشید، در جایی است که مشرکان در مسجدالحرام به مسلمانها حمله کرده‌اند. چرا حمله کردند؟ چون مسلمانها مخفی بودند، و پس از هجرت پیامبر یک مرتبه ظاهر شدند و آمدند در مسجدالحرام و نماز خواندند. البته مسجدالحرام بتکده بود. این را هم توضیح بدهم که وقتی قرآن می‌گوید که بتها نجس هستند، خوب اگر این نجسی یا پلیدی ظاهری باشد، باید مسلمانها قبل از اینکه در مسجدالحرام اقامه نماز بکنند، مسجدالحرام را می‌شستند، چیزهای درونش را می‌شستند، اما مسلمانها بدون شستن مسجدالحرام، در آنجا، در حالی که هنوز بتکده بود، نماز خواندند و بتها تماماً در فتح مکه شکسته شدند. بناءبراین آن نجسی و پلیدی که قرآن می‌گوید، ظاهری نیست. خوب وقتی که مسلمانها آنجا نماز گزارند، و این کار ادامه پیدا کرد، و مشرکین روز به روز می‌دیدند که بر نفرات آنها افزوده می‌شود و بسیاری از پدرها می‌دیدند که فرزندانشان در صفوف مسلمین هستند، و بسیاری از پسرها می‌دیدند که پدرانشان در صفوف مسلمین هستند، و این مسأله خیلی برایشان سنگین بود، و وقتی دیدند که نمی‌شود با آنها مواجهه رو در رو کرد، در همان دارالندوه تجمع کردند، «ندوه» به معنای اجتماع است و الآن در کشورهای عربی «نادی» به معنای باشگاه است. دارالندوه هم باشگاه و محل اجتماع قریب و مشرکان بود) و گفتند «چه بکنیم؟» و به این نتیجه رسیدند که وقتی مسلمانها در حال رکوع و سجود هستند از پشت سر به آنها حمله کنند و آنها را بکشند، و این کار را کردند و تاریخها تا رقم نزدیک به ۱۸۰ نفر را گفته‌اند که در این تهاجم تروریستی از مسلمانها کشته شده‌اند! بعد از این واقعه بود که این آیات از سوره توبه نازل شد و خداوند به پیامبر وحی کرد که دیگر هیچ پیمانی میان شما نیست! پیمان را شکستند و دیگر شما خودتان را متعهد به رعایت پیمان ندانید. پس ببینید آنجا هم موضوع قصاص است. یعنی آنها کشتند، حالا شما هم بکشید و قصاص کنید. در ضمن بعد از آن آیه، قرآن مسأله عفو را مطرح می‌کند، «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَّى إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» (بقره ۱۷۸)، می‌گوید که عفو و گذشت و نیکی و احسان بالاتر و بهتر از قصاص است. بناءبراین از مشخصه‌های عبادالرحمان این است که نفسی را جز به حق نمی‌کشند، توجه کنید

که خیلی مسأله در اینجا هست! در این کشورهای اسلامی که نظامهای سیاسی آنها مخالفانشان را به عنوان مخالفت با نظام، و بدون آنکه کسی را کشته باشند می‌کشند، و خود را هم تابع قرآن می‌دانند و قرآن می‌خوانند، واقعاً این کشتن نفس به حق است؟! و چرا امیرالمؤمنین در حالی که می‌دانست ابن‌ملجم جزء خوارج است و در جنگ نهروان بوده و بعد فرار کرده، و حالا برگشته به کوفه، اقدامی نکرد؟! به امیرالمؤمنین هم، مثل امروز که بولتن خبری به سران می‌دهند، بولتن خبری محرمانه می‌نوشتند و می‌دادند، یا مذاکره می‌کردند که اینها آمده‌اند و هدفشان این است، و بارها به امیرالمؤمنین این موضوع را گفتند. اما ایشان می‌فرمود که قصاص قبل از جنایت نمی‌شود، و هنوز کاری نکرده است! این حرف را دقیقاً به امیرالمؤمنین می‌زدند که مگر اینها در نهروان آدم نکشتند؟ پس حالا ما می‌توانیم قصاص کنیم و بگوییم آنجا آدم کشته و اینجا او را بکشیم. امیرالمؤمنین فرمود: نه، آن جنگ بود و مسأله کشتن در جنگ کاری به قصاص ندارد، و نمی‌شود که او را به خاطر اینکه کسی را در جنگ کشته است، کشت و قصاص کرد. ببینید خیلی جای تأسف است که ما از تاریخ بی‌اطلاع هستیم. وقتی قرآن می‌گوید: «إِلَّا بِالْحَقِّ»، حق آن چیزی است که خود قرآن تعیین می‌کند نه آنچه ما تشخیص می‌دهیم! باید قرآن تعیین کرده باشد که اینجا جای کشتن هست یا نیست.

یکی دیگر از مشخصه‌های عبادالرحمان این است که: «وَلَا يَرْثُونَ» (فرقان ۶۸)، و زنا نمی‌کنند. چرا اینقدر به مسأله فحشاء در قرآن اهمیت داده شده؟ زیرا قرآن یک کتابی است که تمام نهادهای لازم برای ایجاد مجتمع خودش را شکل می‌دهد، مجتمعی که خودش به عنوان امت تعریف می‌کند. یعنی هیچ چیز را فروگذار نمی‌کند، و آن امت لازم نیست یک چیزی را برای اینکه ناقص است از بیرون بگیرد و بیاید به این ملحق نماید. تعریف امت و آن نهادهایی که برای ایجاد امت لازم است در خود این کتاب دقیقاً تبیین شده است، و از جمله اساسیات و مهمترین بنیان و اساس تشکیل امت، خانواده سالم است. یعنی پدر و مادر و اولاد مشخص باشند، و پدر و مادر بتوانند مسائل تربیتی را به اولاد القاء کنند، و اولاد، به جهت ارتباط خونی و عاطفی و احساسی که با پدر و مادر دارند، از آنها حرف‌شنوی داشته باشند. به همین جهت تأکید فراوان قرآن روی سلامت خانواده است که هیچ عنصر تردیدآور در تشکیلات خانواده وارد نشود. پس عبادالرحمان زنا نمی‌کنند. «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا» (فرقان ۶۸)، و اگر کسی چنین کند، یعنی هم نفسی را به ناحق بکشد و هم مرتکب زنا و فحشاء بشود، نتیجه بسیار بد و گناه‌آلودی را خواهد دید، «يَلْقَى»، یعنی ملاقات خواهد کرد و «اثام» یکی از مصادر «اثم» است به معنای گناه. یعنی نتایج و آثار ارتکاب گناه را در جامعه خودش خواهد دید. و شما امروز در دنیا و مع‌الأسف در جوامع اسلامی می‌بینید که بسیاری از مسلمانان دارند این «اثام» را ملاقات می‌کنند، یعنی نتایج بد ارتکاب گناه و معصیت را داریم می‌بینیم.

آیه ۶۲ سوره حج در واقع تبیین این آیه است که چرا ما نباید همراه خدا معبود دیگری را پرستیم؟ چرا نباید این کار را انجام بدهیم؟ می‌گوید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ». ببینید اصلاً این آیه جای دیگری هست ولی دقیقاً می‌گوید «ذَلِكَ». خوب چرا نباید با خدا معبود دیگری را پرستیم؟ «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»، زیرا خدا ذاتاً عین حق است، «وَأَنَّ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ»، و برای اینکه آنچه را که غیر از خدا پرستند و بخوانند باطل است. ببینید در این آیات کلمه دعاء هم هست، «يَدْعُونَ»، دقت کنید که موضوع دعاء است. «وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ»، و اینکه خدا هم «عَلِيٌّ» است، یعنی بلند مرتبه است و از همه موجودات و آفریده‌ها مرتبه او بالاتر و کبیر است و بزرگ‌ترین است. خوب اینها جزء ارکان این مکتب است. یعنی با این اندیشه می‌توان یک امت واحد را بوجود آورد، اندیشه‌یی که در آن معبود در اوج قرار گرفته و کبیر است. یعنی انسان پرستنده این خدا که در این مکتب معرفی می‌شود، هیچ کس و هیچ چیز را بزرگ نمی‌داند. نه بزرگتر! اصلاً بزرگ نمی‌داند، همه موجودات مخلوق آن خداوند کبیر و علی هستند. بناءبراین کسی را و چیزی را در یک مرتبه عالی قرار نمی‌دهد که بعد بگوییم خدا بالاتر است یا خدا بزرگتر است. در معنای «الله‌اکبر»، مترجمان اشتباه کرده‌اند که می‌گویند خدا بزرگتر از آن است که وصف شود، و اصلاً در مورد خدا قیاس وجود ندارد که خدا با یک چیز بزرگی مقایسه شود و بعد بگویند خدا بزرگتر است. معنای درست این است که خدا چنان بزرگ است که در وصف ننگند، یعنی عظمت و بزرگی خدا بی‌انتهاء است و او بزرگترین است. من کاری به مکاتب دیگر ندارم، اما در اسلام تمام تفکر منسجم است. یعنی از یک خدایی شروع می‌کند و تمام معبودهای دیگر را نفی می‌کند تا مکتب توحیدی شود و شرک‌آلود نباشد. شرک از بین برود و اسلام شرک را قاتل

مکتب می‌داند، شرک را قاتل انسان می‌داند، شرک را قاتل عظمت انسان می‌داند، و بعد به این نکته توجه می‌دهد که اگر انسانی خلیفه‌الله شد، خلیفه‌الله در عظمت، مرتبه دوم عظمت الهی است؛ «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره ۳۰)، خلیفه‌الله است اما نه این انسان! انسانی که به آن مرتبه عالی و به سدره‌المنتهی برسد! آن انسان است که در عظمت و بزرگی در مرتبه بعد از خالق قرار می‌گیرد. اما عامل مؤثر، و شاید مؤثرترین عامل در بازداشتن انسان از طی این طریق به سوی سدره‌المنتهی و به سوی کمال و خلیفه‌اللهی، شرک است. یعنی ضمن اینکه من خدا را قبول دارم و می‌پرستم، و شاید زیباترین و قشنگ‌ترین عبادتها را هم برای او انجام می‌دهم، و از هر نظر چه مقدمات عبادات و چه مؤخرات آن و اصلش، مثلاً لباس نماز مطهر و پاک باشد، مکان آن غصبی نباشد، لقمه حرام نخورده باشم، قرائتم درست باشد، حواسم جمع ذکر نماز باشد. ولی در کنار اینها یک چیز دیگری را یا کس دیگری را در کنار خدا قرار بدهم و به او هم توجهی را بنمایم که به خدا می‌نمایم، این شرک است. ببینید من باز تکرار می‌کنم، این مکتب که می‌خواهد امت بسازد، تمام اجزایی را که کنار هم چیده با هم منسجم هستند و تناقض و تضادی در آن نیست. به همین جهت هم ما، یعنی گروهی که از صدر اسلام تا حالا بوده‌اند که من هم جزء آنها هستیم، معتقد به ناسخ و منسوخ در قرآن نیستیم، و معتقدیم که باید دلیل را پیدا کرد. زیرا قرآن کتاب منسجم است، و خداوند هیچ وقت چیزی را نمی‌فرماید که مثلاً فردا ببیند که بد درآمد، و دیگر به درد نمی‌خورد، آن وقت بگوید حالا این را کنار بگذارید و از این به بعد این‌طور عمل کنید! این ناقض علم خداوند است! بناءبراین آن انسجام را باید کشف کرد.

باز در آیه ۱۰۶ سوره یونس توضیح می‌دهد که چرا نباید خدا و معبود دیگری را در کنار خداوند یکتا قرار داد و او را هم پرستش کرد، «وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ»، یعنی ای پیامبر، خدا را که می‌خوانی، غیر از او و به جز او کس دیگری را، که برای تو نه سودی دارد و نه زیانی، نخوان.

توجه کنید که خدا را هم می‌خواند اما در کنار او کس دیگری را هم می‌خواند! این آیه می‌گوید که معبودهای دیگر زیانی برای تو ندارند! آیا ستمگر، ظالم، مشرک، قاتل، کافر، زورگو، غالب، سلطه‌گر، قهار، اینها برای ما زیان ندارند؟! بلی! زیان دارند، پس چرا خدا می‌گوید «وَلَا يَضُرُّكَ»، یعنی زیانی به تو نمی‌رسانند؟ چرا؟ برای اینکه بیشترین انگیزه‌یی که انسان را به سمت شرک می‌برد، ترس از زیان است که به انسان ضرر و زیان برسد. امروز اگر من در برابر فلان ظالم حرف حقم را - برای اینکه از او می‌ترسم - نزنم و بتترسم از اینکه به من ضرر بزند، و برای همین این حرف را نمی‌زنم و می‌گویم فعلاً گفتن این حرف مصلحت نیست و وقتی که مصلحت ایجاب کرد سخن می‌گویم. قرآن می‌گوید: نه! «وَلَا يَضُرُّكَ»، یعنی آن چیزی که تو فکر می‌کنی زیان است، در واقع زیان نیست و نمی‌تواند به تو زیان برساند. بناءبراین اگر چنین کردی، یعنی اگر به خاطر بردن نفع و دفع ضرر، غیر خدا را پرستش یا ستایش کردی یا خواندی، «فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ»، پس تو ای پیامبر از ستمگرانی! به این مطالب خوب دقت کنید! چونکه بعداً می‌خواهم نتیجه بگیرم، و وقتی که به متن دعاهایی که ما از خدا می‌خواهیم کاری برایمان بکند یا طلب چیزی داریم، می‌رسیم، با این آیات کار داریم و اصلاً عرصه و صحنه اصلی آنجا پیدا می‌شود.

خوب می‌گوید اگر چنین کردی: «فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ»، هر آینه تو از ستمگرانی! پیامبر اگر لحظه‌یی چنین اندیشه‌یی را در مخیله خود راه دهد، ستمگر می‌شود! ببینید قرآن به پیامبر می‌گوید که اگر چنین کردی ستمگری! و این مسأله در آن زمان که پیامبر نیاز داشت به اینکه مصلحت اندیشی کند و ببیند که آیا امروز خطری هست یا نیست، اگر نیست آیه را ابلاغ کند و اگر هست بگوید: «خوب حالا باشد تا ببینیم کی وقتش می‌شود»، خیلی مهم بود. اما با این آیات اجازه مصلحت اندیشی نداشت. قرآن به پیامبر می‌گوید: «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (مائده ۶۷)، با این آیات خداوند جلو حق پوشی‌ها و مصلحت‌اندیشی‌ها را گرفته است. ببینید این آیات و اصلاً کل قرآن انسجام دارد، اگر چه آیات پشت سر هم نباشند. من دائم روی این انسجام تاکید می‌کنم که شما وقتی قرآن را می‌خوانید و مطالعه می‌کنید، به آن دقت کنید. ممکن است آیات پشت سر هم نباشند ولی من از سوره‌های مختلف که آیات را می‌آورم و پهلوی هم که می‌چینم، می‌بینید که چه انسجامی هست. یک آیاتی در مکه و آیاتی دیگر در مدینه نازل شده، ولی با این حال انسجام خودش را دارد. این قرآن اگر کلام شخص بود و وحی الهی نبود، قطعاً در یک نقطه حداقل دچار یک تناقضی می‌شد، یعنی منطبق می‌شد با احساسات شخص پیامبر، و پیامبر هم انسان است و دارای احساسات، و بالأخره یک جا ناراحت می‌شود و ممکن است روی ناراحتی یک

حرفی بزنند. شما اگر تاریخ را مطالعه کنید، می بینید در بسیاری از حوادث از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، می پرسند: «أَوْحِيَ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟»، یعنی این که می گویی وحی است ای رسول خدا؟ اگر می گفت آری! وحی است، خوب تسلیم بودند. و اگر می گفت نه! از خودم می گویم، آن وقت با او بحث می کردند که خوب پس ما هم نظر داریم. از جمله در جنگ احد همین سؤال را کردند، شما که می گوید برویم بیرون مدینه بجنگیم «أَوْحِيَ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟»، آیا وحی است؟ گفت: نه! وحی نیست و من این را پیشنهاد می دهم. گفتند: نه! پس می رویم بیرون. آنها نظرشان این بود که بروند بیرون بجنگند. رفتند بیرون و شکست هم خوردند. خیلی مثال وجود دارد، اما من فقط یک مثال دیگر می زنم، مثل آن لقاح مصنوعی که روی نخلها انجام می دادند. خوب در مکه نخل نبود و پیامبر وقتی که به مدینه آمد و دید که این کار را در نخلستانها می کنند و می روند آن لیفهای خرما را می شکافند و گردش را می پاشند، گفت چرا این کار را می کنید؟ چرا در خلقت خدا دست می برید؟ از بالای نخلها آمدند پایین و رفتند به مسجد و از پیامبر پرسیدند: این که گفتید ما بیاییم پایین، وحی بود؟ پیامبر گفت: نه! گفتند: خوب اگر این کار را نکنیم که نخلها خرما نمی دهند! پیامبر گفت: خوب پس بروید انجام دهید. پس ببینید انسان، انسان است و متأثر از محیط است. بناء بر این انسجام این کلام بخاطر این است که تحت تأثیر عوامل بیرونی نیست و کلام، کلام الهی است. اگر کلام الهی نبود دیگر این انسجام را نداشت، و بین یک آیهی که در مکه آمده با آیهی که در مدینه آمده، انسجامی وجود نداشت، و یا بین آیهی که در اول بعثت آمده با آیهی که در اواخر بیست و سه سال پیامبری پیامبر آمده، انسجامی وجود نداشت. حالا یک وقتی هم اگر فرصتی شد، ان شاء الله در پاسخ به کسانی که می گویند مثلاً زبان قرآن زبان عربی است، و متأثر از محیط بوده، و خیلی از آیات متأثر از محیط است، و اینها مال همان زمان بوده، و به درد امروز نمی خورد، بحث خواهیم کرد که ببینیم واقعاً این طور بوده و آیا به درد امروز نمی خورد؟ در هر صورت به این نکته توجه داشته باشید که وقتی قرآن را می خوانید و تلاوت می کنید، روی انسجام آیات دقت کنید.

باز خداوند در سوره شعراء آیه ۲۱۳ می گوید: «فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ»، ای پیامبر با خدا معبود دیگری را مخوان که آنگاه تو هم از عذاب شدگان خواهی بود و «معذب» هستی. پس ببینید عذاب بر چه چیزی نازل می شود، عذابی که بر پیامبر هم نازل می شود عذابی است که مترتب بر شرک است. اولین و آخرین کاری که انبیاء می خواستند انجام بدهند، تشکیل امت واحد بوده است، یعنی مشرک نباشند و موحد باشند. چیزی که مانع پیشرفت مسلمانها شده و پیوسته در طول ۱۴۰۰ سال، به جای اینکه دین، ابزار هدایت انسان باشد، ابزار حاکمیت ظلم شده است، به جهت شرک است. بروید تحقیق کنید! ولی مطمئن باشید که هیچ عامل دیگری نبود که معاویه را در برابر علی قدرت ببخشد جز شرک. یعنی عقیل بن ابیطالب نابینا، برادر امیرالمؤمنین، برادر جعفر طیار، که بسیار متقی و پرهیزگار بود، با آنها همه سابقه، با آنها همه عبادت، و چون نابینا بود بیشتر اوقاتش را صرف عبادت می کرد. از امیرالمؤمنین قهر کرد و شش ماه تمام رفت پیش معاویه، این شرک نیست؟! این بود که معاویه را قدرت داد و علی را خرد کرد! یعنی در کنار خدا یک چیز دیگری هم هست. ببینید ضربه خوردن از شرک را! بنی عباس یا دیگران، یا این حکومتهایی که بعد از اسلام آمدند و به نام اسلام هم حکومت کردند، علت رشد و ماندگاریشان این بود که توانستند مردم را به سمت شرک سوق دهند. یعنی ای مردم! شما که خدا را می پرستید و من هم ظل الله هستم، یعنی سایه خدا هستم، پس مرا هم پرستید! شما در برابر خدا رکوع می کنید، پس در برابر من هم رکوع کنید! این مسائل در حالی است که نماز کلاً نفی شرک است. تمام رکوعها، تمام تعظیمها، تمام سر به خاک ساییدنها در آستانه قدرتمندان با نماز نفی می شود، و تمام رکوعها و تعظیمها و ستایشها باید فقط برای خدای یکتا باشد. این شرک در میان مسلمانها بوده و هست. در حالی که قرآن به پیامبر می گوید: با خدا معبود دیگری را مخوان، که اگر چنین کردی، تو از ستمگران هستی و اگر چنین کردی تو از «معذبین» هستی.

خوب حالا انبیاء، از جمله پیامبر اسلام، وقتی در برابر مشرکان و کسانی که می خواهند آنها را به سمت شرک ببرند، این طور مورد خطاب قرآن قرار می گیرند، وای به حال ما! ببینید قدرتهای دنیایی حتی می خواهند انبیاء را به سمت شرک ببرند! ولی ما خیلی مغرور هستیم که اصلاً کمان نمی گزد، ما انگار در برابر این مسائل مصون و معصوم هستیم! آنها

کوشش می‌کنند انبیاء را به سمت شرک ببرند! همین‌طور که می‌بینید مکتب انبیاء را آلوده به شرک کردند! آنها این‌طور کوشش می‌کنند و البته انبیاء پاسخ دارند.

قرآن به پیامبر می‌گوید: «قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (انعام: ۵۶)، ای پیامبر بگو همانا من نهی شده‌ام کسانی را بپرستم که شما مردم آنها را در کنار خدا می‌خوانید.

عمل به این آیات اصلاً کجاست؟! واقعاً ما مسلمانها، ما مسلمانها نه شیعه! شیعه که اصلاً باید گل سرسبد باشد، از همه مسلمانها عقب هم افتاده و آخر خط دارد می‌آید! یک مثالی می‌زنند در سینه‌زنی عاشورا، می‌گویند یکی بود آن ته صف که لنگ‌لنگان می‌آمد و دست به سینه می‌زد و می‌گفت: «من هم همین‌طور، من هم همین‌طور». صدا نمی‌رسید و این نمی‌فهمید اینها چه می‌گویند، ولی مدام می‌گفت: «من هم همین‌طور»، حالا ما شیعه هم عقب افتاده‌ایم و مدام می‌گوییم «ما هم همین‌طور، ما هم مسلمانیم». ما از همه جلوتر بودیم. واقعاً ما مسلمانها چگونه رفتار می‌کنیم؟! به پیامبر خطاب می‌شود که: ای پیامبر بگو من نهی شده‌ام از اینکه بپرستم کسانی را که شما در کنار خدا می‌خوانید!

خوب ما چه همه آدم و چه همه شیء را می‌خوانیم و طلب می‌کنیم و دنبالش می‌رویم؟! ما از صبح تا شب دنبال چه چیزی هستیم؟! یعنی واقعاً پیش خودمان فکر کنیم که از صبح تا شب کدام گام عملی را در راه رضای خدا برمی‌داریم و می‌گوییم این هم مال خدا؟ مدرسه می‌روم برای خودم است، می‌خواهم مهندس بشوم، پزشک بشوم، فلان بشوم، از امکاناتش استفاده کنم. اتومبیل می‌خرم برای خودم است، خانه می‌سازم برای خودم است، فرش می‌خرم برای خودم است، دانشگاه می‌روم برای خودم است، لباس می‌خرم برای خودم است، غذای می‌خرم برای خودم است! پس چه چیز برای رضای خداست؟ خوب اینها «تَدْعُونَ مَنْ دُونِ اللَّهِ» است! همه چیز را برای خودم می‌خواهم! برای خدا چه گامی را بر می‌دارم؟ راستی خط برای خودم و خط برای خدا از هم جدا می‌شود یا با هم منطبق است؟! خوب اینها را برای چه می‌خواهم!؟

قرآن می‌گوید همه این چیزهایی را که تو برای خودت می‌خواهی، در یک نقطه، این خواستن‌ها، یعنی دعاء‌ها، باید جمع و متمرکز بشوند و از آن نقطه برای خدا حرکت کنند. همه این نعمتها از خاک خدا، هوای خدا، آب خدا، دست خدا، چشم خدا، عقل خدا، وجود خدا، علم خدا، هدایت خدا، از همه اینها من استفاده کردم و این زندگی را جور کردم، حالا چه؟ می‌خواهم چکار کنم؟ واقعاً فکر کرده‌اید با اینها باید چکار بکنید؟

قرآن می‌گوید: تو ای پیامبر باید از همه اینها استفاده کنی برای اینکه این چهار مورد در نظام اجتماعی مردم اتفاق بیافتد: «يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ» برای مردم پاکیزه‌ها را حلال بکند، «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»، و پلیدی‌ها را حرام سازد. پلیدی‌ها را هم خودش تعریف می‌کند، اینکه می‌گوییم آیات کتاب انسجام دارد، برای این است که خودش تعیین می‌کند و می‌گوید پلیدیها اینهاست و طیبات آنهاست، «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ»، و تمام زنجیرهای جهالت و بدبختی و ذلت و نادانی و عقب‌ماندگی و استبداد و دیکتاتوری و خودخواهی و عجب و... را از ایشان باز کند، «وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»، و غله‌های زورگویی و قهر و غلبه و تسلط و ظلم را پیامبر باید بردارد و بگذارد زمین.

پس نتیجه این می‌شود که وقتی این نعمتها که جمع شد، مثل خانه، اتومبیل، زن، فرزند، اولاد، دانشگاه، تحصیل و... من باید در این چهار نقطه به سمت خدا حرکت کنم. همه کسانی که از این نعمتها بهره‌مند شدند باید بکوشند که پاکیزه‌ها حلال بشود، یکی از پاکیزه‌ها چیست؟ ازدواج به صورتی که این مکتب تعیین کرده، به صورتی که قرآن تعیین کرده. خوب چرا؟ برای اینکه «يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»، یعنی برای اینکه پلیدی‌ها را حرام سازد، خوب زنا «خبت» است و پلیدی است و نباید باشد، و من برای اینکه آن خبائث را حرام بکنم باید طیبات را حلال کنم. پس باید مقدماتش را فراهم کنم.

خوب حالا ما چکار می‌کنیم؟ من با کشورهای اسلامی دیگر کاری ندارم و به نسبت رشد جمعیت و با استناد به آمار می‌گوییم. به نسبت رشد جمعیت میزان فحشاء از قبل از انقلاب اسلامی تا به امروز که ما در ایران هستیم، چهل درصد افزایش داشته است! این آمار خود جمهوری اسلامی است! پس ما چکار کردیم؟ «يُحِلُّ لَهُمُ الْخَبَائِثَ» کردیم، یعنی خبائث را حلال کردیم، چرا؟ برای اینکه خبائث دیگری را هم حلال کردیم تا این اتفاق افتاده است. مثلاً اسراف را حلال کردیم! جزء همین آمار هست که مقاماتی در این مملکت هستند که تا ۷۹ بار تا به امروز به عمره رفته‌اند، این پولها از کجا می‌آید؟ آیا

اسلام گفته است؟! اسلام یک «اعتمار» دارد، یک «من استطاع»، «اعتمار» یعنی اینکه اگر کسی عبوری از آنجا رد شد، عمره به جا بیاورد، و اصلاً نگفته است که بروید، و حج است که استطاعت می‌خواهد، و مگر پیامبر نگفت تا چهل خانه «جار» یعنی همسایه است. می‌خواهم انسجام را ببینید! پیامبر می‌گوید تا چهل خانه همسایه است، و به سفارش‌هایی که راجع به همسایه می‌کند توجه کنید: گرسنه نماند، مریض نباشد، بی‌لباس نباشد، دخترش بی‌شوهر نباشد، پسرش بی‌زن نباشد، چهل خانه از شمال، چهل خانه از جنوب، چهل خانه از شرق، چهل خانه از غرب، اصلاً یک شهر می‌شود! آن وقت تو دیگر استطاعت پیدا می‌کنی که حج بروی؟ آری! این‌گونه است که حلال‌ها هم خبیث می‌شوند. چقدر ما ریخت و پاش می‌کنیم! «تبذیر» در بسیاری از ادارات و وزارتخانه‌های ما جاری است. چراغها و لامپهای سالن‌ها و اتاقها هرگز خاموش نمی‌شود، این تبذیر است، ریخت و پاش است! و ببینید استدلالشان را! می‌گویند از جیب ما در می‌آید و می‌رود توی جیب یک وزارتخانه دیگر و در دست دولت می‌چرخد! ببینید استدلال را! این شرک است! زیرا فکر و استدلال خودش را در کنار آیه قرآن قرار می‌دهد، قرآن می‌گوید: «وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا، إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (اسراء ۲۶ و ۲۷)، یعنی تبذیرکنندگان برادران شیاطینند. می‌گوید با هم برادرند و عهد اخوت بسته‌اند، این می‌شود شرک! یعنی یک عقیده‌ی خودش دارد، یک عقیده هم قرآن اعلام می‌کند، و این هر دو را قبول دارد! شما این سفرهای خارجی که اتفاق می‌افتد را ببینید که چقدر هزینه دارد! شما می‌دانید که یک جت مسافری در هر ساعت پرواز چهل هزار لیتر سوخت مصرف می‌کند. اگر آمار را داشته باشید یک مقدار بیشتر حساب می‌کنید. جالب است که می‌گویند حالا که هواپیما خالی می‌رود، و این قدر هم هزینه دارد، پس به جای اینکه این هیأت پنج نفر باشد، پنجاه نفر می‌روند، پنج نفرشان در جلسات شرکت می‌کنند و چهل و پنج نفرشان می‌روند توی خیابانهای شانزه لیزه و... می‌گردند، اینها که خرج ندارد! کشور هم اسلامی است! مگر ما با اسلام مخالفیم، مگر ما با حکومت اسلامی مخالفیم، مگر با نظام اسلامی مخالفیم! ما خودمان از بنیان‌گذارانیم، ایرادهای ما در اینهاست که مخالف و مغایر مصالح و منافع امت است! یعنی آن امتی را که قرآن ترسیم کرده، این چیزها نباید در آن باشد، و الا ادعای ما بگذارید کنار! همین جمهوری ایران چرا اسلامی؟ پس اینکه می‌گوید: «إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»، یعنی ای مردم من که پیامبر هستم نهی شده‌ام از اینکه آن کسانی را بپرستم که شما به غیر از خدا می‌خوانید.

در یک آیه دو بار می‌گوید «قُلْ»، «قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ» (انعام ۵۶)، یعنی من از هوی‌ها و خواهش‌های نفسانی شما پیروی نمی‌کنم و این خیلی سخت است! خیلی سخت! من اصلاً به هیچ وجه به خودم اجازه نمی‌دهم که بگویم مثلاً در جایی که پیامبر دارد صحبت می‌کند، دارم صحبت می‌کنم! من دارم قرآن را می‌خوانم و معنا می‌کنم، ولی همین موضوع را به عینه می‌بینم. یعنی یکی طرفدار مثلاً سید جمال اسدآبادی است و دوست دارد من هم مثل سید جمال فکر کنم! یکی طرفدار مثلاً ابی‌بکر است و دوست دارد من هم مثل او فکر کنم! دارم از مستمعین خودم می‌گویم! یکی مثلاً طرفدار فلان نویسنده یا متفکر معاصر است و دوست دارد من هم مثل او فکر کنم! مثلاً می‌گوید شما چرا حرف او را قبول نداری؟! من وقتی قرآن را قبول کردم، قرآنی فکر می‌کنم و هیچ ضرورتی ندارد که تفکر دیگری را نفی کنم و ضرورتی هم ندارد که آن تفکر را بپذیرم و با تفکر قرآنی مخلوط کنم، او برای خودش، من هم برای خودم. شما مستمع هستید و عقل دارید، اینجاست که قرآن دعوت به تعقل می‌کند و می‌گوید ببینید کدام حق است. البته آن چیزی که آسانتر است آن چیزی است که پیامبر می‌گوید و خداوند دارد یادش می‌دهد: «قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ»، یعنی من تبعیت و پیروی از هوی‌ها و خواست‌های شما نمی‌کنم، و اصلاً کسی که قرآنی شد، ممکن است یک وقتی در جامعه منفرد باشد! یعنی هیچ یک از رفتارهای جامعه منطبق با تفکر و عمل و اندیشه او نباشد و تنها باشد. اما با این حال نمی‌تواند و نباید از هوی‌های نفسانی مردم تبعیت کند. «فَدَّ ضَلَّلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ» (انعام ۵۶)، اگر چنین بکنم آنگاه من گمراه شده‌ام و دیگر از هدایت‌یافتگان نخواهم بود. پیامبری که در تفکر همه مسلمانها معصوم است، خودش دارد عصمتش را نفی می‌کند و می‌گوید اگر من از خواهشها و هوی‌های نفسانی شما تبعیت کنم «ضَلَّلْتُ إِذَا»، هر آینه من گمراه شده‌ام، «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ»، و دیگر من از هدایت‌یافتگان نیستم. حالا در معنای عصمت باز باید صحبت کنیم و یک وقتی عصمت را هم به عنوان یکی از عناوین، اگر فرصت شد، بحث خواهیم کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

غرض من از اینکه بخشی از مطالب قرآن را به صورت موضوعی در اینجا مطرح می‌کنم، این است که ما بیشتر با مباحثی که در قرآن برای تربیت و هدایت انسانها و نشان دادن راه مطرح شده است، آشنا بشویم، و این آشنایی هم موجب عمل بشود. آنچه را که ما می‌خواهیم به عنوان دین انجام دهیم حتماً باید توسط رسول خدا، صلوات الله علیه، گفته و انجام شده باشد، از جمله دعاء که خواندن است.

در دو جلسه قبل، با استناد به آیات قرآن، گفتیم که خواندن چگونه است و چطور باید خدا را خواند، و اشاره هم نمودم که خواندن خداوند باید خالی از شرک باشد. آخرین آیه‌بی که در جلسه قبل مطرح شد، آیه ۵۶ سوره انعام بود که قرآن از زبان پیامبر به مردم می‌گوید: «قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ»، بگو من از خواهشها و خواست‌های شما تبعیت نمی‌کنم، و اگر چنین کردم هر آینه من هم گمراه شده‌ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود.

موضوعی که الآن در جامعه مطرح است، و بعضاً می‌گویند که دوران دینداری گذشته است، و حالا که جوانها به دین اعتنائی ندارند، دیگر شما روشنفکران دینی هم خیلی با احادیث و آیات و اینها کاری نداشته باشید و مطرح نکنید و از خودتان حرف بزنید! زیرا اگر از دین حرف بزنید، جوانها از دور شما پراکنده می‌شوند و حرف شما دیگر مستمعی نخواهد داشت! من با استناد به همین آیه «لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ» یا آیه «لَئِنْ أَتَبَعْتُ أَهْوَاءَهُمْ» (بقره ۱۲۰) که می‌گوید ای پیامبر! اگر از هوی‌ها و خواهش‌های آنها تبعیت کنی، آنها دنبال تو نخواهند آمد، حتی اگر یهودی یا نصرانی بشوی آنها نخواهند آمد؛ نتیجه می‌گیرم که آن جوان یا پیری که تصمیم گرفته است که دین نداشته باشد، به اینکه من از قرآن صحبت کنم یا نکنم، به راه خیر و صلاح نخواهد آمد. بناءبراین یکی از نکات حساسی که باعث شده این گونه جلسات که در گذشته و حتی در قبل از انقلاب بوده، مفید و مؤثر واقع نشود، این است که کسانی که مستمع این سخنرانی‌ها بوده‌اند، کوششی برای تربیت فرزندان خودشان نکردند. یعنی هر کسی از این مستمعین که رفته، دنبال خودش میراث فرهنگی باقی نگذاشته است. الآن هم ما دچار همین نقیصه هستیم. یعنی والدین کوشش نمی‌کنند فرزندان‌شان را با دین آشنا کنند! بناءبراین اینها «هَبَاءٌ مُنْتَوِرًا» (فرقان ۲۳) شده و یک عده‌بی آمدند و برای خودشان گوش دادند، اما کوشش نکردند که این کلام، حتی در حیطه و دایره خانواده خودشان، عملی و اجراء بشود، و آنها گوش بدهند و حتی اگر اعتراضی دارند مطرح کنند و بحث نمایند. این کار را نکردند و حتی برای اینکه زندگی‌شان راحت‌تر باشد و به هم نخورد، این مسائل را مخفی هم می‌کردند! و در آن زمان خیلی از افراد بودند که وقتی از این جلسات به خانه می‌رفتند، به خانواده‌هایشان می‌گفتند که ما فلان جا بودیم، مثلاً سی‌وسه پل یا پل خواجه بودیم و یا به گردش رفته بودیم، که یک وقت متهم نشوند که رفته‌اند حرف دین را گوش بدهند. خوب چنین افرادی و چنین جوی نمی‌توانست تأثیر پذیر از چنین کلامی باشد، و یک جهت این است که ما در همین نفس «دعاء و خواندن» از دیدگاه و منظر قرآن اشتباه کردیم.

در سوره مریم از آیه ۴۰ به بعد، ابراهیم با پدرش صحبت می‌کند: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا» (مریم ۴۱)، ای پیامبر در این کتاب یادی از ابراهیم کن که او هم راستگو و هم نبی و پیام‌آور بود. پس اولین خصیصه‌یی که برای یک انسان هادی لازم است، این است که صدیق و راستگو باشد. «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا» (مریم ۴۲)، ای پدر چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه نیازی را از تو برآورده می‌سازد؟

آیا تا به حال به این آیه قرآن دقت کرده‌ایم؟! ببینید آیه صریحاً و بی‌هیچ برو برگردی این نوع زیارت‌هایی را که ما می‌رویم، این دخیل‌بندی‌هایی را که ما داریم و این امامزاده‌هایی را که ساخته‌ایم، نفی می‌کند، اینها اگر به جای خدا نشسته باشند و به عوض او پرستیده شوند تماماً بت پرستی است، «لَا يَسْمَعُ»، نمی‌شنود! «وَلَا يُبْصِرُ»، نمی‌بیند! «وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا»، نیازی را از تو برآورده نمی‌کند! یکی به طنز می‌گفت فکر کنم که این لاله و لادن از حیطه مداوای امامهای ما خارج

بودند که اینها را بردند سنگاپور! آیا ائمه ما باید وضعشان به اینجا برسد که اینطور مورد استهزاء واقع بشوند؟! و آیا آنها واقعاً اینگونه بودند که حالا اینطور مسخره بشوند؟! آیا جای تأسف نیست؟! چرا ما اینطور دعاء می‌کنیم؟! ببینید اول می‌گوید: «صَدِيقًا نَبِيًّا»، یعنی ابراهیم بسیار بسیار راستگو است و نبی است و از موضع راستگویی و نبوت دارد پدرش را هدایت می‌کند که چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه نیازی را از تو برآورده می‌کند؟! ما چه جوابی داریم؟ همین را توسعه بدهید، چرا ما دعائی می‌خوانیم که نه می‌فهمیم که چه می‌گوییم و نه معنای آن را می‌دانیم، نه راوی آن را می‌دانیم و نه صحت و سقم آن را! چرا؟ این طرز دعاء خواندن چه اثری دارد؟

«يَا اَبَتِ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ» (مریم ۴۳)، پدرم علمی برای من آمده که به تو داده نشده است، در این آیات خیلی نکات دقیق و حساسی هست، دارد آموزش می‌دهد که اگر استاد در کنار شاگرد تواضع کرد، شاگرد خودش را از مرحله شاگردی فراتر نبرد و همیشه در برابر استاد، شاگرد باشد تا یاد بگیرد، و تواضع و فروتنی استاد موجب نشود که بگوید تو یکی و من هم یکی! حتی اگر پدر و فرزند باشد و پدر که بزرگتر و پیرتر است و مربی هم هست، ولی چون دانش فرزند افزون شده است، و در مقام استادی قرار گرفته، پدر نیز خود را در برابر استاد از مرحله شاگردی فراتر نبرد.

من به خوبی یادم هست، از ۳۷ سالگی پدرم به خوبی یادم هست که جد پدری ما که ایشان هم روحانی بود، و حدود ۴۰ سال هم از پدر ما پیرتر بود، به حدی متقی و پرهیزگار بود که مرحوم حاج آقا رحیم ارباب جلو پای ایشان بلند می‌شد و تعظیم می‌کرد. خیلی متقی بود، از فرزند می‌گفت که تربیت کرده است، پیدا است، ولی با این حال در برابر علم فرزندش تسلیم بود، و به عنوان یک پیام‌آور به او نگاه می‌کرد و به فرزند جوانش تعظیم می‌نمود! می‌خواهم بگویم که این مقام بُنُوْت، یعنی پدری و فرزندگی، نباید مانع تعلیم گرفتن کسی از استاد بشود، یعنی مانع تعلیم گرفتن پدر از فرزند بشود. این یکی از نکات مهم این آیات است! توجه کنید! ابراهیم می‌گوید: پدرم به من علمی داده شده که به تو داده نشده است و من از موضع و منظر وحی صحبت می‌کنم، پدرم این پرستش تو غلط است! پدر ابراهیم خداپرست است ولی در نظرش این تنها برای او شفیع هستند. ابراهیم می‌گوید: «فَاتَّبَعْنِي اِهْدِكْ صِرَاطًا سَوِيًّا» (مریم ۴۳)، پس از من پیروی کن تا راهی بسیار متعادل و میانه و راست را به تو نشان دهم. «يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ الشَّيْطَانَ» (مریم ۴۴)، ای پدرم شیطان را پرستش مکن!

من باز درخواست می‌کنم که مبحث شیطان را در جلد دوم کتاب «آدم از نظر قرآن» دقیقاً مطالعه کنید، چون هنوز هم، حتی افرادی هم که آن کتاب را یک دور مطالعه کرده‌اند، و شاید خود من هم در ذهنمان این است که شیطان یک موجود بیرونی است و خدا آن را آفریده که راه خود خدا را ببندد! یعنی خود خدا برای خودش دشمن خلق کرده است! چون غیر از خدا که ما خالق را قائل نیستیم، و خالق همه چیز در عالم خدای واحد است، پس شیطان را هم او آفریده است، اما این خلاف حکمت الهی است! بناءبراین مبحث شیطان را به دقت مطالعه کنید.

شیطان یعنی هوای نفس، آن چیزی که در وجود انسان با عقلانیت انسان با عقلانیت و خرد انسان مخالفت می‌کند، و این شیطان باید باشد! و یک جایی وجودش ضروری است، مثل آتش که برای پختن غذا، برای گرم کردن و ذوب فلزات و... ضروری است، ولی برای اینکه انسان دستش را در آن بگذارد، و یا برای اینکه خانه یا شهر را آتش بزند، مضر است، و در واقع آتش در اینجا شیطان است. پس هر چیزی از پدیده‌ها و مخلوقات جهان که خودبه‌خود، یا به دست انسان، از مسیر طبیعی خودشان خارج بشوند و زیان برسانند، شیطان هستند. «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا» (مریم ۴۴)، شیطان آن کسی است که برای خدای رحمان و در برابر او عصیان و نافرمانی کرده است. خوب مگر آن بتهای بی‌جان، نافرمانی می‌کردند، پس نفس نافرمانی از وجود انسان سر در می‌آورد، و بناءبراین انسان نافرمان، شیطان است!

ابراهیم می‌گوید: ای پدر من! اگر تو از هوای نفس خودت تبعیت کنی و پرستنده این بتهایی شوی که نه می‌شنوند و نه می‌بینند و نه نیازی را از تو برآورده می‌کنند، تو تابع هوی و خواست‌های نفسانی خودت شده‌ای! یعنی تابع شیطان شده‌ای و در برابر خدای رحمان، عصیان و نافرمانی کرده‌ای! «يَا اَبَتِ اِنِّي اَخَافُ اَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» (مریم ۴۵)، ای پدرم! من از آن بیمناکم که عذابی از جانب رحمان تو را بگیرد و تو دوست شیطان و قرین و همراه شیطان بشوی!

چرا اینجا عذاب را با رحمان کنار هم آورده است؟! برای اینکه رحمان صفت رحمانیت الهی است که تمام کائنات را فرا می‌گیرد. «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف: ۱۵۶)، یعنی رحمت من همه چیز را فراگرفته است. اما این خدایی که رحمتش همه چیز را فراگرفته است، همین خدای رحمان، عذاب می‌فرستد، برای چه کسی؟ برای کسی که با شیطان همراه و هم داستان شده است. یعنی تابع هوای نفسش شده است. آری ای پدرم! من از این بیمناکم که تو قرین و هم داستان شیطان بشوی، و الا اگر تو بروی و بت‌پرستی، برای من تفاوتی نمی‌کند و زبانی به من نمی‌رسانی. حالا اگر که جامعه بت‌پرست باشد، و ابراهیم هم در میان آنها باشد، یعنی قرآن زنده در میان آنها باشد، این جامعه از چنین وجودی سودی نمی‌برد و نتیجه‌یی از بودن او نخواهند گرفت.

حالا جوابهای پدر ابراهیم را بشنوید، او هم دلیل دارد، «قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ» (مریم: ۴۶)، ای ابراهیم! تو پشت به معبود من کردی؟! جواب را ببینید! جواب این نیست که؛ بلی! شما راست می‌گویید، و من معذرت می‌خواهم، و حالا می‌روم و فکر می‌کنم که حرف شما در چه جایگاهی است، و از چه منظری است، و آیا واقعاً این چیزهایی که نه می‌شنوند و نه می‌بینند و نه نیازی را از من برطرف می‌کنند، قابل پرستش هستند یا نه؟! نه! جواب این‌گونه نیست! بلکه ابراهیم را متهم می‌کند!

اگر شما امروز بگویید که این زیارتکده‌ها تماماً خلاف نص صریح قرآن است، می‌گویند شما بی‌دین هستید! ولایت ندارید! وهابی هستید! سنی هستید! یعنی دقیقاً همان حرفی را که پدر ابراهیم می‌زند: «أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي»، تو پشت به معبود من کردی؟! پشت به دین کردی! پشت به ولایت کردی! چه فرقی است بین این استدلال و استدلال پدر ابراهیم؟! بیاید کلاهمان را قاضی کنیم و ببینیم که واقعاً موانع ظهور دین در جامعه چیست؟! شما امروزه در جامعه می‌بینید که همان جوانهایی که نماز هم نمی‌خوانند، وقتی پدر، مادر، عمه و... آنها فوت بکند، مجلس ترحیم می‌گیرند! بهترین قاری را می‌آورند! بهترین مداح را می‌آورند! پول می‌دهند و شخصی را برای اداء نماز و روزه استیجاری اجاره می‌کنند! بلی! همین‌ها که اعتقاد ندارند، به اینجا که می‌رسند، یک مرتبه وحشت می‌کنند که نکند آن طرف، یعنی در آخرت معذب باشد؟! بناء بر این کوشش می‌کنند با پول برایش ثوابی جمع و جور کنند. مثلاً اگر مداح بگوید بیست هزار تومان می‌خواهم، این می‌گوید که حالا این دو هزار تومان را هم اضافه بگیر و شب هم دعاء کن و برای متوفی قرآن بخوان! آخر چگونه از دعاء این شخص، آن فرد آرمزیده می‌شود؟! با عنایت به صریح آیات کتاب، اینها بت‌پرستی است! بحث بین ابراهیم و پدرش هم همین‌هاست! مگر زمان نمرود در بتکده‌یی که بت‌ها را چیده بودند، چه چیزهایی وجود داشت؟ آنها حداقل شکل هم داشتند، اینها شکل هم ندارند، یک تجیر یا یک چیز آهنی را درست کرده‌اند و دور آنجا کشیده‌اند.

واقعاً زمان اینکه این مسائل در پرده ابهام گفته شود، گذشته است! دین دارد می‌رود! کلیت قرآن دارد می‌رود! کلیت اسلام دارد می‌رود! کلیت تشیع به شکل استهزاء آمیزی زیر سؤال است! هم از طرف جوانهای خودمان مورد استهزاء است و هم از طرف مسلمانان دیگر! ما مدیون و مسؤل هستیم، زیرا ناب‌ترین بخش اسلام که تشیع است، در اختیار ما نهاده شده ولی به بدترین شکل در آمده است! آن هم با این قرآن و با این آیات!

«لَنْ لَمْ تَنْتَه لَأَرْجَمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا» (مریم: ۴۶)، ای ابراهیم! اگر دست از این سخن برداری و به این کار پایان ندهی حتماً سنگسارت می‌کنم و باید که مدتی دراز از من دور باشی!

من واقعاً نمی‌دانم چه بگویم در مورد آن نامه‌هایی که به پدر ما در حدود سالهای ۱۳۳۰ به بعد نوشته می‌شد! این جوانها یادشان نیست، من هم آن موقع حدود ۵ تا ۶ ساله بودم. نامه می‌نوشتند که اگر باز هم منبر رفتی، اگر دیگر این حرفها را زدی، اگر دیگر توی مدرسه پیدایت شد! «وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا»، از جلوی چشم من برو، برو دیگر تو را نبینم! اگر اینجا بایستی می‌گویم سنگسارت کنند!

تنها جایی که رجم در قرآن آمده است، اینجاست، آن هم نه برای زانی و زانیه. بلکه مخالف پیامبر می‌خواهد پیامبر را سنگسار کند! حالا ببینید ابراهیم چه می‌گوید: «قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ» (مریم: ۴۷)، سلام و درود بر تو ای پدر! شما دو تا فرهنگ را با هم مقایسه کنید! ابراهیم می‌گوید که من از در صلح و صفا و سلامت آمده‌ام، فرهنگ من، فرهنگ سلامت

است، فرهنگ من، فرهنگ تسلیم بودن به امر خداوند است!

ابراهیم در ادامه می‌گوید: «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا» (مریم: ۴۷)، با این حال از خدا می‌خواهم که تو را مورد آموزش قرار دهد و خداوند نسبت به من مهربان است. ببینید همین جا خداوند این استغفار ابراهیم برای پدرش را رد می‌کند و می‌گوید: حفی بودن و مهربان بودن من نسبت به تو که پیامبر هستی، هیچ ربطی به پدر تو که کافر است، ندارد! تو استغفار کردی اما من او را نمی‌آمزم! قرآن در جای دیگر خطاب به پیامبر اسلام می‌گوید: «إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» (توبه: ۸۰)، هفتاد بار هم که برای آنها طلب آموزش کنی، اگر بینهایت هم طلب آموزش کنی، باز خدا آنها را نخواهد آموزد!

«وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ» (مریم: ۴۸)، دقت کنید! دعاء اینجاست! می‌گوید که من از شما دوری می‌کنم، و از تو و از پیروانت و از این بتهایی که داری دوری می‌کنم! راهمان جدا شد و آنچه را که شما می‌خوانید، و آنچه را که مورد خطاب قرار می‌دهید و از آنها کمک می‌خواهید، و هر کسی که مورد دعاء شما است، من از او اعتزال می‌کنم و دوری می‌جویم! خوب آن چیزها یا کسانی را که آنها می‌خوانند چه صفتی دارند؟ «مِنْ دُونِ اللَّهِ» (مریم: ۴۸)، آنها غیر از خدا هستند! یعنی فقط انسان مجاز است که خدا را بخواند، و فقط از خدا باید خواست. ما این را تجربه نکردیم که جداً آنچه را که می‌خواهیم از خدا بخواهیم. خداوند می‌گوید: «فَإِنِّي قَرِيبٌ أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (بقره: ۱۸۶)، من نزدیک هستم و پاسخ می‌دهم به کسی که من را بخواند، به شرطی که مرا بخواند.

خوب ابراهیم ادامه می‌دهد: «وَأَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» (مریم: ۴۸)، و من پروردگار خودم را می‌خوانم به این امید که نسبت به خواندن پروردگارم سخت‌دل و شقی نباشم! ببینید تازه ابراهیم به این امید خدا را می‌خواند! اما ما که خیلی مقاممان بالاتر است! و یک رکعت نماز که می‌خوانیم هزار سال از خدا طلبکار می‌شویم! خدایا ما که نماز خواندیم، مریض که داریم! سرطانی که داریم! تصادف که داریم! پنجری که داریم! خرابی ماشین که داریم! خانه هم که نداریم! ما که توی نماز گفتیم «خدایا بده!» آخر چرا نمی‌دهی؟! آخر کار خدایی این است؟! آخرش هم می‌گوییم که این خدا هم بدرد نمی‌خورد! و همین طور طلبکاریم! اما دعاء پیامبر را ببینید، پیامبری که قرآن از او شروع می‌کند، یعنی سلسله انبیاء توحیدی را از ابراهیم شروع می‌کند، این پیامبر در دعاء می‌گوید: به این امید که من نسبت به دعاء و خواندن پروردگارم شقی نباشم! «فَلَمَّا أَعْتَزَلَهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا» (مریم: ۴۹). حالا پاداشی که می‌گیرد را نگاه کنید! چطور یک پیامبر می‌تواند فرزندان را تربیت کند که هر دو نبی باشند، و این نبوت در سلسله و خاندان آنها ادامه پیدا کند؟ به شرطی که از بت‌پرستها و آنچه که آنها می‌پرستند، اعتزال کند و خودش را و خطش را جدا کند و موحد شود. آن وقت قرآن می‌گوید: پس همین که ابراهیم از آنها جدا شد و از آنچه که آنها به غیر از خدا می‌پرستند، آن وقت اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و هر یک را پیامبر قرار دادیم.

خوب ما چطور انتظار داریم در یک محیطی که خود ما بت‌پرست هستیم، فرزندان موحد تربیت کنیم! نه! این طور نمی‌شود! باید موحد بشویم تا خداوند هم کمک کند. این نظام عالم و سنت جهان است که این طور نمی‌شود! مگر اینکه فرزندان ما خارج از محیط خانه با پیامبری یا مصلحی یا ولی‌یی یا یک مربی الهی برخورد کنند، و تازه اول کشمکش بین آنها و خانه است، مثل ابراهیم و پدرش. «وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» (مریم: ۵۰)، و از رحمت خود به آنها بخشیدیم و برای آنها زبانی بسیار بلند مرتبه قرار دادیم که آن زبان فقط راست می‌گوید.

واقعاً کسانی که زبان به اعتراض به قرآن می‌گشایند و می‌گویند قرآن برای آنها عهد و زمانه بود، اینکه زبان قرآن عرضی یا ذاتی است، و اینکه قرآن به زبان پیامبر اسلام است، و زبان عربی ممکن است محدودیتی داشته باشد که نتوانسته است تمام آنچه را که خدا وحی کرده است در خودش جای بدهد، واقعاً آنها قرآن را نمی‌خوانند! حتی یک مطالعه همین‌طور سرسری و ترجمه‌یی هم از قرآن ندارند؟! مگر می‌شود جامعه‌یی زبانش دروغ باشد و این راه صلاح و رشد و تعالی را بپیماید؟! قرآن می‌گوید لسان صدق، علی است یعنی بر فراز است، «وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» (توبه: ۴۰). ببینید این امکان ندارد که از زبان دروغ، از زبان ریا، از زبان نفاق و از زبان کذب، جامعه روی صلاح و سلامت ببیند! ما باید به طور

جدی تصمیم بگیریم که هم خودمان موحد بشویم و هم فرزندان موحد تربیت کنیم. هر روز که می‌رود و هر روزی که خورشید غروب می‌کند، ما هم باید یک ورق برگردانیم! آن روز رفت و دیگر هم بر نمی‌گردد! ما باید حساب کنیم که عمر دارد می‌رود و بر نمی‌گردد! پس تصمیم بگیریم موحد بشویم و فرزندان موحدی هم تربیت کنیم. بدون دینداری صحیح امکان ندارد بشر روی صلاح و خوشبختی ببیند.

بقیه مطالب را إن شاء الله در جلسات بعدی به سمعتان می‌رسانم. هدف ما از پیگیری این موضوع این است که بدانیم دعاء از منظر انبیاء و قرآن و خداوند اصلاً چیست و ان شاء الله ما خدا را به همان شکل بخوانیم. مطمئن باشیم که در آن صورت خداوند به ما هم اسحاق و یعقوب می‌بخشد که آنها هم انسانهای صالح و مصلح باشند و در جامعه دعوت به خیر و صلاح و تربیت و ادب و اخلاق بکنند، إن شاء الله.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما راجع به «دعاء» و «چگونگی خواندن خدا» بود و اینکه «چگونه خدا را بخوانیم که این خواندن منتج به نتیجه شود؟» آیاتی را نیز در مورد خواندن خدا توسط انبیاء و نظر آنها نسبت به چگونگی آن بررسی کردیم، و همین طور درباره اینکه چه دعائی یا چگونه خواندن خدا به نتیجه می‌رسد، بحث کردیم. آیا هر دعائی و هر نوع خواندن خدا منتج به نتیجه و سودمند هست یا نه؟ ما در صدد اثبات این قضیه از آیات کتاب خدا هستیم.

در این جلسه آیاتی را مطرح می‌کنیم که شامل دعاهایی است که انبیاء می‌کرده‌اند و مستجاب می‌شده، و همچنین دعاهایی که مشرکان و کافران می‌کرده‌اند و مستجاب نمی‌شده است، و می‌خواهیم ببینیم که اصلاً از دیدگاه قرآن چه کسی کافر و مشرک است که دعائش مستجاب نمی‌شود.

همان طور که می‌دانید در قرآن بیش از همه انبیاء به موسی و روش هدایت او و برخوردش با قوم خودش و قوم فرعون و چگونگی دعوت او پرداخته شده، و حتی در بعضی از سوره‌ها تکرار شده است، مثل داستان عصای موسی یا بیضه او. البته این تکرار دلیل خاصی دارد که مفسرین هم به آن پرداخته‌اند، ولی این موضوع از بحث این جلسه خارج است. در آیه ۴۱ سوره غافر یکی از خطابهای موسی به قوم خویش این چنین آمده است: «وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى التَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى التَّوَارِثِ»، ببینید دو بار «دعاء» در این آیه تکرار شده است. موسی می‌گوید: ای قوم من! شما فکر می‌کنید من به چه دلیل شما را به راه نجات می‌خوانم و شما مرا به سوی آتش می‌خوانید؟ دارد به قوم خودش می‌گوید، یعنی کسانی که از چنگال فرعون رها شده‌اند، اما هنوز به سبب رسوبات دوران جاهلی و فرهنگ استبدادی فرعون، نمی‌توانند آزادی و رهایی و نجاتی را که موسی برای آنها آورده، بپذیرند. و از این جهت موسی از آنها می‌پرسد:

ای قوم من! شما فکر می‌کنید چرا من شما را به نجات می‌خوانم و شما مرا به سوی آتش می‌خوانید؟ «تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِ» (غافر ۴۲)، توجه کنید! دوباره «دعاء» آمده است. می‌گوید شما مرا می‌خوانید که من به خدا کافر شوم و به او شرک بیاورم! خوب دقت کنید! موسی دارد به بنی اسرائیل می‌گوید! بنی اسرائیلی که ایمان آورده! مجاهدت کرده! در رکاب موسی حرکت کرده! خودش را به نیل زده و خطر را پذیرفته! گرسنگی و تشنگی را قبول کرده و خانه‌های خویش را در مصر رها کرده و برای رهایی به بیابان سر گذاشته است! حالا موسی دارد به آنها می‌گوید که شما مرا به کفر و شرک می‌خوانید! «مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ» (غافر ۴۲)، من آن چیزی را که شما مرا به آن دعوت می‌کنید نمی‌دانم و از آن اطلاعی ندارم، و واقعاً نمی‌دانم به کجا راه دارد! موسی دارد به کسانی می‌گوید که دنبال او حرکت می‌کنند! دنبال پیامبر! ایمان مراحل دارد، و اگر کسی به دنبال پیامبر حرکت کرد، این دلیل بر ایمان کامل او نیست! تازه قوم موسی در زمان پیامبری او بوده‌اند و مثل زمان ما نیست که زمین خالی از پیامبر باشد!

بناءً بر این ما خیلی نزدیک‌تریم به این که در گمراهی کفر و شرک گرفتار شویم! پس باید در ایمان خودمان خیلی دقت کنیم که اصلاً ایمان ما چقدر با ایمان انبیاء تطابق و هماهنگی دارد؟ آیا همان است که انبیاء آورده‌اند؟ آیا نمازی که ما می‌خوانیم همان نمازی است که علی می‌خواند؟ همان نمازی است که حسین و صادق و زهراء می‌خواندند؟ همان نمازی است که پیامبر می‌خواند؟ اگر مقایسه کنیم آن وقت می‌توانیم بفهمیم که میزان ایمان ما چقدر است، و در چه جایگاهی از ایمان قرار داریم، و چه تفاوتی بین ما و نماز ما و عبادت ما و راهی که انتخاب کرده‌ایم، با راه آنها وجود دارد. آن وقت می‌توانیم گامهای استوارتر و بهتری برداریم، و تا این مقایسه بوجود نیاید، ما دچار همین شرک و کفری هستیم که موسی به قوم خودش می‌گوید.

«تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِ»، شما مرا می‌خوانید و دعوت می‌کنید که به خدا کافر شوم و برای او شریک قرار بدهم! خواست مردم از موسی چه بود؟! آنها چه چیزهایی از او می‌خواستند؟! و باید ببینیم که کفر و شرک آنها چه بود که موسی را

به آن سمت دعوت می کردند، و از او چه چیزهایی را می خواستند که خارج از نظام اسباب الهی بود؟ یکی اینکه «فَأَذْهَبَ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (مائده ۲۴)، تو برو و با خدای خودت شهر را بگیر و ما اینجا نشسته ایم تا تو برگردی! دوم اینکه گوساله ساختند، گوساله و بتی با جواهر و مال و منابع ثروت مردم ساختند و آن بت «عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا» (اعراف ۱۴۸)، یک گوساله مجسم بود که فقط خُر خُر می کرد!

بناء بر این بت می تواند متحرک هم باشد! یعنی یک کسی می تواند بیاید و با پول و ثروت مردم، خودش را رئیس و آقای مردم بکند، ولی هر حرفی که برای مردم می زند بی مفهوم و بی معنا باشد، و هدایت و دعوت به توحید نباشد، «خُورًا» یعنی خُر خُر و در اینجا یعنی کلام بی معنا و غیر مفهومی! و این شرک و دعوت به کفر است. ما آمده ایم و کتاب خدا را دعوت کرده ایم که تو هم همراه ما به سمت کفر و شرک بیا! و همچنین می خواهیم پیامبر اسلام را به سمت کفر و شرک ببریم! این خیلی مهم است! آیا در اعمال خودمان دقت کرده ایم؟!

حالا در چنین حالت و وضعی، اگر انسان دست به سوی خدا دراز کند و دعاء کند و چیزی از او بخواهد، آیا خداوند جواب می دهد؟! یعنی خداوند دعاء کافر و مشرک را مستجاب می کند؟! قطعاً مستجاب نمی کند! این چه توقعی است که ما داریم؟!

سپس موسی می گوید که این چیزی را که شما می گوید، من به آن علم ندارم! یعنی واقعاً این چیزی که شما می گوید اصلاً درست نیست! ببینید وقتی می گوید: «من نمی دانم»، یعنی آنچه شما می گوید غلط است! زیرا اگر درست بود، و در چهارچوب وحی الهی و در چهارچوب نظامات و سنن و مسببات الهی قرار داشت، حتماً من آن را می دانستم و قبول می کردم! اما من آن را نمی دانم و آن درست نیست.

بعد می گوید: «وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ» (غافر ۴۲)، و من شما را دعوت می کنم به سوی خدای عزیز غفار. یعنی خدایی که قدرت او موجب عزت است نه موجب ذلت! و این انسانی که دعوت مرا به سوی این خدا پذیرا شد می شود «عزیز»، و خداوند غفار و آمرزنده است. یعنی الآن هم اگر شما تصمیم بگیرید و گذشته را و این کفر و شرک را کنار بگذارید، و من نبی را هم به سمت شرک و کفر نخوانید، و خودتان هم دنبال من به سمت توحید بیایید، خدا «غفار» است و می آمرزد. ببینید اینجا است که می آمرزد! نه این طور که ما هر روز گناه کنیم و شب استغفار کنیم و بگوییم خوب حالا خدا گناهان امروز مرا بخشید! زیرا که ما دعاء کردیم و خدا هم حتماً می بخشد! توجه کنید که آنها به سوی کفر و شرک دعوت می کنند، و نبی به سوی خدای عزیز غفار!

بعد موسی ادامه می دهد: «لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ» (غافر ۴۳)، ببینید در این آیات چقدر لفظ «دعاء» و «خواندن» آمده است، دقت کنید، موسی دارد می گوید: در نهایت آنچه را که شما مرا به سوی آن می خوانید، اصلاً جزء دعوت و خواندن خدا نیست! ببینید انتظار آنها چه چیزهایی بود! اینکه وقتی موسی از کوه طور برمی گردد، بگوید: «آفرین! چه گوساله قشنگی ساخته اید و حالا این را می گذاریم اینجا و ان شاء الله این روز قیامت برای ما شفیع خواهد بود!»، من دیگر بیش از این توضیح نمی دهم، خودتان فکر کنید و ببینید که ما داریم با دین چکار می کنیم! چه همه از این بتها و بتکده ها در این راهها هست که ما به هر که برسیم، پیاده می شویم و دعاء می خوانیم و زیارت نامه یی که به دیوارش کوبیده را می خوانیم و... اینها مگر همان پرستش گوساله سامری نیست؟! آری! اینها با جواهر و با طلا ساخته شده اند! نه اینکه آن طلا بد باشد، نه! ببینید این اصلاً «خُورًا» هم ندارد! یعنی اگر آن یک خُر خُر می کرد، این خُر خُر هم ندارد! آن وقت ببینید که این قبیل کارها، شأن و منزلت امامان ما را در چه سطحی پایین آورده است! در سطح اینکه آنها مشرک بودند! باید در اینها دقت کنیم! پیشوایانی که تمام عمر و زندگی خودشان و خانواده هاشان و فرزندان شان را فداء کردند برای اعلاء کلمه الله! برای اینکه قرآن زنده بماند، نه برای اینکه آنها اسم و رسمی داشته باشند! به اینها باید دقت کنید!

آیات قرآن مخصوص یک نفر و یک جا و مثلاً صحراء سینا که نیست! آیات قرآن یک نماد و الگو می دهد. این آدمهای فقیر و بدبختی که همه چیزشان را و همه مال و ثروتشان را در مصر گذاشتند و آمدند اینجا، و فقط چیزهای نقدی و جواهراتشان را با خودشان آوردند، همین جواهراتشان مایه دردسر و انحراف و جداییشان از موسی شد! آن وقت تازه از

موسی انتظار داشتند که حالا تو هم بیا با ما! «لَيْسَ لَكَ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ». این دعوت نه در دنیا هست و نه در آخرت. این نوع خواندن اصلاً در دنیا و آخرت نیست! «وَأَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ» (غافر ۴۳)، بازگشت ما به سوی خداست، «وَأَنْ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ» (غافر ۴۳)، و کسانی که اسراف می‌کنند اصحاب آتش هستند. یعنی اسراف و زیاده‌روی در هر چیزی! و شما مسرفید! شما در دعوت به خداپرستی هم دارید اسراف می‌کنید، و مثلاً آنقدر خدا را دوست دارید که می‌خواهید خدا به شکل این نمادی که الآن از طلا و... درست کرده‌اید، اینجا در میان شما باشد، و می‌خواهید خدا را در اینجا ببینید! و این که می‌خواهید خدا را مجسم کنید و ببینید، اسراف در خداپرستی است! «فَسْتَدْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (غافر ۴۴)، و سرانجام آنچه را که من برای شما می‌گویم خواهید فهمید، اگر در دنیا هم متوجه نشوید، در آخرت آنچه را که من الآن برای شما می‌گویم، به یادتان خواهد افتاد و من کار خودم را به خدا تفویض می‌کنم.

قرآن دعائی را که متضمن کفر و شرک به خدا باشد رد می‌کند، زیرا دعاء باید مستقیماً بین خدا و بنده برقرار شود تا متضمن کفر و شرک نباشد.

خوب برگردیم به سوره ابراهیم. از آیه سی و پنجم به بعد، دعاء ابراهیم را ببینید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»، نوع دعاء انبیاء را ببینید! بعد از این که این همه زحمت کشیده‌اند، خانه خدا را ساخته و برقرار کرده‌اند، از خدا چه چیزی می‌خواهند و چه دعائی می‌کنند؟ قرآن در این آیه خطاب به پیامبر اسلام می‌گوید:

و به یاد بیاور آن زمانی را که ابراهیم این‌طور دعاء کرد و گفت «خدایا شهر مرا شهر امن قرار بده»، قرآن می‌خواهد بگوید که ای پیامبر! دعاء تو هم باید به همین صورت باشد، و دعاء هر موحدی باید این‌طور باشد، و هر موحدی باید در پی این باشد که محل سکونتش محلی امن باشد و امنیت داشته باشد. امنیت اقتصادی، امنیت اجتماعی، امنیت روانی و تربیتی و کلاً امنیتهایی که جامعه به آنها نیاز دارد.

ابراهیم دارد می‌گوید: «خداوندا این شهر را شهر امن قرار بده»، این «دعاء» است! هنوز هم مکه جزء امن‌ترین شهرهای دنیا است و هیچ چیز بدی در هیچ وقت در آن اتفاق نمی‌افتد، و اگر هم اتفاق بیفتاد، بدست کسانی است که از دید قرآن، مشرک و کافرند. شهری که همیشه، حتی کشتن مورچه در آن حرام است، و این می‌شود شهر امن! در آن شهر همه امنیت دارند، حتی حشرات و حیوانات! تمام کسانی که به دین یا ادیان ابراهیمی هستند، از جمله ما، باید خواستشان از خدا این باشد که «خدایا شهر ما را شهر امن قرار بده!» وقتی ما می‌بینیم که در جایی که هستیم، ناامنی هست، باید قیام کنیم! زیرا ناامنی در اثر شرک و کفر پدید می‌آید. پس باید شرک و کفر از جامعه محو شود، و وقتی محو شد امنیت خودبخود بوجود می‌آید! این می‌شود «دعاء» و «خواستن و خواندن».

خوب چگونه امنیت به خطر می‌افتد؟! «وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»، از بت پرستی است که امنیت جامعه به خطر می‌افتد. چه بت جامد، چه بت متحرک! فرقی نمی‌کند. برای همین است که ابراهیم از خدا می‌خواهد خودش و فرزندان را از بت پرستی دور بدارد. آیا ما تا به حال چنین دعائی کرده‌ایم؟! بروید در تمام دعاهایی که هست، و در تمام دعاهایی که از کتابهای دعاء می‌خوانیم، بگردید و ببینید آیا یک چنین دعائی هست؟! یعنی آیا این آیه را در آن دعاء جا داده‌اند که «خدایا مرا و فرزندان مرا از بت پرستی دور بدار»؟! همین جمعی که الآن در اینجا هستیم، آیا به یاد می‌آوریم که یک زمانی در دعاهایمان از خداوند چنین چیزی را خواسته باشیم؟! چرا نخواستیم؟! شاید برای اینکه خودمان را موحد می‌دانیم! مگر ابراهیم موحد نبود؟! ابراهیم پیامبر است و این دعاء را می‌کند! آیا ما مقاممان از ابراهیم بالاتر است که خودمان را آنقدر موحد می‌دانیم و دور از بت پرستی، که حاضر نیستیم از خدا بخواهیم که ما را و نسلهای بعد از ما را از بت پرستی دور بدارد؟! دعاء زبانی نیست، و وقتی به زبان گفتی، خدا می‌گوید خوب تو که گفتی پس چرا نکردی؟! وقتی می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف ۳۰۲)، ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا آنچه را که نمی‌خواهید انجام بدهید می‌گویید؟ اگر آنچه را که عمل نمی‌کنید بگویید، این عمل نزد خدا گناه بزرگی است.

یعنی اگر شما بخواهید بت پرست نباشید و به خدا بگویید که خدا یا مرا از بت پرستی دور کن، باید عمل کنید! اگر بگویید: خدا یا فرزندان مرا از بت پرستی دور کن! باید عمل کنید! ما چه کاری انجام می‌دهیم؟ و چه روش تربیتی، و در چه کلاس آموزشی و چه تعلیم و تعلمی داریم که فرزندان ما بت پرست نشوند؟! آیا ابراهیم همین طور دعاء کرد و بچه‌هایش، اسحاق و اسماعیل، را رها کرد؟! او که اسماعیل را تا مذبح برد! او که فرزندش را تا جایی برد که باید فداء شود! و تا آنجا که بت پرستی ریشه نداشت و شکل نگیرد، ایستاده بود! آیا فرزندانش را همین طور بدون تربیت، رها کرد و فقط به یک دعاء زبانی اکتفاء نمود؟! اگر قرار باشد محبت فرزند در دل پیامبری آنقدر رشد کند که به عنوان بت در بیاید، یعنی محبت درونی انسان بت شود، یعنی انسان آنقدر بچه‌اش را دوست داشته باشد که برایش به شرک و کفر وارد شود، و برای تأمین زندگی او کافر شود، و ربا بخورد و رشوه بدهد و دروغ بگوید و دزدی بکند، آن وقت است که این محبت درونی را باید ابراهیم به مذبح ببرد، و اسماعیل را ذبح کند، که مبادا یک وقت چنین اتفاقی بیفتد، و این «دعاء» است.

خوب چرا ابراهیم نمی‌خواهد که بت پرست باشد، و صنم را بپرستد؟! و چرا ابراهیم نمی‌خواهد که فرزندان او و نسل‌های بعد از او نیز چنین باشند؟! برای اینکه «رَبِّ إِيۡهَنَّا أَضَلُّنَا كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ» (ابراهیم ۳۶)، ای پروردگار من این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند! ببینید خانه کعبه که تازه ساخته شده، و چهار تا سنگ است و هنوز بت‌نکده نشده، پس ابراهیم از کدام بت‌ها و صنم‌ها صحبت می‌کند که آنها توانسته‌اند بسیاری از مردم را گمراه کنند؟!

بیاید در امور خودمان دقت کنیم و کسانی را ببینیم که در طول تاریخ اسلام، و در طول تاریخ انبیاء الهی، تحت عنوان دین، اقدام به گمراه کردن مردم کرده‌اند! آری! اینها بت هستند! اینها بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند و مردم فکرمی‌کنند که دارند در راه راست حرکت می‌کنند! در حالی که این طور نیست! این می‌شود گمراهی! گمراه یعنی کسی که در راه اشتباه دارد می‌رود، مثل شخصی که می‌خواهد برود منزل فلانی، اما با نشانی اشتباه، سر از جای دیگری در می‌آورد! این می‌شود «گمراه»! یعنی تحت عنوان اینکه دارد به سمت خانه فلانی حرکت می‌کند، دارد اشتباه می‌رود، نه اینکه گمراه کسی باشد که دین را کنار گذاشته باشد و قبول نداشته باشد، نه! «گمراه» کسی است که فکر می‌کند در راه درست است، و مسلمان است، و تابع قرآن است، و تابع ائمه معصومین صلوات الله علیهم است، و شیعه است، اما ته راه که می‌رسد می‌بیند که هیچ چیز نبود! این می‌شود «گمراه»!

خوب چه کسی مردم را گمراه کرد؟ بت‌ها! بلی! بت‌ها گمراه کردند و ما نفهمیدیم! و این دعاء است که؛ خدایا ما و نسل‌های بعد از ما را از شر گمراهی بت‌ها نجات بده! چون آنها گمراه می‌کنند! ببینید صفت بت را! می‌گوید بت گمراه‌کننده است! پس این بت‌ها زبان دارند و حرف می‌زنند، یا نماینده بت‌های دیگری هستند که آنها سخن می‌گویند! مثلاً یک چیزی مثل حلبی، مثل چوب یا درخت و... که ما می‌رویم و به آن مثلاً نخ می‌بندیم، اینها نماینده بت‌هایی هستند که می‌توانند سخن بگویند! برای اینکه شما می‌بینید بسیاری از این جاها متولی دارند، و متولی‌ها مانع خیلی از کارها هستند! مثلاً اگر بخواهید در یک امامزاده، پشتتان را به امامزاده کنید و از در بیرون بیایید، متولی جلوتان را می‌گیرد، و آن متولی بت اصلی است! و آن بت ثابت در واقع سخنگوی اوست، و آن متولی می‌گوید روی خود را به امامزاده کن و بیرون برو و اهانت نکن! خوب آن وقت ما در خانه کعبه آیا چنین کاری را انجام می‌دهیم؟! خانه کعبه عظمت بیشتری دارد که ابراهیم از آن این چنین صحبت می‌کند که «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا» (ابراهیم ۳۵)، یا این امامزاده‌ها؟!

یکی از این امامزاده‌ها را که اخیراً درست شده ببینید! همین نزدیک فرودگاه که هیچ چیزی نبود و فقط زمین کشاورزی بود، یک دفعه امامزاده شد! می‌گفتند «بی‌بی زینب»! اصلاً «بی‌بی» اصطلاح مغولان بود برای خانم‌های بزرگشان، و درجه دومشان را می‌گفتند «خانم». کلمه «خانم» مغولی است و فارسی نیست. یعنی هم «بی‌بی» داشتند و هم «خانم» و این یکی از زنان بزرگ مغول بوده است که در اینجا فوت کرده، و من یادم هست که روی قبرش با یک خط بدی نوشته شده بود «بی‌بی زینب» و امامزاده شد! پس اینها سخنگوی زنده دارند که این طور رشد می‌کنند!

توجه کنید که انبیاء روی چه نکات حساسی دست می‌گذارند! و فکر نکنید که اروپاییان از این چیزها رهایی یافته‌اند، نه! آنها هم هنوز در کلیساها شمع روشن می‌کنند، و هنوز نان و شراب مسیح را می‌خورند، و هنوز به آن پاپی که

توی آن اسکلت می‌نشیند تعظیم می‌کنند، و شما در واتیکان، موقع سالگرد تولد مسیح ببینید چه هنگامه‌یی از زیارت می‌شود! شاید از حج شلوغ‌تر بشود! میلیونها نفر انسان دست به درها می‌کشند، و به صورتشان می‌مالند و تبرک می‌کنند، و بچه‌هاشان را به درها می‌مالند! بلی! آنجا هم هست! در این قضایا هنوز بشر به آزادی و رهایی نرسیده است، و انبیاء برای این رهایی آمدند، و بشر تا از چنگال بتها رها نشود به خدا نمی‌رسد! این بتها مانع هستند و آنقدر مانع‌اند که پیامبر خدا که به اوج رسیده، و در نقطه نهائی کمالات انسانی است، و در مقام فناء فی الله است، می‌گوید: «وَاجْتَنِبِي وَبَنِيَّ أَنْ تَعْبُدَ الْأَصْنَامَ».

بعد ابراهیم دعاء می‌کند که نه تنها مرا بلکه «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» (ابراهیم ۳۶)، کسی را که در این راستا از من تبعیت کرد از من است، یعنی کسی از من است که بتها را کنار گذاشت! ببینید می‌خواهد فرزندان را از هم تفکیک کند، و بگوید که ممکن است از فرزندان من کسی باشد که یا خودش بت شود و یا بت پرست شود، آری! می‌خواهد بگوید که آن فرزند مال من نیست و از من نیست! ما باید تکلیفمان را با پیامبر اسلام و ائمه معصومین صلوات الله علیهم معلوم کنیم که آیا تابع آنها هستیم یا نه؟ ابراهیم دارد می‌گوید: «فَمَنْ تَبِعَنِي»، و دارد آموزش می‌دهد، و تمام انبیاء می‌گویند ما انبیاء ابراهیمی هستیم، و قطعاً ائمه ما هم ابراهیمی هستند. پس آنها هم در این نوع از دعاء با ابراهیم شریکند که اگر کسی تابع آنها شد از آنهاست، «وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (ابراهیم ۳۶)، و هر کس که سرپیچی و نافرمانی مرا کند آن وقت تو آمرزنده و صاحب رحمت هستی، و من نمی‌توانم برایش تکلیفی تعیین کنم. پس اینجا نمی‌گوید: عذابش کن! یا نفرین نمی‌کند. بلکه می‌گوید: تو خودت می‌دانی، ولی من می‌دانم که تو غفور و رحیم هستی، حال هر طور که می‌دانی با آنها عمل کن.

دعاءهای انبیاء را ببینید: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ» (ابراهیم ۳۷). به دو نکته در این آیه دقت کنید! یکی اینکه آیه با «پروردگار ما» شروع می‌شود، و دیگر اینکه بعد از آن می‌گوید «إِنِّي». «پروردگار ما»، یعنی پروردگار مال همه است، و منظور از «ما»، هم جامعه خودش و هم خانواده خودش، و در واقع هاجر و اسماعیل را که اینجا می‌خواهد بگذارد و برود، می‌باشد، و اینها می‌شود «ما». می‌گوید «ای پروردگار ما، همانا من سکونت دادم از ذریه خودم»، یعنی نه تمام آنها را، می‌گوید «من ذُرِّيَّتِي»، یعنی بعضی از ذریه خودم را در یک سرزمین غیر «ذی زرع»، که هیچ چیز در آنجا سبز نمی‌شود، اسکان دادم، «عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ» (ابراهیم ۳۷)، در این خانه محرم تو. یعنی خانه‌یی که حرام شده است که مخالف حکم تو در آن اتفاق بیفتد، و بیت الحرام یعنی همین! یعنی حرام است در آنجا عملی اتفاق بیافتد که مخالف اراده باری تعالی باشد.

ابراهیم چرا این کار را کرد؟! هدفش چه بود؟! هدف از زندگی، از سکونت، از ایجاد و ساختن شهر چه بوده است؟ «رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» (ابراهیم ۳۷)، پروردگارا! برای اینکه نماز را بر پا دارند. بر پا داشتن نماز یعنی چه؟ «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (عنکبوت ۴۵)، یعنی دیگر فحشاء و منکری در این مردم اتفاق نمی‌افتد. مردمی که نماز را بر پا می‌دارند، فحشاء و منکر در میان آنها معنی ندارد، و الا نماز بر پا داشته نشده است. اگر قرار است مساجد اذان پخش کنند، و مردم به سوی مساجد بشتابند، و نماز در آنجا خوانده شود، ولی در سطح جامعه آسیب‌های اجتماعی، مثل اعتیاد، فحشاء، قتل، دزدی، ناروایی، ظلم، ستم و... توسعه داشته باشد، این دیگر بر پا داشتن نماز نبوده است! برای اینکه نماز «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» است! از هر کار زشت پیدا و پنهانی انسان را باز می‌دارد! و اگر نماز این کار را نکرد، یعنی اقامه نشده است.

ابراهیم می‌گوید: «لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ»، یعنی برای اینکه فرزندان من و کسانی که از او پیروی می‌کنند، نماز را برپا دارند. «فَأَجْعَلْ أَقْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» (ابراهیم ۳۷)، ببینید اینها در دعاهای انبیاء هست! ما چه چیزهایی از خدا می‌خواهیم؟! نوع خواست ما از خدا را با خواست انبیاء از خدا بسنجید! ما باید خواست خودمان را با خواست انبیاء منطبق کنیم. انبیاء از خدا چه می‌خواهند؟ می‌خواهند که این فرزندان اقامه کننده نماز باشند! آیا تا به حال آنقدر که ما برای شفاء فرزندان و خویشانمان و قبولی آنها در کنکور و... دعاء کرده‌ایم، از خدا خواسته‌ایم که: «خدا یا فرزندان ما را از اقامه کنندگان نماز قرار بده»؟! آیا این را خواسته‌ایم؟ حتی به زبان گفته‌ایم؟! نه! نخواسته‌ایم! خیلی کم هست! من از مردم می‌پرسم و بدون تحقیق نمی‌گویم. من از مردم می‌پرسم که «آیا شما تا به حال این دعاء را کرده‌اید؟» فکری می‌کنند و می‌گویند: «نه، یادمان نمی‌آید».

ابراهیم ادامه می‌دهد و می‌گوید: سپس آنکه دل‌های مردم را نسبت به آنها مایل سازد! یعنی مردم بیایند و از راه آنها

تبعیت کنند. یعنی فرزندان من اول خودشان اقامه کننده نماز باشند و بعد مردم از آنها تبعیت کنند.

دعاءها را ببینید! من باز تأکید می‌کنم، ببینید ما چطور باید دعاء کنیم! یعنی چه نوع فرزندان باید تربیت کنیم که دل‌های مردم به سوی آنها گرایش پیدا کند، «تَهْرِي إِلَيْهِمْ»، «هوی» یک نوع خواستنی است که نوعی از عشق و محبت هم در آن هست، و به همین جهت در لغت عرب «هوی» به معنای عشق و دوست داشتن است. می‌گویند مردم آنها را دوست داشته باشند، و گردشان بیایند! همه ما باید چنین خواستی داشته باشیم. و در این راه کوشش کنیم! آنگاه وقتی همه خانواده‌ها دارند کوشش می‌کنند که فرزندان تربیت کنند که دل‌های مردم، از روی محبت و دوستی، به سوی آنها گرایش پیدا کند، درخواست روزی فراوان برای‌شان می‌کند.

«وَأَرْزُقُهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ» (ابراهیم ۳۷)، از تمام میوه‌ها، یعنی از تمام تولیدات به آنها روزی بده تا محروم نشوند. «لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ» (ابراهیم ۳۷)، باشد که آنها تو را سپاس گویند و شکرگزار باشند. خوب نتیجه چی؟ نتیجه همه اینها یعنی شکر. یعنی اینکه این انسان بداند که از این نعمتها در چه جاهایی، به نحوی که خدا دستور داده است، استفاده کند. این می‌شود شکر! پس اصلاً هم لازم نیست که بگوییم «خدایا شکر»، اصلاً بگوییم «خدایا شکر» بعد هم یک کیسه نان اضافه را بریزیم درون سطل آشغال! آخر کجای این شکر است؟ خداوند این نعمت را داده است که ما به جا استفاده کنیم! ما که استفاده نکرده‌ایم و نخورده‌ایم! بلکه خراب کرده‌ایم! پس کجا «خدایا شکر»! حتی ما باید فکر کنیم و ببینیم که آیا یک نصف لیوان آب را مجاز هستیم که بریزیم؟ البته که نیستیم! الآن که همه در خانه‌ها گل و گیاه دارند، باغچه یا گل‌دان دارند، خوب اگر یک مقداری آب زیاد آمد، باید آن را به گلها داد، و حق نداریم آن را بریزیم، و این می‌شود «شکر».

«رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ» (ابراهیم ۳۸)، دقت کنید که در این آیات خیلی آموزش هست! ابراهیم می‌گوید: پروردگارا تو هستی که می‌دانی ما چه چیزی را مخفی و چه چیزی را آشکار می‌کنیم.

این درجه ایمان خیلی بالایی را می‌خواهد که انسان همیشه و در همه جا متوجه باشد، و ایمان داشته باشد، و بداند که خداوند ناظر بر اعمال اوست، و اگر دارد مخفی می‌کند، خدا که می‌بیند! خوب اگر ما به این درجه از ایمان برسیم، دیگر چه ضرورتی دارد که ما مثلاً روزنامه‌ها را تعطیل کنیم؟! آدمهایی که بعضی حرفها را می‌زنند زندانشان کنیم؟! فرضاً اگر این روزنامه را تعطیل کردیم و حرفها گفته نشد، مثلاً حسن یا حسین یا جمعی از مردم نمی‌فهمند، ولی خدا که می‌فهمد! پس ایمان نداریم که خدا می‌فهمد و می‌داند! آری ایمان نداریم! و الا این قبیل کارها معنا ندارد! وقتی کسی به این آیه ایمان داشته باشد، اصلاً محدود کردن مردم معنا ندارد!

آن وقت فرض کنید آن کسی که به این نکته ایمان نداشته باشد، مثلاً در مورد زنها، وقتی از خانه بیرون می‌آید، از ترس گشت نیروی انتظامی و گشت فلان و... روسری خود را درست می‌کند، و قشنگ راه می‌رود و... ولی در مهمانی و در خانه در برابر نامحرم بی‌حجاب است و مثلاً می‌رقصد و... چرا؟ برای اینکه ایمان ندارد که خدا می‌بیند!

من از آن دسته از زنها می‌پرسم: آیا این حکم هست یا نیست؟ اگر نیست که تسلیم نشو! تسلیم استبداد نشو! تسلیم زور نشو! و اگر هست، همه جا هست. ببینید چون ایمان ندارد که خدا آنچه را که آدمها اعلان یا مخفی می‌کنند، می‌داند، این طور می‌شود! نتیجه این بی‌ایمانی چیست؟ نتیجه آن این است که یک جامعه منافق و ریاءکار درست می‌شود، و افراد دو رو می‌شوند. آنجا یک رو دارند و اینجا یک روی دیگر!

ببینید انبیاء آمده‌اند که جامعه را یک رو و یکدست نمایند، و اینها نکات بسیار مهمی است در این آیات، و متأسفانه ما به این آیات سرسری نگاه می‌کنیم و می‌رویم! آری! اینها معنا دارند؟ باید توجه کنیم که چرا ابراهیم اینجا چنین دعائی می‌کند؟ معنایش این است که حتی اگر من دعائی را به زبان بیاورم و بگویم که؛ خدایا من نمی‌خواهم که هم خودم و هم فرزندانم بت پرست باشیم، تو می‌دانی که راست می‌گویم یا دروغ! بناء بر این دعاء در محضر باریتعالی باید از سر صدق و اخلاص باشد، و دروغ به خدا نگوئیم! اگر دروغ گفتیم دعاء دروغ و ریاءکارانه مستجاب نمی‌شود.

دعاء نوح را ببینید: «وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا» (نوح ۲۸)، خدایا ریشه ظالمان را از روی زمین بکن! ببینید دعاء نوح به کجا رسیده است! «ریشه ظالم را بکن»، «إِلَّا تَبَارًا»، جز اینکه صاف بشوند، نابود بشوند و با خاک یکسان بشوند، چیزی از آنها

باقی مگذار. خوب آیا ما این دعا را می‌کنیم یا نه؟ آیا این را در نماز می‌گوییم یا نه؟ اگر نمی‌گفتیم از امروز بگوییم و البته مسئولیت‌مان هم زیاد می‌شود! خوب وقتی گفتیم باید چکار کنیم؟ باید اقدام کنیم، این می‌شود دعا راست. یعنی به خدا راست گفته‌ایم که ما مخالف ظالم هستیم، و الا دروغ گفته‌ایم.

خدایی که می‌گوید «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر ۹)، خوب منظور از «إِنَّا نَحْنُ» چیست؟ همانا ما خودمان (منظور از «ما» خدا با آفریده‌هایش و لشگریانش می‌باشد) ذکر را نازل کردیم، «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»، من با نیروهایم حافظ قرآنیم. نیروها را آفریده‌ام برای چه؟ برای اینکه حافظ باشند، من و جبرئیل، من و پیامبر، من و اصحاب پیامبر، من و دانشمندان، من و مفسران، من و کسانی که به قرآن عمل می‌کنند، حافظ قرآنیم! و الا اگر اینها نباشند قرآن به چه درد می‌خورد! به درد توی طاقچه و خدا هم حافظش باشد؟! نه، اینها حافظند! این علمائی که وقتی قرآنی چاپ می‌شود، صد دور تطبیق می‌کنند که مبادا یک فتنه، یک ضمه یا یک کسره جابجا شده باشد. اینها جزء «نَحْنُ» هستند.

پس وقتی می‌گوییم: خدایا ظلم را به این ترتیب ریشه کن گردان! خودمان هم باید جزء «نَحْنُ» باشیم! یعنی خدایا داریم می‌گوییم که بشود! می‌گوییم که انجام دهیم! آن وقت خدا می‌گوید: «إِن تَصْرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد ۷)، خوب حالا که آمدی ظلم را ریشه کن کنی، من هم کمکت می‌کنم، آن وقت می‌بینید که کمکهای الهی «مَنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق ۳)، می‌رسد. یعنی کمک الهی این نیست که وقتی که به بدن ابی‌عبدالله شمشیر می‌زنند اثر نگذارد، یا وقتی که ابن‌ملجم بر سر امیرالمؤمنین می‌زند شکافته نشود! این کمک الهی نیست! زیرا امیرالمؤمنین ده سال زودتر یا دیرتر رفتنی است، «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق ۳ و ۲)، هر آن کس که به خدا ایمان آورد و نیز به روز آخر و آن کس که پرهیز از نافرمانی خدا پیشه سازد، خداوند برای او راه برون رفت (از سختی‌ها) را تعیین می‌کند و از جایی که گمان نبرد به او روزی می‌رساند.

خوب چه چیزی ماندنی است؟ اثر. اثر است که ماندنی است و این کمک الهی است! و تا دنیا دنیاست روش امیرالمؤمنین، اخلاق امیرالمؤمنین، روش ابی‌عبدالله، اخلاق ابی‌عبدالله، در معامله و رفتار با مردم و حکومت کردن، و مقابله با ظلم و ستم، و رفتار با مخالفان و دشمنان، چهارچوب و الگو برای بشریت است. آری! تا آخر دنیا! ببینید این مدعیان آزادی و دموکراسی و دفاع از حقوق بشر و بیانیه حقوق بشر، دو نفر خبرنگار ایرانی که برای عکس گرفتن به عراق رفته بودند را زندانی نموده‌اند! آخر این چه ادعائی است که دارند؟! به امیرالمؤمنین می‌گویند: ابن‌ملجم به کوفه برگشته است و قصد ترور شما را دارد، و ما کسب اطلاع کرده‌ایم و به ما این موضوع را خبر داده‌اند! امیرالمؤمنین می‌گوید: قصاص قبل از جنایت نداریم! هنوز که کاری نکرده است! آمده که آمده، خانه‌اش کوفه است، و آن جنگ بود و تمام شد.

خوارج همه اهل کوفه بودند، و یکی یکی بعد از جنگ نهروان که فرار کرده بودند، برمی‌گشتند. یکی می‌آمد و بقیه می‌دیدند امیرالمؤمنین با او کاری ندارد، دومی هم می‌آمد، و به همین صورت سومی و...، یکی یکی وارد می‌شدند و پیش زن و فرزندان‌شان در کوفه می‌رفتند. اخلاق امیرالمؤمنین را ببینید! این است که ماندگار است، و خداوند این را حفظ می‌کند، و این جا است که خدا نصرت می‌رساند! آری! امیرالمؤمنین به شهادت رسید، ولی این اثر اخلاقی ماند! هنوز در دنیا کسی به این مقام از اخلاق نرسیده است که با مخالف و دشمن خودش این چنین رفتار کند! این را اخلاق می‌گویند! کجا این اخلاق شناسان و بزرگان بشریت که ببینند پیامبر اسلام در فتح مکه با مخالفان خودش چگونه رفتار کرد؟! در اوج قدرت همه را بخشید! ما می‌ترسیم چند تا دانشجوی بی‌زبان و بی‌خانه و مسکن را ببخشیم! آخر این چه ادعائی است داریم؟! چه قیاسی است بین ما و امیرالمؤمنین؟! اینها اخلاق است!

اگر ما به امامان خودمان افتخار می‌کنیم، به سبب بزرگی اخلاق انسانی در آنهاست. انسان، خویش خودش را دوست دارد، بچه‌هایش را دوست دارد، اگر نسبت به آنها محبت کند که کاری نکرده است! اگر به دشمن محبت کرد آن وقت صاحب اخلاق است! شما نامه‌های امیرالمؤمنین را به معاویه، و نامه‌های معاویه به امیرالمؤمنین را با هم مقایسه کنید! ادب را مقایسه کنید! ببینید چقدر لحن معاویه بی‌ادبانه است، و در پاسخ به او، امیرالمؤمنین نه عصبانی می‌شود و نه تندخویی می‌کند، فقط حرفش را می‌زند.

«دعاء» اینهاست! یعنی دعاء این است که انسان طوری خدا را بخواند که به این درجه و پایگاه از اخلاق و بزرگی انسانی برسد، و الا خدا که وجود محض، فیض محض، کمال محض و رحمت محض است، برای این است که مریض شفاء بدهد؟! نه! این طور نیست، اما اگر به آن پایگاه و جایگاه اخلاقی که انبیاء داشتند برسیم، قطعاً اگر از خدا چیزی بخواهیم، خداوند اجابت می‌کند. توجه داشته باشید! اگر بخواهیم مریضی را شفاء دهد، شفاء می‌دهد و اسبابش را فراهم می‌کند. شما دارید مریضی را به فلان بیمارستان می‌برید، ولی یک مرتبه به شما الهام می‌شود: «نه! به این بیمارستان نرو، برو آنجا!» این کار خداست. آنجا می‌روید می‌بینید که چه دکتر خوبی، و چه پرستاران خوبی آنجا هستند، داروخانه آن آماده است، سونوگرافیش آماده است، سیتی‌اسکنش آماده است و... و مثلاً اگر به آن بیمارستانی که اول در نظر تان بود، می‌رفتید، برق نبود، سیتی‌اسکنش خراب بود و از این قبیل چیزهایی که ما داریم و در دنیا نیست! خداوند اسباب را فراهم می‌کند و الهام می‌کند که مثلاً از این طرف برو! خیلی کارها را انسان الهی با الهام انجام می‌دهد، و ما باید کوشش کنیم که به آن جایگاه برسیم. آن وقت خواهیم دید که خداوند چگونه کمک می‌کند. مثلاً شما در جاده‌یی با سرعت زیاد در حال رانندگی هستید، یک مرتبه با خودتان می‌گویید بهتر است کمی آهسته‌تر برانم و سرعت را کم می‌کنید، کمی جلو که می‌روید می‌بینید یک حادثه‌یی اتفاق افتاده است که اگر شما با آن سرعت قبلی حرکت می‌کردید و می‌آمدید، برای شما هم حادثه‌یی پیش می‌آمد. خوب این کار را چه کسی می‌کند؟ آری اینها الهامات است که وجود دارند. آن وقتی که انسان با خدا باشد، و با خدا حرکت کند، و رفتارها و اخلاقی الهی باشد، الهامات به کمک او می‌آیند. ممکن است که شما بگویید خوب چرا به امام حسین الهام نشد که راهش را کج کند؟ چرا، به او الهام شد که «برو آنجا و امروز شهادت تو لازم است!»، آری! این الهام شد که باید برود آنجا و شهید شود! حتی اگر نداند که در آنجا چه اتفاقی می‌افتد و بعد با آن حوادث مواجه بشود! این الهام است! بلی اینها نصرت الهی است! و خداوند به انسانی که ارزش دارد که جانش در راه دین خدا فداء شود، نصرت می‌رساند، و البته هر جانی هم ارزش فداء شدن در این راه را ندارد! اینها «دعاء» و «خواستن» است! ببینید این دعاء را که «خدا یا مرا و فرزندان مرا از اینکه بت پرست بشویم نجات بده!» امام حسین هم کرده است، و از این جهت است که این‌طور نجات پیدا می‌کند، و فرزندان این‌طور نجات پیدا می‌کنند و برای امتشان الگو می‌شوند.

«وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ» (ابراهیم ۳۸)، و هیچ چیزی در زمین و آسمان بر خدا مخفی و پوشیده نمی‌ماند. بعد ابراهیم شکرگذاری می‌کند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» (ابراهیم ۳۹)، الحمد لله که خداوند، در سن کهولت، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید و خداوند شنونده دعاء است. کجا خداوند این دعاء را شنیده است؟ بعد از طی همه این مراحل که از بت پرستی نجات پیدا می‌کند، امتش را نجات بدهد، شهر و بلد و کشور امن درست کند، و نیتش این باشد که در این جا گناهی رخ ندهد، و برای رسیدن به این موضوع کار بکند، و فعالیت نماید، و به نتیجه برساند. همه این مراحل را که طی می‌کند، آن وقت خدا می‌گوید: حالا تو ارزش داری که اگر چیزی از من بخواهی جوابت را بدهم. خلاصه اینکه دعاء همین‌طور و بی مقدمه مستجاب نمی‌شود! یک مثال ساده برایتان بزنم؛ مثلاً یک کسی که درس نخوانده است، آخر سال برود در دانشگاه بنشیند و گریه و زاری کند که «شما را به خدا مرا راه بدهید»، خوب آن فردی که آن طرف نرده‌ها است، و مثلاً کسی است در مقام خدا، آیا راهش می‌دهد؟! فرض کنید همه استادان هم بیایند و این راه بدهند، سر کلاس که رفت بچه‌ها بیرونش می‌کنند. شما دیدید که دو سال پیش در دانشگاه شهید بهشتی اعتصاب شد، و برای این بود که می‌خواستند چند تا از دانشجویان دانشگاه پزشکی فاطمیه قم را به پزشکی شهید بهشتی بدهند. دانشجویان راهشان ندادند و می‌گفتند که اینها در سطح ما نیستند. قیامت هم همین‌طور است، راه نمی‌دهند! بناء بر این کسی که دعاء می‌کند، باید در مقام دعاء باشد. یعنی خدا بگوید این بنده ارزش دارد و در جایگاهی است که من حرفش را گوش بدهم. همین‌طور، بی‌کش و پیمانانه که نیست! همین‌طور که دنیا این قدر بی‌کش و پیمانانه نیست! آن وقت ما خدا و قیامت و... را چطور حساب کرده‌ایم!!!

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما در مورد «دعاء» و «چگونه خواندن خدا» بود و به اینجا رسیدیم که دعاء باید حتماً خالصاً مخلصاً لوجه الله باشد، و هیچ مسأله یا شخص دیگری در آن دخالت نداشته باشد. حال به آیات دیگری از قرآن توجه می‌کنیم و من امیدوارم بتوانم در این جلسه بحث را تمام کنم.

سوره هود آیه ۱۰۱: «فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»، آن معبودی را که غیر خداست و آنها می‌خوانند هیچ سود و فایده‌یی به آنها نرسانده. «مِنْ دُونِ اللَّهِ»، یعنی غیر خدا. انسان نمی‌تواند هیچ چیزی و هیچ کسی، حتی اولیاء، انبیاء و صلحاء را به جای خدا قرار دهد. متن قرآن این را می‌گوید، و ما باید در تفکیک این قضایا توجه خاصی داشته باشیم. خداوند آفریدگار است و «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، یعنی بر هر چیزی توانا است و «مِنْ دُونِ اللَّهِ» یعنی از او که رد شد، دیگر هیچ کسی بر هر چیزی توانا نیست. بناءبراین «خواندن»، یعنی آن چیزی که انسان به آن ایمان می‌آورد و اعتقاد پیدا می‌کند، و در واقع آن را برنامه عمل زندگی خودش قرار می‌دهد، حتماً باید جز خدا کسی نباشد.

سوره رعد آیه ۱۴: «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ»، و کسانی که غیر خدا را می‌خوانند، آنها (که غیر خدایند) ایشان را استجابت نمی‌کنند، یعنی قدرت اینکه جواب آنها را بدهند ندارند، «لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ»، هیچ جوابی به آنها نمی‌دهند. «إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ»، و این فقط مثل کسی می‌ماند که دو کف خود را به سمت آب برد و دو مشتش را پر از آب کند و بخواهد به دهانش برساند، «وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ»، اما نمی‌تواند و نمی‌رساند، چرا؟ برای اینکه در وسط راه آنها می‌ریزد، یعنی این دو کف پر آب به دهان نمی‌رسد! پس کسی که غیر خدا را بخواند، فکر می‌کند دو دستش را پر از آب کرده است و دارد می‌نوشد، ولی وقتی دست به دهان برسد، خالی است. توجه کنید! اینها متن قرآن است و من از خودم نمی‌گویم! «وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ»، و دعاء کافران چیزی نیست جز گمراهی. یعنی خواندن کافران راه به جایی نمی‌برد.

یک نفر از من سؤالی کرد و گفت شما که این‌طور حلال و حرام را تفکیک می‌کنید، و تمام جامعه هم دارد حرام می‌خورد، پس ما چه باید بکنیم؟ آیا باید زندگی نکنیم؟! من در جواب ایشان عرض کردم و مثال زدم که اگر بگویند: فلان جراح، با سرعت و با حسن عمل، همه جراحیها را انجام می‌دهد، و اصلاً چشم بسته شکم را پاره می‌کند و...، حالا اگر پزشکان دیگر نتوانند به درجه او برسند، باید از آن پزشک صحبتی نکرد!

پیامبر هم جامعه‌یی را که خودش می‌داند، و خدا به او وحی کرده، ترسیم می‌کند، و می‌گوید: این مدینه فاضله است، انسان کامل به اینجا می‌رسد. بناءبراین ما باید آن نقطه اوج و آن نقطه کمال نهائی را تعریف کنیم تا بدانیم چقدر ناقصیم، و چقدر کم داریم، و بعد حرکت کنیم. یعنی این آگاه شدن از نقصان خودمان، موجب حرکتمان به سمت کمال شود. وقتی من فهمیدم حلال و حرام این‌طور است، پس باید حرکت کنم و بروم به سمت آن کمالی که خداوند برای انسان ترسیم کرده است. البته هیچ جامعه‌یی، حتی جامعه پیامبر(ص) هم کامل نشد، ولی آیا پیامبر نباید بگوید و نباید ترسیم کند؟! چرا! باید ترسیم کند. پس ما باید بگوییم که حلال این است و حرام آن! نه اینکه چون جامعه این‌طور است، و مردم هم همه حرام می‌خورند، و کسی هم نمی‌تواند از این حرامها گریزی و گزیری داشته باشد، پس ما نگوییم که قرآن چه می‌گوید! یا بیاییم و به اصطلاح «ماست مالیش» کنیم و یک چیزهای دیگری را بگوییم که مردم دوست داشته باشند، و مطابق باشد با وضع موجودشان! اینکه همان ضلال و اضلال است، همان «وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ» است، و خواندن ما می‌شود دعاء کافر!

بناءبراین توجه داشته باشیم که ما اصلاً به چه نیتی متن و اصل قرآن را مطرح می‌کنیم! حتی اگر در جامعه یک نفر هم طرفدار نداشته باشد، و یک نفر هم عامل به آن نباشد، ما باید اینها را مطرح کنیم، و شما هم باید این مطالب را به

خوبی به خاطر بسپارید، زیرا خیلی مهمند!

سوره نحل آیه ۲۰: «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ»، و کسانی که غیر خدا را می خوانند، اینها نمی توانند چیزی خلق کنند، اما خودشان خلق شده اند. ببینید دارد توجه می دهد که آفریده و یا کسی یا چیزی که توسط خدا بوجود آمده، نمی تواند کار خدا را انجام دهد! من نمی دانم چقدر باید این مطالب را باز کنم که شما متوجه بشوید! ببینید این اسکناس مخلوق است و کار خالق را نمی تواند انجام دهد! خالق رزاق است نه این کاغذ پاره! اما ما این اعتقاد را نداریم و معتقدیم که این کاغذ پاره رزاق است! و برای یک ریال کم و زیادش چه بسیار بر سر و مغز هم می زنیم! آری! پس این از نظر ما رزاق است و خدا رزاق نیست! پس ما داریم این را می خوانیم نه خدا را! یعنی تا این حد ما داریم غیر خدا را می خوانیم. ما به عنوان مسلمان و موحد داریم این چیزها را به جای خدا می خوانیم، و این شرک است! یعنی پول را در کنار خدا قرار داده ایم و تازه آن را رزاق هم می دانیم! آن وقت در کنار این پول چه همه بتها رزاق می شوند! این تسلیم ما و سکوت ما در برابر ظلم، برای این است که این پول قطع نشود و به ما برسد! پس پول رزاق است! و کسی که این پول در دست اوست رزاق است! و قرآن می گوید که او مخلوق است! «وَهُمْ يُخْلَقُونَ»، آنها خودشان خلق شده اند و خالق نیستند. آن وقت چه همه ذلت و خاری ما، خفت و عقب افتادگی ما به جهت رکوع در برابر ظلم و ستم است! آری ما تسلیم آنها هستیم! چرا من به یک میوه فروش یا یک نانوا اعتراض نمی کنم؟! به دلیل اینکه فردا هم می خواهم نان بگیرم، و اگر به او اعتراض کنم، فردا که آدم یا نوبتم را عقب می اندازد، و یا نانم را کمتر می پزد، یا اینکه اصلاً به من نان نمی دهد! پس از نظر ما، نانوا رزاق است نه خدا! با این اوصاف، آیا ما مشرک نیستیم؟!

بلی! اینها در دل ما می گذرد، و شرک، تمام وجودمان را گرفته است! آیا ما به یک میوه فروشی که بار و صندوق خود را در مسیر مردم گذاشته است اعتراض می کنیم که: آقا چرا مسیر را مردم گرفته ای؟! نه! اعتراض نمی کنیم، چون مثلاً می گوید: تو مگر فضول هستی! خوب پس اینها رزاق هستند نه خدا! خدا می گوید: امر به معروف و نهی از منکر کن تا موحد باشی، و این مجاهدت است! آیا ما این گونه مجاهدت می کنیم؟ آیا ما به این راننده هایی که ته سیگارشان را در خیابان پرت می کنند اعتراض می کنیم؟! نه! اعتراض نمی کنیم، پس مشرکیم! بی تردید مشرکیم و حرفی در آن نیست! یعنی دیگر دنبال این نگردید که شرک چیست؟! شرک آن است که در کنار خدا، دیگران هم رزاق هستند، و ما باید ملاحظه آنان را بکنیم، و نباید به آنها حرفی بزنیم، و باید از آنها بترسیم، و زیر سایه شان باشیم، و آنها را ظل الله بدانیم! آیا شرک غیر از اینها است؟! خداوند می گوید: اینها مخلوق هستند و من خالق هستم! مرا رها کرده ای و رفته ای دنبال آنها؟! اینها را ما باید بگوییم، البته از قرآن، نه از خودمان. آن وقت شنوندگان خودشان تصمیم بگیرند که می توانند عامل باشند یا نمی توانند. آن دیگر با خودشان است.

سوره اسراء آیه ۵۶: «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّن دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا»، ای پیامبر بگو بروید و آنها که غیر خدا هستند را بخوانید و دنبالشان راه بیفتید و زیر علمشان سینه بزنید! من دارم ترجمه تحت اللفظی می کنم و از خودم نمی گویم! «فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا»، اما بدانید که اینها هرگز قادر نیستند ذره بی از ضرر و زیان شما را بکاهند یا سر ضرر را کج کنند.

سوره قصص آیه ۴۱: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ»، و ما آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش می خوانند و در روز قیامت نصرتی نخواهند شد.

این آیه راجع به فرعون است. آیه سی و نهم همین سوره می گوید: «وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»، یعنی استکبار اصلاً ناحق است، و هر کسی استکبار کند بر حق نیست! پس هر کسی که خودش را از مردم بالاتر بداند، بر حق نیست! حتی اگر به زبان هم نیاورد و در دلش فکر کند که من از مردم بالاتر هستم. یعنی مثلاً من امروز که از خانه حرکت می کنم، به عنوان کسی که بر شما سلطه دارم، و علمم بیشتر است، حرکت کنم و اینجا که می آیم بخواهم به شما فخر بفروشم، این استکبار است! حتی در دلم! خوب استکبار، ذات کیست؟! ذات شیطان است! پس یعنی من شیطان هستم! «أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره ۳۴)، استکبار مساوی کفر است! پس من کافرم و بناءبراین من شیطانم! «وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ

فِي الْأَرْضِ بَغْيٍ الْحَقِّ»، فرعون استکبار کرد، خودش و سربازانش، و این استکبار در روی زمین، به ناحق است. خوب چرا می‌گوید سربازانش؟ چون سربازان، نیروهای نظامی و انتظامی، با اتکاء به رئیسشان، جنایت و ظلم و استکبار می‌کنند، و خود را برتر از مردم می‌دانند. برای اینکه می‌گویند قرآن را بگذارید کنار! چون ما نمی‌فهمیم! برای همین که خودشان له می‌شوند! خودشان نابود می‌شوند!

اگر قرآن بیاید در میان مردم و مردم، مستکبر را بشناسند، آنها را له می‌کنند! برای همین است که از اول گفتند ما قرآن را نمی‌فهمیم! آن را بگذارید کنار! یک نماز و روزه و دعائی و بعد هم بروید دنبال کارتان! «وَوَطَّنُوا أَنَّهُمْ إِنَّا لَا يُرْجَعُونَ» (قصص ۳۹)، و اینها گمان برده‌اند که به سوی ما باز نمی‌گردند.

اگر کسی ذره‌ی بیاندیشد که معاد هست، و مورد بازخواست قرار می‌گیرد، این‌طور عمل نمی‌کند، و یک کمی روی کارش حساب می‌کند!

به ریزه‌کاریهای قرآن توجه کنید و ببینید که استکبار از کجا ناشی می‌شود، استکبار از جایی شروع می‌شود که انسان گمان ببرد که به سوی خدا بر نمی‌گردد، یعنی معاد نیست! «فَأَخَذْنَا هُوَ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ» (قصص ۴۰)، یعنی ما فرعون و سربازانش را به هم برگرفیم و آنها را به دریا افکندیم. پس عذاب ناگهانی است.

ببینید شاه مدعی بود که پنجمین ارتش دنیا را دارد، و دنیا هم پذیرفته بود که پنجمین ارتش دنیا، ارتش شاهنشاهی است، و چه همه نیرو بر مردم مسلط کرده بود! ولی به ناگهان همه آنها به دریا افکنده شدند. اینها را چه کسی باور می‌کند؟! هر صاحب قدرتی که بیاید، می‌گوید من که فرعون نیستم و آن فرعون بود! مثل خود ما! هر اعلامیه فوتی که ببینیم، هر مجلس ختمی، یا تشییع هر جنازه‌ی، یا سر هر قبری که برویم می‌گوییم: او مُرد و ما که نمی‌میریم! او سرطان گرفت، من که نمی‌گیرم! او قلبش ناراحت بود، من که قلبم ناراحت نیست! او از سیگار سرطان گرفت، من که نمی‌گیرم! و بدین‌گونه همیشه خودمان را مستثنی می‌کنیم! او فرعون بود، من که نیستم!

«فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» (قصص ۴۰)، ای پیامبر! بنگر که سرنوشت و پایان کار ستمگران چه بوده است، «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ» (قصص ۴۱)، این مستکبران و ستمگران را، ائمه و پیشوایانی قرار داده‌ایم که به سوی آتش می‌خوانند و روز قیامت نصرتی به آنها نمی‌شود. پس دعوت ضروره نباید متضمن کفر باشد. یعنی فرعون نمی‌آید بگوید که: ای مردم موحد نباشید و مشرک باشید! می‌گوید: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (تازعات ۲۴)، من خدای برتر شمایم! موحد باشید ولی مرا پرستید و این‌طور موحد باشید! یعنی آنها دعوت ظاهریشان دعوت به دین است، دعوت به رب است، حتی دعوت به رب اعلی است!

ببینید قرآن چطور به مردم آگاهی می‌دهد، و تا توده‌های مردم از این «لومپنیزم» یعنی توده‌وار بودن، و مقلد بودن، و عقل را بکار نیانداختن رها نشوند، هیچ چیز درست نمی‌شود. «لومپنیزم» یعنی وقتی داد می‌زنند که از این طرف بروید، همه می‌دوند، و وقتی هم که داد می‌زنند که از آن طرف بروید، باز هم همه می‌دوند و هیچ سؤالی و استدلالی و عقلانیتی نیست!

خداوند می‌فرماید: ما اینها را پیشوایانی قرار دادیم، اینها ائمه هستند و اسمشان «امام» است! فکر نکنید «امام» فقط مال چهارده معصوم است! نه، اسم پیشوایان کفر هم «امام» است، و قرآن به آنها هم می‌گوید «امام»! بناءبراین ما یک ائمه معصومین صلوات الله علیهم داریم، و یک ائمه کفر! و آنها امامهایی هستند که به سوی کفر می‌خوانند. «امام» یعنی پیشوا و این‌طور نیست که «امام» خودبه‌خود یک لفظ مقدسی باشد! که ما فکر کنیم وقتی می‌گوییم «امام»، یک تقدسی بوجود می‌آید! نه! قرآن این تقدس را به این اسم نداده است، و کفر هم پیشوا و امام دارد. «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (اسراء ۷۱)، قیامت روزی است که هر گروهی از مردم را به پیشوایشان می‌خوانیم. یعنی امام را جلو می‌گذاریم و می‌گوییم بروید پشت سرش بایستید و صف درست می‌کنیم، هر امامی با طرفدارانش!

خوب حالا ما قیامت را تجسم کنیم و ببینیم که ما پشت سر کدام امامها قرار می‌گیریم! یعنی واقعاً اگر دوازده امام را پشت سر پیامبر ردیف کنند، ما هم پشت سر آنها بییم؟! «إِن تَارَكَ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي»، اگر عترت پشت سر او

باشند، که هستند، ما هم پشت سر پیامبر قرار می‌گیریم؟! ما چه جهاد و مبارزه‌ی کرده‌ایم؟! با کدام شرک و کفر مقابله کرده‌ایم؟! کجا قرآن را تبلیغ کرده‌ایم؟! کدام نماز را مثل نماز پیامبر(ص) اقامه کرده‌ایم؟! کدام مسجد ما مثل مسجد پیامبر بوده است؟! آخر باید یک تشابهی باشد! «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُصْرُونَ»، این ائمه کفر به سوی آتش می‌خوانند و شما را در آتش می‌برند و در روز قیامت هیچ یاری و نصرتی به آنها نمی‌رسد.

سوره فاطر آیه ۱۴: از آخر آیه سیزدهم شروع می‌کنم: «وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ». «قطمیر» چیست؟ «قطمیر» سر هسته خرما است. ببینید چقدر کوچک است! می‌گوید کسانی را که شما به غیر از خدا می‌خوانید به اندازه قطمیری در روز قیامت چیزی در اختیار ندارند. توجه کنید! تمام آیاتی را که من دارم می‌آورم، کلمه «دعاء» در آنها وجود دارد. دارد می‌گوید: کسانی را که به غیر از خدا می‌خوانید، یعنی دست بالا می‌برید و آنها را در دعاء می‌خوانید، یعنی از آنها کمک می‌خواهید، چه زنده باشند و چه مرده، فرقی نمی‌کند، «مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ»، به اندازه سر خرما هم مالک نیستند! آن وقت ببینید که ما چقدر به مالکیت‌های خودمان افتخار می‌کنیم، و چه رقابتی هم داریم در این افتخار! مثلاً این ثروتمندان مؤمن و مسلمان ما، که بسیار هم مؤمن هستند، و حتی حاضر نیستند که وجوهاتشان از ساعت معین به تأخیر بیافتد، و تا این حد مؤمن هستند، ولی بر حسب ظاهر، ببینید بین آنها چه رقابتی هست! مثلاً رقابت در خانه ساختن، در خانه خریدن، در ویلا خریدن، در استخر ساختن، در اتومبیل خریدن و در مسافرت خارج رفتن! یکی می‌گوید: من امسال ۱۵ روز رفته پاریس، دیگری پیش خودش می‌گوید که «نه، این طور نمی‌شود، او رفته پاریس، خوب حالا من هم باید بروم نیویورک»، رقابتها را ببینید! گاهی ثروتمندان ما در تابستان گم می‌شوند! بروید ببینید که این گونه رقابتها از چه جاهایی سر در آورده است! چه همه نان خشک و ماست چکیده و... آنجا می‌برند! چون که می‌گویند ذبح آنها شرعی نیست، و مثلاً اگر این ذبح شرعی را بخورد می‌رود بهشت!!! چه همه مال حرام در حرام روی هم جمع شده، تا این بتواند به آنجا برود و گردش کند! آن وقت قرآن می‌گوید که اینها افتخار به تملک‌های دنیوی است، و به اندازه سر هسته خرما (یا ته هسته) هم مالک نیستند!

آیا ما به این کتاب ایمان آورده‌ایم؟! آخر به کجای دین و قرآن ایمان آورده‌ایم؟! به کجای معاد و خدا ایمان آورده‌ایم؟! واقعاً اگر مسؤولیت احساس می‌کنیم، باید به طور جدی، نه در قبال خانواده و شهر و ملتمان، بلکه در قبال بشریت، که امروز شدیدترین نیاز را به اخلاق و دینداری دارد، الگوسازی کنیم.

«إِنْ تَدْعُوهُمْ لَأَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ» (فاطر ۱۴)، اگر آنها را بخوانید (توجه کنید! من فقط دارم آیات را تحت الفظی ترجمه می‌کنم) و دست دعاء به سوی آنها بلند کنید، اگر دست نیاز به سوی آنها دراز کنید، دعاء شما را هرگز نمی‌شنوند، هرگز! «وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ» (فاطر ۱۴)، حتی اگر هم که بشنوند جواب شما را نخواهند داد!

گاهی اوقات آدم وقتی که به این ادارات می‌رود می‌بیند که مسؤول آنجا تسبیح دستش هست، دم‌پایی هم پوشیده، شلوارش هم اتو ندارد، و یقه پیراهنش هم کثیف است، در اتاقش هم باز است، ولی پر از نخوت و غرور و تکبر آنجا نشسته و هیچ بیچاره‌یی را هم پاسخگو نیست! چرا؟ برای اینکه مردم ما فکر کرده‌اند که اینها کار سازند، و اینها حلال مشکلاتند نه خدا! اگر خدا را حلال مشکلات می‌دانستیم، گام اول که به اتاق اینها می‌گذاشتیم فریادمان، به جای اینکه بگوییم «سلام علیکم»، این بود که «ای مشرک!»، آیا ما جرأت داریم که این‌گونه رفتار کنیم؟! ببینید پیامبر چه جرأتی داشته است که در جامعه کفر دارد این مطالب را سر مردم فریاد می‌زند! «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ» (فاطر ۱۴)، و روز قیامت هم به شرک شما کافر می‌شوند، و می‌گویند اینها اگر مشرک شدند تقصیر خودشان بوده است، و ما مقصر نیستیم!! قیامت یعنی روزی که نتایج اعمال جلو آدم می‌ایستد و قائم می‌شود. ما ایستاده‌ایم، نتیجه اعمال هم ایستاده است. خوب چه وقت این طور می‌شود؟ آخر هر کار. آخرت دبیرستان، کنکور است. یعنی نتیجه ۱۲ سال درس خواندن در برابر ما قائم می‌شود. ما هم قائم هستیم و می‌بینیم. این می‌شود قیامت! اما متأسفانه زمانی که نتیجه بد می‌شود، خیلی چیزها مطرح می‌شود، و تنها چیزی که کنار می‌رود درس خواندن است! مثلاً می‌گوییم: البته خانه‌مان خیلی رفت و آمد دارد، خیلی مهمان داریم، وضعمان خوب نبود، اتاق جدا نداشتیم، معلم خصوصی نداشتیم، معلمهای کلاسهایمان خوب

نبودند، مدرسه‌مان هم خوب نبود، وسیله رفت و آمد نداشتیم، پول نداشتیم سرویس بگیریم!! و این‌گونه بهانه‌ها را پشت سر هم ردیف می‌کنیم که آن نخواندن را توجیه نماییم.

البته اینکه من می‌گویم: اینها توجیه‌پذیر نیستند، برای این است که خود ما در محیطهای خیلی بدتر از اینها درس می‌خواندیم. یک اتاق داشتیم و مهمان و آمد و رفت و یک کتاب هم دستمان بود. باید می‌خواندیم و تجربه کردیم که می‌شود. یعنی می‌شود بهانه‌ها را حذف کرد. می‌خواهم بگویم حتی روزی که نتایج اعمال مرحله به مرحله ظاهر می‌شوند، «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (قیامت ۱۴)، حتی در یک تصادم معمولی که دو تا اتومبیل به هم می‌زنند، من فکر کنم حتماً آن که مقصر هست، می‌داند که مقصر است، ولی می‌گوید: باید پلیس بیاید، و بعد هم در گوش پلیس مثلاً می‌گوید: «شما بگویید که من مقصر نیستم» و حتی اگر پلیس بگوید «نه شما خودتان مقصر هستید»، حرف پلیس را هم قبول ندارد! آری! می‌داند مقصر است ولی قبول ندارد! این نتیجه اینجا قائم شد، و اینجا قیامت رانندگی است، یعنی یک سال، دو سال، سه سال رانندگی کرده، حالا قیامتش روشن شد و نتیجه رانندگی این است! آیا حالا می‌پذیرد؟! قبول می‌کند که خودش مقصر است؟ نه! آن وقت قرآن می‌گوید اینها به شرک شما هم کافر می‌شوند و می‌گویند: «ما مقصر نیستیم».

«وَلَا يَنْبُئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ» (فاطر ۱۴)، ای پیامبر هیچ خبیر و آگاهی مثل خدا تو را خبر رسانی نمی‌کند. ما هنوز به این مراحل ایمانی نرسیده‌ایم، و در این دنیای مدرن و در جهانی که مدرنیته غالب شده است، و امروز سخن پست مدرنیسم دارد همه جا شایع می‌شود، تردید داریم که قرآن بتواند پاسخگو باشد! پس چه ایمانی آورده‌ایم به این آیه که می‌گوید: ای پیامبر هیچ آگاهی، یعنی اگر تمام آگاه‌های دنیا را در تمام اعصار تاریخ گذشته و آینده جمع کنی، مثل خداوند به تو خبررسانی نمی‌کنند؟ آیا ما قبول داریم که خداوند درست خبر می‌دهد؟! تا پایه ایمانی ما به این درجه نرسد که واقعاً هیچ خبررسانی، در صحت خبرگزاری، به اندازه خدا نیست، نمی‌توانیم قرآن را درک کنیم! و ما باید با این ایمان وارد قرآن بشویم تا بتوانیم آن را درک کنیم.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر ۱۵)، ای مردم! شما به خدا نیاز دارید و خدا بی‌نیازی پسندیده است. آیا ما فکر می‌کنیم که اگر نماز بخوانیم خدا کامل می‌شود؟! آیا خدا نیاز داشته که گفته نماز بخوانید؟! اینها همه بشر در طول تاریخ نماز نخواندند، آیا نعمت قطع شد؟! نظام کُرّات به هم خورد؟! آیا کافر که نماز نمی‌خواند، اگر داروی مسکن بخورد سرش خوب نمی‌شود؟! البته که خوب می‌شود، پس دین برای کجاست؟! آیا ما خدا را برای شفاء بیمارانمان می‌خواهیم؟! آیا خدا را برای بهبود حاصل محصلان می‌خواهیم؟! اصلاً ما خدا را برای چه می‌خواهیم و دیدمان نسبت به خدا چیست؟! خدا

اینها دعاهایی بود که مستجاب نمی‌شوند، حالا ببینیم از چه مدخلی وارد شویم، و به سمت خدا برویم که دعاهایمان مستجاب بشوند.

سوره اعراف آیه ۲۹: «وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»، خدا را بخوانید در حالی که دین را فقط برای او پاک و خالص گردانیده‌اید. کدام شخص هست، که هر چه به جمعیت پشت سر او در اقتداء به نمازش افزوده شود، بر تکبر او افزوده نگردد؟! البته النادر کالمعدوم. «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»، دین باید برای او باشد، دین باید خالصاً لوجه الله باشد.

آیا خدا گفته است که باید در این مسجد نماز بخوانم، و بعد با اتومبیل، سریعاً و با شتاب، که چه همه خطرات جانی برای خودم و دیگران بوجود می‌آورم، به مسجد دیگری بشتابم و در آنجا نیز نماز بگزارم؟! آیا این عبادت است یا شرک؟! عبادت است یا خودخواهی؟! عبادت است یا پول پرستی؟! کجا خدا چنین دستوری داده؟ چرا ما مؤاخذه نمی‌کنیم؟! آیا تعدادشان کم است؟! شما بروید اختلاف طبقاتی را در همین حوزه‌های علمیه ببینید که طلبه‌ی هست که به نان شب محتاج است، و واقعاً هم دارد درس می‌خواند، و طلبه‌ی هم هست که خیلی وضعش خوب است! نمی‌گویم که پولش از پارو بالا می‌رود، ولی نسبه وضعش خوب است، چرا؟! چون این توانسته چند تا مسجد دست و پا کند، و آن دیگری را جایی راه نمی‌دهند! آیا اینها «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» است؟! آن وقت می‌گویند قرآن را بگذارید کنار! شما بروید در حوزه‌های علمیه، و یک حجره پیدا کنید که اختصاصاً درس تفسیر محض در آن گفته شود. قرآن کجاست؟ اگر یک آیه، از آیات احکام باشد، و در

کتابهای فقه مطرح باشد، بحث می‌کنند، آن هم چه همه بحث! یعنی خداوند نمی‌دانست چطور حرف بزند که مردم بفهمند؟! البته در احکام، نه در متشابهات.

سوره غافر آیه ۶۴: همان طور که می‌دانید نام دیگر سوره «غافر»، «المؤمن» است. اگر «غافر» بنویسید، بدون «ال» است، و این برای آن است که در متن آیه، بدون «ال» آمده (نه اینکه «غافر» نتواند «ال» بگیرد) و اگر که «مؤمن» بگویید، با «ال» است.

«اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا»، اول خدا را تعریف می‌کند: خداوند است که زمین را برای شما قرارگاه ساخت. با اینکه با سرعت در حال چرخش است، ولی شما روی آن قرار گرفته‌اید. «وَالسَّمَاءَ بِنَاءً»، و آسمان را هم سقف بالای سر شما قرار داد. البته وقتی قرآن می‌گوید «آسمان»، منظورش تمام افلاک و کرات است. یعنی کهکشانیها و هر چه برفراز ما هست. «وَصَوَّرَكُمْ»، و شما را به تصویر کشید، یعنی نقش به شما داد، و نقش آفرینی کرد. «فَأَحْسَنَ صُورَتَكُمْ»، و صورتهای شما را نیکو ساخت. یعنی شما را زیبا آفرید. و از پاکیزه‌ها روزی شما ساخت (خیلی در این آیات بحث است ولی چون می‌خواهم که بحث را تمام کنم، سخن را کوتاه می‌کنم)، «وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ»، یعنی روزی اگر از طرف خدا باشد، و به انسان برسد، طیب و پاکیزه است، و اگر غیر طیب بود، یعنی از غیر خدا رسیده است، و خداوند نمی‌گوید که درهم به شما داده‌ایم، بلکه می‌گوید روزی ما پاکیزه است.

همان طور که قبلاً خدمتتان عرض کردم، بالاترین روزی که از جانب خدا به انسان رسیده است هدایت اوست. قطعاً از هر کسی که پی رسید: «آیا یک لقمه نان ارزشش بیشتر است که خدا به تو بدهد، یا پیامبری را مبعوث کند که تو را هدایت نماید؟»، می‌گوید: «پیامبر!» به همین جهت من جانم را فدای آن می‌کنم! نان را، خانه را، زندگی را، حیات را و همه چیز را رها می‌کنم تا برای این هدایت جانفشانی نمایم! اینقدر ارزش دارد! این «روزی» است! این «طیب» است! «ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ»، این است خدای شما. تا اینجا خدا را تعریف کرد بعد می‌گوید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»، پس چه مبارک و پر برکت است پروردگار جهانیان. دقت کنید! نمی‌گوید «پروردگار شما که ایمان آورده‌اید»، مخصوصاً شیعه، که اصلاً ادعاء دارد که فقط شیعیان به بهشت می‌روند، و سنی‌ها هیچ! مسیحی‌ها و اهل کتاب هم که دیگر اصلاً هیچ! و فقط ما شیعیان می‌رویم در بهشت! تازه بهشت هم کوچک است و خیلی جا ندارد!

«هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (غافر ۶۵)، او زنده جاویدان است، هیچ معبودی جز او نیست، یعنی هر چه غیر خدا را بخواهیم بخوانیم و بیرستیم، حتی به اسم خدا، آن معبود حقیقی نیست. پس حالا که این طور شد، «فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (غافر ۶۵)، پس او را بخوانید در حالی که دین را برای او خالص می‌گردانید. دین برای خدا، دین نه ابزار قدرت! دین نه ابزار حکومت! دین نه ابزار ثروت! دین نه ابزار ریاء و نفاق! دین نه ابزار سلطه و استکبار! دین خالصاً لله و لوجه الله! برای او من دیندارم، برای اینکه خدا گفته: دین را بپذیر و در این چهارچوب حرکت کن، من دیندارم. نه اینکه بخواهم به واسطه دین، فخر فروشی کنم، آن هم به خیال خودم! چرا «به خیال»؟! قرآن می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (لقمان ۱۸)، کسی که فخر فروش است به خیال، به خیال خودش فخر دارد و مفتخر است، ولی در واقع این طور نیست! «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (غافر ۶۵)، این جا که رسیدی، آن وقت می‌فهمی که ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است.

سوره اعراف آیه ۵۶: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا»، و بعد از اینکه زمین اصلاح شد، در فساد آن نکوشید! زمین را بعد از اصلاح فاسد نکنید! بعد از اینکه پیامبر آمد، و خاتمیت خود را ابلاغ کرد، و آخرین کتاب الهی را اعلام نمود، دیگر برای چه بر روی زمین فساد است؟! ما داریم در زمین فساد می‌کنیم! می‌گوید: «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا»، بعد از اینکه خدا آن را اصلاح کرد، و مصلح فرستاد، دیگر خرابش نکنید! پس اگر می‌بینیم که زمین خراب است، العباد لله! نه به جهت نارسایی وحی و کلام خدا است، بلکه به جهت فساد خود ما است! و به همین دلیل است که می‌گوید فساد نکنید! «وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا»، و او را بخوانید از ترس عذاب و طمع به پاداش و اجر و ثواب، می‌گوید: «وَادْعُوهُ»، او را بخوانید! دعاء کنید! ببینید در مورد «دعاء» است. آدم کمتر می‌بیند که کسی از عذاب الهی نگران باشد، و ما همیشه برای گریز از عمل صالح، عفو و بخشش و گذشت خدا را مطرح می‌کنیم.

سوره اعراف آیه ۱۸۰: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»، صفات نیکو از آن خداوند است، پس خدا را به آن صفات بخوانید! خوب این یعنی چه؟ یعنی انسان باید آیینۀ تمام نمای صفات جمال الهی باشد. خدا عَفُوٌّ است، انسان هم باید باشد. خدا رحیم است، انسان هم باید باشد. خدا کریم است، انسان هم باید باشد. خدا غفور است، انسان هم باید باشد. این می شود «فَادْعُوهُ بِهَا». «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»، پس شما هم دارای همان صفات و اسماء باشید! نه اینکه بیاییم دعاء بخوانیم، و حتی ندانیم چه می خوانیم، و بگوییم خدا کریم است! نه! خدا کریم است که من هم کریم باشم، خدا رحیم است که من هم باشم!

سوره نحل آیه ۱۲۵: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» باز هم «دعاء» و «دعوت». ای پیامبر! با حکمت (علم استوار و خدشه ناپذیر) و اندرز نیکو مردم را به سوی راه پروردگارت فراخوان.
سوره انعام آیه ۷۱: «أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا»، آیا غیر از خدا کسی را بخوانیم که نه نفعی برای ما دارد و نه زبانی می تواند به ما برساند؟! باز هم «دعاء» است.

از این قبیل آیات بسیار است. اما حالا بیاییم ببینیم دعاءها در قرآن چطور است؟

در قرآن بین ۳۵ تا ۴۰ آیه وجود دارد که در آنها کلمه «رَبِّ» که به معنای «پروردگار من» است، آمده است. و ۱۱۰ آیه هم کلمه «رَبَّنَا» دارد که بین ۵۵ تا ۶۰ آیه آن «رَبَّنَا» دعاء است، یعنی شما می توانید در هر قنوتی یکی از این آیات قرآن را به عنوان دعاء بخوانید. پس حدود یکصد قنوت شما را آیات قرآن می تواند تشکیل بدهد، و شما می توانید صد نماز را با قنوت های مختلف بخوانید، که فقط یکی از آن آیات، آیه «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (بقره ۲۰۱) است. آری! یکی از آنها این آیه است و ما تقریباً ۹۹ تا از آنها را فراموش کرده ایم!

آیه ۳۸ سوره آل عمران را ببینید! زکریا دارد دعاء می کند. توجه کنید که زکریا به عنوان یک پیامبر، چگونه دعاء می کند! دیگر نمی آید به اندازه طول یک دعاء ندبه برای خدا بخواند تا خدا یک کاری برایش انجام دهد! یک کلمه با خدا حرف دارد، «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ»، در اینجا زکریا دست به سوی پروردگارش بلند کرد و او را خواند و دعاء کرد. خوب چه گفت؟ گفت: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»، ای پروردگار من! از جانب خود نسلی و نوادگانی پاکیزه به من ببخش زیرا که تو شنونده خواهستن و خواندن هستی.

دعاء را ببینید! یعنی تمام بشریت باید در دنیا از تمام نعمتهایی که بهره می گیرند، به این نیت باشند که ذریه طیبه تربیت کنند. آن وقت ببینید آدم تا کجا را باید ببیند، و چه همه کار باید انجام دهد. از درون خانه، دبستان، دبیرستان، دانشگاه، باید مدام دنبال تربیت این ذریه باشد، تا این ذریه مرئی به تربیت الهی بشود، و پاکیزه و طیب باشد. همین یک دعاء را اگر آدم از خدا بخواهد، باید چقدر جان بکند! خدا که نمی آید مثلاً ده تا فرزند توی زنبیل بگذارد و بریزد جلومان، و بگوید این هم ذریه طیبه، بردار و برو! باید ذریه را تربیت کنیم. یعنی وقتی از خدا می خواهیم، باید به این معنا باشد که «من پایش ایستاده ام و می خواهم این کار را انجام بدهم».

خوب این یک دعاء! حالا شما این دعاء را بگذارید در قنوت، «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً»، آن وقت ببینید چه دلهره یی می گیرید! حالا بچه ام کجاست؟ حالا با اینترنت چه کار می کند؟ حالا با دوستانش کجاست؟ حالا کدام فیلم را دارد تماشا می کند؟ حالا درسش را می خواند یا نه؟ نماز خوانده یا نه؟ حالا دارد راست می گوید یا دروغ؟ ببینید چه همه دلهره و اضطراب برای آدم به وجود می آید! خوب اگر من عامل نباشم؛ پس چه چیزی را دارم از خدا می خواهم؟! دروغ؟! آیا دروغ دارم به خدا می گویم؟!!

زکریا در چه وقت چنین دعائی می کند؟ در وقتی که می بیند یک انسانی مثل مریم تربیت شده، آن وقت می گوید: آه! کاش من هم می توانستم فرزندی چنین تربیت کنم! خدا یا اگر بدهی تربیتش می کنم! و خدا یحیی را به او می دهد. «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»، تو هستی که دعاء را می شنوی! بناء بر این به درگاه چه کسی باید دعاء کرد؟ به درگاه کسی که شنونده دعاء است، نه به درگاه و پای کسی که گوش ندارد که بشنود!

سوره مائده آیه ۲۵: دعاء موسی است، «قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي»، پروردگارا تو می بینی که من و برادرم

هستیم! فقط دو نفرند و تمامی جامعه فاسد است، «فَأَفْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»، خدایا بین ما و مردم فاسد را جدایی بیفکن! آیا ما این چنین خواست و دعائی داریم؟! دعاهای انبیاء را ببینید! این را هم بگذارید در قنوت. آیا تا حالا از خدا خواسته‌ایم که مؤمنها را از فاسقها جدا کند؟! خوب اگر بخواهیم باید چکار کنیم؟ باید کار کنیم! صاحب این مغازه میوه‌فروشی گرانفروش است، خودمان یک مغازه میوه‌فروشی در سطح شهر دائر می‌کنیم و ارزان می‌فروشیم. اصلاً یک بازار درست می‌کنیم، بازاری که همه چیز در آن باشد، از لوازم خانگی، از خوراکی، از غذاء، از ناوایی، ... و همه غیرفاسقها بیابند از اینجا خرید کنند، آن وقت فاسقها حساب کار خودشان را می‌کنند! این می‌شود «فَأَفْرُقْ!» این می‌شود دعاء! نه اینکه بگوید خدایا جدا کن، خدا هم یک شمشیر از آن بالا بیاندازد پایین و مؤمنین و فاسقین از هم جدا بشوند! ما باید کار کنیم! اگر پول ربا نمی‌خواهی؟ صندوق قرض‌الحسنه درست کن! این می‌شود «فَأَفْرُقْ». چرا زمان شاه این مدارس اسلامی درست شد؟ برای اینکه مسلمانها تصمیم گرفتند بچه‌هاشان را به مدارس غیر اسلامی، که نوعی از فساد در آنها رایج بود، نفرستند. نود درصد قبولیه‌های کنکور را هم تشکیل دادند! این می‌شود «فَأَفْرُقْ»، این می‌شود «جدا کردن»، خوب «فَأَفْرُقْ!» آنها به کجا رسید؟ یک نظام را ساقط کرد. پس می‌شود کار کرد، و این می‌شود دعاء.

سوره اعراف آیه ۱۵۱: باز دعاء موسی است، «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»، چرا اینها را ما در قنوتها نمی‌گوییم؟ این دعاهای چه مشکلی دارند؟! همه‌اش دعاء مریض را شفاء بده، و پایم را خوب کن، و چشمم درد می‌کند و ... دعاهای قرآن، که همه دعاهای انبیاء است، به دست فراموشی سپرده شده!

دعای موسی را ببینید! موسی می‌گوید: «پروردگارا مرا بیامرز»، عجب! بعد ما سر تابوت جمع می‌شویم و می‌گوییم: مؤمنین چه آدمی بود؟ خوب آدمی بود! موسی، با اینها همه جان کندن، فریاد می‌زند: «رَبِّ اغْفِرْ لِي»، خدایا تو مرا بیامرز! بعد ما آنجا برای مرده طلب آمرزش از مردم می‌کنیم! حالا اگر ما بگوییم خوب آدمی بود، آدم خوبی می‌شود؟! تازه خیلی‌ها آنجا ایستاده‌اند و می‌گویند: خوب آدمی بود، اما در دلشان می‌گویند: به من بدهکار بود و طلبش را نداد! همانجا ناراضی است و دارد نفاق می‌کند، دارد ریا می‌کند! آنجا آزادی بدهید و بگویید: مردم! هر کس از این آدم طلبکار است، دست بلند کند، حتی طلب اخلاقی! یعنی مثلاً اگر به او ناروا گفته، بگوید، من فکر کنم کم می‌ماند کسی که دست بلند نکند! آری! ما داریم این‌طور از دنیا می‌رویم! بعد موسی، با آن عظمت - موسی از انبیاء بسیار بزرگ است و بیش از همه پیامبران اسمش در قرآن آمده - چنین رسول بزرگی از خدا طلب مغفرت می‌کند! مگر دستگاه خدا همین‌طوری و بی در و پیکر است که ما این‌گونه رفتار می‌کنیم؟

موسی در این فکر است که نکند کم کرده باشم؟! نکند یک نفر دیگر را می‌توانستم هدایت کنم و نکرده باشم؟! نکند با یکی تندی کرده باشم، و به جای اینکه هدایت شده باشم، قهر کرده باشم؟! خدایا خطاهای مرا بیامرز! من خطا کارم! نمی‌دانم، اما حتماً خطا کرده‌ام، خدایا خطاهای مرا بیامرز!

اما عمل ما چگونه است؟ ما یک مهر عصمت دستمان است و می‌زنیم پشت سر انبیاء! این معصوم، آن معصوم! ببینید خودش دارد طلب مغفرت می‌کند! تعارف که نمی‌کند؟! آیا می‌شود کلامی باطل بر زبان یک نبی، با آن عظمت، جاری بشود، و مثلاً پیش خودش بگوید «من که معصومم، حالا همین‌طور به خدا می‌گویم که خدایا مرا بیامرز»؟! متأسفانه این مطالب در تفسیرهای ما وجود دارد! می‌گویند او که معصوم بود، و برای اینکه به ما یاد بدهد این کار را کرد! بدین ترتیب راه را منحرف می‌کنند که یک عده‌ی ذاتاً معصوم بودند، و حساب ما از آنها جداست. آنها را خدا نمی‌گذاشت که گناه بکنند! خوب ما دیگر تکلیفمان معلوم است، نمی‌توانیم گناه نکنیم! اصلاً باب عصمت، به این معنا، برای این باز شده که مردم را رها کنند که هر کاری دلشان می‌خواهد انجام دهند، و آن معصوم هم برای خودش!

پس نقش امامها در زندگی بشر چیست؟! و اعتقاد ما به دوازده امام برای چیست؟! برای این است که الگوی عملی در جامعه داشته باشیم که با بدی‌ها چه کردند؟ با خوبی‌ها چه کردند؟ خوب را چطور جاری کردند؟ یعنی همین قدر که خودشان معصوم بودند و بی‌گناه کفایت می‌کرد و دیگر با مردم کاری نداشتند؟! «وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ»، و ما دو نفر را وارد رحمت خودت بگردان، «وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»، و تو مهربان‌ترین مهربانان

هستی.

سوره هود، از آیه ۴۵ تا ۴۸: «وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ»، و نوح پروردگار خویش را نداء می‌دهد، «فَقَالَ رَبِّ إِنِّي مِنَ أَهْلِ»، گفت: ای پروردگار من! این پسر من اهل من است، مال خانواده من است، «وَأَنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ»، و وعده عذاب تو یا وعده پاداش تو هم حق است. یعنی حتماً متحقق خواهد شد، «وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»، و داورترین داورها تو هستی. یعنی در رأس همه داوران تو هستی!

اینها باید اساسیات ایمان ما باشد! ما خدا را «أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» نمی‌دانیم! داوری اصلی با اوست. یعنی حکم نهائی را او صادر خواهد کرد که ما عملمان صالح است یا طالح؟ ولی متأسفانه ما خدا را «أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» نمی‌دانیم، و اینها نقصانهای ایمانی ماست! اینها را باید تکمیل کنیم. وقتی آخرین و نهایی‌ترین حکم را خدا در مورد اعمال ما صادر کند، دیگر زید و عمرو و حسن و حسین و رئیس و مرئوس و اینها صفرند! دیگر توجهی به داوری آنها نمی‌کنیم. مگر اینکه داوری آنها منطبق با داوری خدا باشد.

پس این دعاء خیلی جالب و معمولی است. نوح می‌گوید: خدایا من پیامبر تو هستم، و همه اینها را قبول دارم، تو «أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» هستی و این هم بچه من است، وعده تو هم قطعاً متحقق می‌شود. یعنی من وقتی به این بچه نگاه می‌کنم، می‌بینم که عذاب شامل حالش می‌شود، تو هم که «أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» هستی، پس کاری برایش بکن! مفهوم دعاء این است! و این دعاء مثل دعاهای خودمان است! ببینید چگونه پیامبران را هم دقیقاً می‌گذارد در جایگاه انسانی! یعنی همان احساسی که هر کسی نسبت به فرزند دارد، پیامبر هم دارد. می‌گویند «ابراهیم»، فرزند پیامبر اسلام، بین ۵ تا ۷ سالگی فوت کرد و پیامبر برای او مدت‌ها شبها می‌گریست! ببینید این احساس است، و با اینکه می‌داند مرگ هم یک مرحله‌ی است از مراحل سیروورت و شدن انسان، و یک چیز نابود شدنی نیست، ولی احساسش را نشان می‌دهد، احساس انسانی پیامبر را.

«قَالَ يَا نُوحُ» (هود ۴۶)، خدا جواب دعاء و خواندن و خواستنش را می‌دهد. خوب خدا چه می‌گوید؟ «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (هود ۴۶)، ای پیامبر! ای نوح! چرا اشتباه می‌کنی؟! اینکه اهل تو نیست! او اهل عمل ناصالح است. «اهل تو»، کسی است که با تو همفکر و همراه و دمساز باشد، در مکتب تو باشد و تربیت تو را پذیرفته باشد، این «اهل» است. «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» (احزاب ۳۳)، ای اهل بیت نبی، خداوند می‌خواهد پلیدی را از وجود شما زائل کند. یعنی هر کسی که آمد در این مکتب و آن را پذیرفت، پلیدی از وجودش زائل شده، و خدا زائل شدن پلیدی از وجود شما را از این راه می‌خواهد. می‌گوید: بیا داخل مکتب تا «اهل» شوی! آن وقت پیامبر می‌گوید: «سَلَامًا مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»، سلمان از اهل بیت ما است. خوب این می‌شود «اهل».

خداوند در جواب نوح می‌گوید: او عمل غیر صالح است. وقتی مصدر را به جای اسم فاعل می‌آورند، تمام وجود و ذات و کرده‌ها و گفته‌های یک شخص را در بر می‌گیرد. یعنی او ذاتاً و عیناً عمل ناصالح است. مثلاً به جای اینکه بگویند: «انه عادل»، بگویند: «انه عدل» و مصدر را به جای اسم فاعل بیاورند. اینجا به جای اینکه بگویند: «عاملٌ غَيْرُ صَالِحٍ»، یعنی عمل کننده ناصالح است، می‌گویند «عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»، یعنی سر تا پای او ناصالح است! ببینید خداوند درباره پسر پیامبر این چنین می‌گوید! چقدر ما به فرزندان این و آن احترام می‌گذاریم، و مدام تعظیم و تکریم، به خاطر اینکه فلانی فرزند فلانی است، و فلانی نوه فلانی است، و همین طور الی آخر! و این نوع رفتار را هم رونق داده‌ایم.

آنگاه خداوند به نوح می‌گوید که این‌طور دعاء نکن! خدا نوع دعاء و چگونه خواندن خود و خواستن از خود را تعیین می‌کند، و ما نمی‌توانیم و نباید نوع دعاء را تعیین کنیم! نوح می‌توانست از خدا بخواهد و بگوید: او را هدایت کن! اما نمی‌تواند بگوید: بعد از گمراهی، از غرق شدن نجاتش بده! بعد از آمدن عذاب، دیگر امکانی نیست و وساطت کارساز نمی‌باشد! از این جهت خدا به او تعلیم می‌دهد، می‌گوید:

«فَلَا تَسْأَلْنِي» (هود ۴۶)، از من نخواه و درخواست نکن! چه چیزی را درخواست نکن؟ «مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (هود ۴۶)، آن چیزی را که نمی‌دانی! و ما چقدر در دعاهایمان نادانسته از خدا طلب می‌کنیم! «إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (هود ۴۶)، ای حضرت

نوح! بنده به عنوان خداوند، به تو نصیحت می‌کنم که مبادا از نادانها باشی! عجب جسارتی خداوند دارد! به پیغمبر معصوم می‌گوید نادان! عجب! العیاذبالله! نکند که خدا کافر شده باشد؟! به پیامبر می‌گوید نادان! و تازه دارد پیامبر را نصیحت می‌کند! «إِنِّي أَعْظُكَ»، یعنی من به تو نصیحت می‌کنم، «أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»، مبادا از جاهل‌ها باشی! یعنی ای نوح! دعاء تو متضمن جهل است، و نباید دعاء این‌طور باشد. «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ» (هود: ۴۷)، خدایا من به تو پناه می‌برم از اینکه از تو چیزی را بخواهم که از آن آگاهی ندارم، «وَالْأَلْفَاظُ لِي وَتَرَحَّمَنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (هود: ۴۷)، توجه کنید! این «إِلَّا»، «إِنْ لَا» است، پس معنای آیه این است که: اگر مرا نیامرزی، و به من رحم نکنی، من از زیانکاران خواهم بود.

عجبا! پیامبری که ۹۵۰ سال هدایت کرده است، اکنون در پیشگاه عظمت و قدرت ربوبی بگوید: من اگر مورد غفران و رحمت تو قرار نگیرم، زیانکار خواهم بود! و ما چقدر بالاتریم که هنوز ۲۰ سال و ۳۰ سالمان است، ولی معتقدیم که چون شیعه هستیم جایگاهمان در کنج بهشت است، و ان شاء الله آنجا از خدا می‌خواهیم که این نوح بیچاره را، اگر می‌شود، راهش بدهد داخل شیعه‌ها بیاید در بهشت! «قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَمِعَتْهُمْ ثُمَّ يَمْسُهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (هود: ۴۸)، خداوند در اینجا می‌گوید: «قيل»، و نمی‌گوید: «قال». یعنی به او وحی می‌شود. گفته شد ای نوح به سلامت و مبارکی ما، یعنی سلامتی که ما می‌دهیم، و میمنت و مبارکی که از طرف ما است، برو و وارد کشتی شو، یا از کشتی پیاده شو، که این برکات و سلام از جانب ما بر تو باد، و نیز بر امتیایی که با تو بودند، و نیز اممی که ما بهره‌دنیایی به آنها خواهیم داد، «سَمِعَتْهُمْ»، متاعی به آنها می‌دهیم و بهره‌مندشان می‌سازیم، اما پس از آن، عذاب دردناکی از جانب ما آنها را فرو خواهد گرفت.

سوره یوسف آیه ۱۱۰: این آیه در مورد نوع استجابات الهی است، و اینکه در استجابات ممکن است تأخیر شود، و مردم و انبیاء در ایمان خودشان متزلزل شوند، و برسند چرا نشد؟! چرا گفتیم و خواستیم و نشد؟! حالا به متن آیه توجه کنید:

«حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ» ببینید کار به جایی می‌رسد که انبیاء، از هدایت شدن مردم دچار یأس می‌شوند. نه اینکه از نتیجه کارشان مأیوس باشند. اما از اینکه چرا مردم نمی‌پذیرند، نگران می‌شوند. از این جهت باب استفعال را بکار برده، نه کلمه «یأس» را. «استیسس» یعنی دائم فکر می‌کنند که ممکن است برنامه‌ی را که دارند پیاده می‌کنند، آن‌طور که دلخواهشان هست، نشود، و از این بابت نگرانند. البته چون آن «یأسی» که خداوند به اهل ایمان دستور می‌دهد که از رحمت خدا مأیوس نباشید، «وَلَا تَيْأَسُوا مِن رُّوحِ اللَّهِ» (یوسف: ۸۷) یا «لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» (زمر: ۵۳)، شامل حال انبیاء هم هست، آنها از رحمت الهی مأیوس نمی‌شوند. اما از اینکه مردم نیابند هدایت را بپذیرند، نگرانند.

«وَوَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا»، اینجا چون آیه بیان دارد، و من هم واردش شدم، برایتان بیان می‌کنم که روشن بشود. غالب مفسرین گفته‌اند که انبیاء گمان برده‌اند که از طرف خدا به آنها دروغ گفته شده، ولی این مربوط است به مردم. یعنی بخش «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ» مربوط به انبیاء است، و بخش «وَوَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا» مربوط به مردم است.

بناءبراین معنای آن این است که: کار به جایی می‌رسد که حتی رسولان (ما) از ایمان آوردن مردم مأیوس می‌شوند و گمان می‌برند که از جانب مردم به آنها دروغ گفته شده (که ایمان آورده‌ایم). البته، می‌توان در تأویل آیه این معنا را هم استنباط کرد که یک جهت آیه با انبیاء است و یک جهتش با مردمی است که فکر می‌کنند انبیاء به آنها دروغ گفته‌اند و آنها نبی نبوده‌اند، به همین جهت در ایمان آوردن سستی می‌کنند و موجب یأس رسولان الهی می‌شوند. خوب حالا چه اتفاقی می‌افتد؟ «جَاءَهُمْ نَصْرُنَا»، آن وقت نصرت ما می‌رسد، «فَنَجِّيَ مَنْ نَشَاءُ»، پس آنگاه هر که را بخواهیم نجات می‌دهیم، «وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ»، و عذاب ما از قوم مجرمان رد شدنی نیست.

پس اگر دعاء کنیم که «خدایا مجرم را ببخش!» می‌گوید: عذاب ما از مجرم رد شدنی نیست، و مجرم حتماً دچار عذاب خواهد شد. پس این هم یک نتیجه دعاء است. کلمه دعاء در این آیه نیست، ولی می‌گوید که ممکن است در خواندن خدا، و خواستن از خدا، و طی طریق انسان، حتی اگر انبیاء به آن درجه از یأس برسند، و چه مردم به این درجه از تکذیب انبیاء، قطعاً نصرت ما خواهد آمد، و ما آن کسانی را که در راه ما بوده‌اند نجات می‌دهیم.

اگر بخواهید می‌توانید محل آیات دعاءها را یادداشت کنید و خودتان در قرآن ببینید و حفظ کنید، و در قنوتهایتان بخوانید و در آنها دقت هم بکنید، و دیگر لازم نیست که من همه آیات را اینجا بیاورم و یکی یکی معنا کنم. سوره اسراء آیه ۸۰، سوره طه آیه ۲۵ و ۱۱۴، سوره مؤمنون آیه ۲۶ و ۲۹ و ۹۴ و ۹۸ و ۱۰۹ و ۱۱۸، سوره شعراء آیه ۸۳ و ۱۶۹، سوره احقاف آیه ۱۵، سوره نمل آیه ۱۹ و ۴۴، سوره قصص آیه ۱۶ و ۲۱ و ۲۴، سوره عنکبوت آیه ۳۰، سوره صافات آیه ۱۰۰، سوره ص آیه ۳۵، سوره تحریم آیه ۱۱ و سوره نوح از آیه ۵ به بعد، همه آن دعاء است. خوب اینها بین ۲۵ تا ۳۰ آیه دعاء می‌شود. و اینکه ۲۵ تا ۳۰ آیه می‌گوییم، چون ممکن است در یک آیه، دو بار کلمه «رب» آمده باشد و دو تا دعاء وجود داشته باشد. خوب ببینیم کلمه «ربنا» در چه آیاتی آمده است؟ سوره بقره آیه ۱۲۷ تا ۱۲۹ و آیه ۲۰۰ و ۲۰۱.

به آیات ۲۰۰ و ۲۰۱ سوره بقره توجه کنید! در اینجا مردم را دو گروه می‌کند، «فَمِنَ النَّاسِ»، از بین مردم، «مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا»، گروهی هستند که فقط برای دنیایشان دعاء می‌کنند و می‌گویند: خدایا در دنیا این را بما بده! آن را به ما بده! و همه دعاءهایشان دنیایی است. «وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»، و این گروه از آدمها دیگر در آخرت بهره‌ی نخواهند داشت، یعنی ممکن است خدا در دنیا به آنها بدهد و می‌دهد، ولی دیگر در آخرت بهره‌مند نیستند. اما گروه دیگر چه کسانی هستند؟ این دعائی است که همیشه ما در نماز می‌گوییم، «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»، و گروهی از مردم می‌گویند: خدایا نیکی را، هم در دنیا و هم در آخرت، به ما عطاء کن، «وَقَنَا عَذَابَ النَّارِ»، و ما را از عذاب آتش حفظ کن. بعد آیات ۲۵۰ و ۲۸۵ و ۲۸۶ سوره بقره است. آیه ۲۸۶ سوره بقره که می‌گوید: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نُسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفُ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، یکی از برجسته‌ترین دعاءهایی است که حتماً بخوانید! یعنی بخواهید و توجه داشته باشید که چیزهایی را که آدم می‌خواهد، حتماً باید برود دنبالش. پروردگارا اگر ما فراموش کردیم یا خطاء، تو ما را به عذاب خود فرو مگیر، «پروردگارا (بوغ بردگی و اسارت و سستی در برابر ستمگر) بر گردنهای ما منه، چنانکه بر آنان که پیش از ما بودند نهادی! پروردگارا آنچه که توانش را نداریم بر دوش ما منه و از ما درگزر و ما را بیمارز و بر ما رحم آور، تویی مولای ما پس ما را بر قوم کافران پیروز گردان.»

بعد سوره آل عمران آیات ۸ و ۱۶ و ۵۳ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۹۱ و ۱۹۳ و ۱۹۴. به آیات ۱۹۳ و ۱۹۴ آل عمران نگاهی می‌کنیم: «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ»، «پروردگارا همانا (فراخوان) نداء دهنده‌ی را شنیدیم که برای ایمان نداء می‌داد که به پروردگارتان ایمان بیاورید، پس ایمان آوردیم، پروردگارا پس عقب‌افتادگی‌ها (و تأخیرات) ما را بر ما بیمارز، و بدیهای ما را بپوشان و ما را با نیکان بمیران». خوب حالا که ایمان آوردیم: «رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ»، «پروردگارا و به ما بده آنچه را که از طریق رسولانت به ما وعده دادی و در روز قیامت ما را خفیف مساز، همانا تو خلف وعده نمی‌کنی.»

آن وقت جالب است که در آیه بعد خدا می‌گوید: «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ»، خیلی جالب است! خدا به آنها جواب داد که باشد دعاء قبول! اما من عمل هیچ عمل کننده‌ی را ضایع نمی‌سازم! یعنی وقتی که بیاید در وادی عمل، دعاء مستجاب می‌شود و به زبان نیست! یعنی وقتی ما می‌گوییم: «كَفَّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا»، این بدیهایی را که ما کردیم رویش را بپوشان! چطور رویش پوشانده می‌شود؟ با عمل صالح خود ما! نه اینکه خدا مثلاً یک کشتی یا یک هواپیما خاک بفرستد و بریزد روی این عملهای ناصالح و بعد صاف بشود! تکفیر و پوشاندن خدا این‌طور نیست! بعد خداوند در ادامه آیه توضیح می‌دهد که عامل چه کسی است: «مَنْ ذَكَرَ أَوْ أُنْشِيَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»، عامل، زن و مرد هستند که متعلق به یکدیگرند. خوب این زن و مرد چکار کردند؟ «فَالَّذِينَ هَاجَرُوا»، اینها هستند که هجرت کردند، ببینید دعاء اینجا مستجاب می‌شود، «وَأَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ»، و از دیارشان، یعنی از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند، «دیار» جمع «دار» است یعنی خانه‌ها، «وَأُودُوا فِي سَبِيلِي»، و در راه من آزار دیدند و اذیت شدند، «وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا»، و هم مبارزه و نبرد کردند و هم در این نبرد کشته شدند، «لَا كُفْرَانَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ»، خوب دقت کنید! آنجا وقتی مؤمنین دعاء می‌کنند که: «كَفَّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا» (آل عمران ۱۹۳)، یعنی بدیهای ما را

پوشان، اینجا خداوند می‌گوید: «لَا كَفْرَانَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ»، یعنی این‌طور آن بدی‌ها را پوشانندیم، این کارها را کردند تا روی بدیها پوشانده شد، «وَلَا ذُخْلَنَهُمْ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»، و حتماً اینها را وارد باغهای بهشتی خواهیم کرد که جویهای آب در آن جاری است، «ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ»، این پاداشی است که از نزد خدا می‌رسد، «وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ»، و خوبی پاداش نزد خداوند است، یعنی نزد دیگری نیست.

بقیه آیات دعاء در سوره مختلف: نساء آیه ۷۵، مائده آیه ۸۳ تا ۸۵ و آیه ۱۱۴، اعراف آیه ۴۷ و ۸۹ و ۱۲۶، یونس آیه ۸۵ تا ۸۸، کهف آیه ۱۰، فرقان آیه ۶۵ و ۷۴، شعراء آیه ۵۱، غافر آیه ۷ و ۸ و ۱۰، ممتحنه آیه ۴ و ۵، تحریم آیه ۸. خوب این دعاءها با کلمه «ربنا» است، البته کلمه «ربنا» در قرآن خیلی داریم، اما من دعاءهایش را برای شما گفتم. یعنی آن آیاتی که در آن دعاء می‌کنند و چیزی از خدا می‌خواهند.

چند آیه هم داریم در استجاب دعاء که یکی از آنها همین آیه ۱۹۵ سوره آل عمران بود که بیان کردیم. آیه ۹ سوره انفال را هم ببینید: «إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُدْكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ»، اگر در پیشگاه خدا استغاثه کنید، یعنی فریادرسی بخواهید، استغاثه یعنی از خدا بخواهیم که خدایا به فریاد ما برس! یعنی از کس دیگری نمی‌خواهیم، یعنی به این درجه‌ی رسیده‌ایم که فقط خدا را فریادرس می‌دانیم - نه پول را، نه حسن را، نه حسین را! هیچ! فقط خدا - آن وقت خدا «فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ»، یعنی اگر خدا دید که شما به این مقام و درجه رسیده‌اید جوابتان را می‌دهد که: بلی! من شما را به هزار فرشته که در برابرتان صف کشیده‌اند، یاری می‌رسانم، این استجاب است.

سوره یوسف آیه ۳۴: این آیه هم در مورد استجاب است. یوسف در آیه قبل می‌گوید: اگر قرار است که این‌طور باشد، و به من تهمت بزنند، و از من بخواهند به دروغ متوسل شوم، و نفاق و ریا کنم، و از این قبیل رفتارها، «رَبِّ السَّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (یوسف ۳۳)، ای پروردگار من! زندان برای من بهتر و دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه که آنها مرا به آن می‌خوانند! یعنی زندان رفتن از دروغ، ریا، نفاق، تظاهر، و غش و غل بهتر است! حالا ما چقدر دروغ می‌گوییم که زندان نرویم! چقدر نفاق می‌کنیم! چقدر تظاهر و ریا می‌کنیم! و امثال اینها... آری! انسان به کمال نمی‌رسد جز با تحمل این سختیها و مشقتها! «وَالْأَلْفُ تَصْرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ» (یوسف ۳۳)، این «الا» همان «ان لا» است، یعنی: و اگر کید آنها را از من باز نگردانی، «أَصْبُ إِلَيْهِنَّ» (یوسف ۳۳)، ممکن است من به طرف آنها مایل شوم، «وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (یوسف ۳۳)، و آن وقت از نادانها باشم، «فَأَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ» (یوسف ۳۴)، خدا این دعاء را مستجاب می‌کند و می‌گوید بفرما برو زندان! بعد هم یوسف به زندان می‌رود! شاید به نظر ما این‌طور باشد که در زندان هم لب به اعتراض گشود و گفت عجب خدایی است! حالا ما یک چیزی گفتیم، یک تعارفی کردیم، تو هم دعاء ما را زود اجابت کردی و فرستادی زندان! در حالی که این نهایت خشنودی یوسف بود که خداوند آن بخش از دعاء را که به مصلحت او بود مستجاب ساخته است. «فَأَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ»، پس پروردگارش دعاء او را پذیرفت، «فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ»، این مهم بود که با زندان رفتن، یوسف از تهمت فحشاء و ناروایی و فساد مبراء شود. یعنی حتی اگر کسی ۱۰ سال و ۲۰ سال هم در زندان بماند، و از این‌گونه تهمتها مبراء شود، و با اثبات پاکی خود به جامعه برگردد، این مهم است، آری! برو زندان و خدا دعاء تو را مستجاب کرد! اگر زندان را بیشتر دوست داری برو! اما اصل این است که با این زندان، کید آنها منصرف شود و به راهی دیگر رود و به نتیجه مطلوب خداوند و یوسف منتهی شود. «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»، اوست دانای شنوا.

نشانی بقیه آیاتی که در مورد استجاب است: انبیاء آیات ۷۶، ۸۴، ۸۸، ۹۰. چون در سوره انبیاء، همه پیامبران دعاء می‌کنند، بد نیست نگاهی به برخی از آیات آن داشته باشیم.

سوره انبیاء آیه ۷۶: از نوح شروع می‌کنیم، «وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ»، یعنی نوح قبلاً خدا را خوانده بود، «فَأَسْتَجَبْنَا لَهُ»، دعاء او را مستجاب کردیم، «فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ»، او را و اهل او را از اندوهی بزرگ نجات دادیم، «وَوَصَّيْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» (انبیاء ۷۷)، و او را یاری رساندیم در برابر مردمی که آیات ما را تکذیب می‌کردند، «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمٍ سَوِيًّا»، آنها مردم بدی بودند، «فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ»، همه را غرق کردیم.

آیه ۷۸ سوره انبیاء در مورد داود و سلیمان است: «وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِمُ الْقَوْمُ وَكُنَّا

لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» داود و سلیمان دربارهٔ دو چوپان یا یک چوپان و یک صاحب کشت، که بر سر چراگاهی اختلاف کرده بودند داوری می‌نمایند، یکی از آنها می‌گفت گوسفندان این چوپان آمده‌اند و شبانه از زمین من خورده‌اند. و دیگری می‌گفت گوسفندان من نبوده‌اند و مال دیگری بوده‌اند. «فَهَمَّتَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا» (انبیاء: ۷۹)، ما به جهت صریح قرآن و براهین عقلیه با آنچه بعضی از مفسرین دربارهٔ این آیات گفته‌اند مخالف هستیم، آنها روی «فَهَمَّتَاهَا» مانده‌اند و گفته‌اند که داود و سلیمان در حکم اشتباه کردند، و نمی‌دانستند، و خدا به آنها تفهیم کرد. در حالی که آیه می‌گوید: اصلاً تفهیم درک مطلب به همهٔ انبیاء الهی از طرف ما بوده، در هر شرایطی و دربارهٔ هر موضوعی، و نه فقط در اینجا. ما به آن دو و به همهٔ انبیاء و سایر بشر، از طریق عقل و وحی و هدایت فهم داده بودیم که به عدالت حکم کنند، نه اینکه فقط در این مورد خاص، بلکه در همه موارد. بناء بر این مرجع «هائ» در «فَهَمَّتَاهَا» باید همهٔ آیات الهی باشد که به صورت وحی بر انبیاء نازل گشته است، نه فقط «حکومت» و داوری در این موضوع خاص. برخی از مفسران گفته‌اند مرجع ضمیر مؤنث، «حکومت» است و این خلاف نص صریح قرآن است که در آیات عدیده تعلیم انبیاء را خداوند به عهده گرفته، و کلاً آیه بعد یک موضوع جدیدی است که ربطی به داوری داود و سلیمان دربارهٔ اختلاف چوپان و صاحب کشت ندارد. در آن مورد آن دو داوری کردند و خداوند هم شاهد قضاء آنها بود و حتماً هم حکم به عدل داده‌اند چون مؤید به وحی و هدایت و آیات الهی بودند. و اگر ظالم بودند به نبوت نمی‌رسیدند. و اما اینکه «داود و سلیمان» در آغاز آیه منصوب به نصب مفعولی هستند، راجع است به اول آیه پنج‌جمله و یکم از همین سوره که می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ...»، بناء بر این، خدای تبارک و تعالی به داود و سلیمان هم رشد داده است، تا بتوانند به نیکی داوری کنند و همان‌گونه که دربارهٔ ابراهیم می‌فرماید «وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ» (انبیاء: ۵۱)، نسبت به سایر انبیاء و عملکرد آنها، از جمله داود و سلیمان هم عالم است، نه تنها خداوند، بلکه نظام آفرینش که جنود الهی هستند، به همین جهت نمی‌گوید «كنت به عالم»، بلکه به صیغه جمع می‌فرماید: «كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ». و نیز بعد از ذکر نعمتها و توان‌مندی‌هایی که به داود و سلیمان عطاء فرموده می‌گوید: «وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ» (انبیاء: ۸۱).

آیات ۸۳ و ۸۴ سورهٔ انبیاء در مورد ایوب است: «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، فَاسْتَجَبْنَا لَهُ»، ایوب دعاء می‌کند و می‌گوید: خدایا من مریض شده‌ام و یک بیماری به من رسیده، تو مرا شفاء بده! آنگاه دعاء او را قبول کردیم. البته در جای دیگری می‌گوید که چگونه او را شفاء دادیم، از راه معالجه و درمان (آیات ۴۱ تا ۴۴ سورهٔ ص).

آیات ۸۷ و ۸۸ سورهٔ انبیاء هم در مورد ذالنون است: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُجِي الْمُؤْمِنِينَ»، «و ذالنون را بیادآور آن هنگام که خشم آلوده رفت، پس گمان برد که هرگز بر او قادر نخواهیم بود. آنگاه در تاریکی‌ها نداء داد که معبودی جز تو نیست، تو منزله از هر نقصانی، پس آنگاه دعاء او را اجابت کردیم و از اندوه نجاتش دادیم و این چنین مؤمنان را نجات می‌دهیم».

دیدید که استجابتها چطور است. بحث «دعاء» در اینجا به اتمام رسید، امیدوارم ما خودمان را بتوانیم به مقامی برسانیم که وقتی دعاء می‌کنیم خداوند بگوید «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ»، «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ»، و همیشه پس از دعاء ما و خواستن ما، هزاران ملک به ما یاری رسانند، و ما بتوانیم بالاترین خواست و دعاءمان را به منصفهٔ ظهور برسانیم، و آن اعلاء کلمه‌الله است. یعنی این بالاترین چیزی است که انسان باید از خدا بخواهد. آن وقت کلمه خدا که در علیا قرار گرفت، بقیهٔ نعمتها به تبع آن خواهد آمد، إن شاء الله خداوند از همهٔ ما همین تحملی را که کردیم بپذیرد و این «وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي» باشد.